صداقت و سیمای صادقین

در قرآن و حدیث




قائمیه اصفهان
مرکز تحقیقات رایانه‌ای
www.Ghaemiyeh.com

صداقت و سيماي صادقين در قرآن و حديث

مشخصات کتاب

شماره مدرك كتابخانه مجلس:۸۹-۴۱۷۴
سر شناسه:چيني‌فروشان، شكوه، ۱۳۵۴-
عنوان كتاب صداقت و سيماي صادقين در قرآن و حديث مولف شكوه چيني‌فروشان بانظارت محمد بيستوني .
وضعيت نشر و پخش و غيره :قم: بيان جوان ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهري:[۳۲۸]ص.
يادداشتهاي مربوط به كتابنامه ، واژه نامه و نمايه هاي داخل اثر كتابنامه: ص[۳۱۵- ۳۲۱].
زبان متن نوشتاري يا گفتاري و مانند آن:فارسي
موضوع :درستكاري -- جنبه‌هاي قرآني
موضوع :درستكاري
موضوع :درستكاري -- احاديث
رده بندي كنگره BP۱۰۴ /د۴ چ۹ ۱۳۸۸
شناسه افزوده:بيستوني محمد، ۱۳۳۷-
محل و شماره بازيابي:كتابخانه مجلس شوراي اسلامي۱۳۷۱۲۷۸ BP۱۰۴/ د۴ چ۹ ۱۳۸۸
شناسگر ركورد:833622

موضـوع صفحـه
متن تأييديه حضرت آيةاللّه محمد يزدي ••• 6
مقدمه ••• 7
فصل اول:مفهوم صدق در لغت و اصطلاح و واژه‌هاي مشتق از آن ••• 19
معــانــي اصطــلاحي صــدق ••• 25
واژه‌هـــايي كه از صــدق مشتــق مي‌شــونـــد ••• 27
فصل دوم: اهميــت و ارزش صــداقـت ••• 34
آفرينش جهان بر اساس صدق ••• 36
صداقـت در كـلام خـــداونــد ••• 38
پــرسش از راستــي در قيامت ••• 40
صدق و راستي سرمايه‌اي است براي روز قيامت ••• 43
راستگـــــويــي سبــب هـــدايـــت و نجـــات ••• 46
ارزش راستگـويــي در نبـــــوت پـيـامبـــــران ••• 48
تعليـــم راستگــويي قبــل از تعليــم حــديـث ••• 49
آزمـــودن انســـان‌ها به صـدق و اداء امــانـت ••• 50
راستگـــويي فطـــري اســت ••• 53
صـــــداقــت در دوستـــــــي ••• 54
اهميت وجود صدق در جامعه ••• 56
فصل سوم: مـراتب صــدق ••• 61
مـــراتــب صــدق ••• 63
1 ـ صـــدق زبـان ••• 64
2 ـ صـــدق نيـت ••• 68

3 ـ صدق در عـزم و اراده ••• 69
4 ـ صدق در وفاي به عزم ••• 70
5 ـ صدق در كـــــردار ••• 71
6 ـ صدق در مقامات دين ••• 73
نظر خواجه‌عبداللّه انصاري در باب مراتب صدق ••• 76
بـررسي ميـزان صـــدق ••• 78
فصل چهارم: گـــذري بـــر دروغ ••• 79
1 ـ دروغ چيســـــــت؟ ••• 81

2 ـ رابطـه دروغ و نفـاق ••• 82
3 ـ ريشــه يــابي دروغ ••• 83
4 ـ عــادت به دروغ‌گويي ••• 85
5 ـ ايمـــــــان و دروغ ••• 86
6 ـ حــرمـــت دروغ (شــوخــي يـــا جـــدي) ••• 88
7 ـ دروغ منشـــأ ســـــايــر گنـــاهـــان ••• 91
8 ـ اصـــــرار بـر دروغ ••• 92
9 ـ زشتـــــــــي دروغ ••• 93
10ـ آثـــــــــار دروغ ••• 95
آثـــــار دروغ‌گـــويـي ••• 96
11 ـ دروغ‌گويي در كودك ••• 97
12 ـ عــلاج دروغ‌گـويـي ••• 99

فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه
فصل پنجم: تــوريه و مــوارد جواز دروغ ••• 101
توريه چيست؟ ••• 103
حكــم تـوريه ••• 105
بررسي حكم موارد جـواز دروغ ••• 107
1 ـ مقــام ضــرورت و نـاچـاري ••• 109
2 ـ اصـــلاح ميـــان مـــــردم ••• 112
3 ـ خـدعـه و نيـرنـگ در جنــگ ••• 114
4 ـ وعــده به خانواده و همســـر ••• 116
صـــــداقـــت در ايــن مـــوارد ••• 118
فصل ششم: ايمان و صــداقت ••• 119
رابطه اسلام و ايمـان ••• 121
صدق و ايمان و عمل ••• 122
فصل هفتم: رابطه صــداقت با ساير صفات ••• 133
صداقت جــامــع تمام صفــات ••• 135
راستگــويي و تقوي ••• 136
رابطـه صدق و وفــا ••• 138
صـــدق و امــانـــت ••• 141
صــداقـت و يقيـــن ••• 142
راستي و جوانمردي ••• 142
رابطـه صــدق و نيكـوكــاري ••• 143
صــدق نشـانه عقل ••• 144

فهـرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه
فصل هشتم: ويــژگــي‌هاي صــادقين ••• 145
ويژگي‌هاي صادقين ••• 147
فصل نهم: بررسي صدّيقين در قرآن كريم ••• 157
فصل دهم: واژه صـدق در قــرآن كريم ••• 165
لســـــان صـــــدق ••• 168
قـــــــدم صـــــدق ••• 175
مقعـــــد صـــــدق ••• 178
مُبَـــــوَّأ صِـــدْق ••• 181
وَعْـــدَالصِّـــــدْق ••• 183
مُدْخَل صِـدْق و مُخْــرَج صِدْق ••• 183
فصل يازدهم: نگــاهي بر رؤياي صادقه ••• 185
فصل دوازدهم: صـاديـــق صـــــدق ••• 195
1 ـ اَصْدَقُ الأَقْوالِ (راست‌ترين سخنان) ••• 197
وعده راســت حـق ••• 198
2 ـ صداقت قـــرآن ••• 199
3 ـ ديــن صـديـق ••• 201
4 ـ صداقت ملائكه ••• 201
فصل سيزدهم: صــداقـت لازمــه نبــوّت انبياء ••• 203
صداقت رهبـــــــر ••• 205
صدق گفتـــــــار ••• 207
پـايبنـد بودن به وعــده‌ها و پيمان‌ها ••• 208

فهـرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه امــا نـت ••• 209
معجــزه گــواه صــدق دعــوت پيـامبـران ••• 211
فصل چهاردهم:صادقين در قــرآن و حديث: پيــامبران ••• 217
پيـــامبـــر اكـــــرم صلي‌الله‌عليه‌وآله ••• 219
حضـــرت ابــراهيـــم عليه‌السلام ••• 227
پاسخ: مفسران بزرگ و روات احاديث در جواب اين سؤالات ••• 230
حضـــرت مـــريـــم عليه‌السلام ••• 237
صـــــدق عيســـــي عليه‌السلام ••• 237
حضـــرت يـــوسـف عليه‌السلام ••• 241
حضـــرت شعيـــب عليه‌السلام ••• 242

حضـــرت ادريـــس عليه‌السلام ••• 243
اسماعيل صادق الوعد عليه‌السلام ••• 243
فصل پانزدهم: صادقين در قرآن و احاديث: اهل بيت عليهم‌السلام ••• 247
امـا آيا بـه راسـتـي صـادقيان كيـاننـد؟ ••• 253
صـادقـــون در گفتـار علمـاي عـــامــه ••• 258
صـادقــون در گفتــار علمـــاي شيعـــه ••• 262
فاطمــه زهـــراء صِـدّيقـــةٌ طاهِـرَةٌ عليهاالسلام ••• 280
فصل شانزدهم: صداقت ابوذر صحـابه راستين پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله ••• 283
ابــوذر راستگــوتــرين فـــرد صحـــابـه ••• 285
فصل هفده: اثــرات دنيــوي صدق ••• 289
1 ـ نورانيت: ••• 291

فهــرسـت مطـالـب
موضـوع صفحـه 2 ـ تـــزكيـــه عمـــل: ••• 292
3 ـ رهــايي از مشكــلات: ••• 293
5 ـ محبــوبيــت الهـــي: ••• 293
6 ـ لباس يقين و لباس‌حق: ••• 294
7 ـ نجـــات و ســلامت: ••• 294
8 ـ اعتبـــار اجتمـــاعي: ••• 295
9 ـ كــرامـت و عـــزت: ••• 295
10ـ حســن اطمينـــان: ••• 296
11ـ ايجـــاد هيبـــت: ••• 296
12ـ راستـــي رمـــز بينـــش و بصيـــرت: ••• 296
فصل هيجدهم: پـــاداش اخـــروي صـــادقيـــن ••• 299
1 ـ بهره‌مندي از نعمت‌ها و پاداش‌هاي الهــي ••• 301
2 ـ غفـــران و آمـــرزش ••• 303
3 ـ اجـــــــــــــر ••• 305
4 ـ بــاغ‌هــاي بهشتـــي ••• 308
5 ـ همســـراني پاكيـــزه ••• 310
6 ـ رضـــايـــت و رضـــوان خـــداونـــد ••• 310
7 ـ نزديكي‌به‌پيامبروشفاعت‌ايشان‌درقيامت ••• 313
منـــابــع و مـــآخـــذ ••• 314

سَيِّدِنا وَ نَبِيِّنا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللّٰهِ وَ خاتَمِ النَّبِيّينَ وَ اِلي مَوْلانا
وَ مَوْلَي الْمُوَحِّدينَ عَلِيٍّ اَميرِ الْمُؤْمِنينَ وَ اِلي بِضْعَةِ
الْمُصْطَفي وَ بَهْجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِساءِ الْعالَمينَ وَ اِلي سَيِّدَيْ
شَبابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، السِبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ اِلَي الاَئِمَّةِ التِّسْعَةِ
الْمَعْصُومينَ‌الْمُكَرَّمينَ مِنْ‌وُلْدِالْحُسَيْنِ لاسِيَّما بَقِيَّةَاللّٰهِ فِي الاَرَضينَ وَ وارِثِ
عُلُومِ
الاَنْبِياءِ وَالْمُرْسَلينَ،الْمُعَدِّلِقَطْعِدابِرِالظَّلَمَةِوَالْمُدَّخِرِ لِاِحْياءِ الْفَرائِضِ
وَمَعالِمِالدّينِ،
الْحُجَّةِبْنِ‌الْحَسَنِ صاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمانِ عَجَّلَ اللّٰهُ تَعالي فَرَجَهُ الشَّريفَ فَيا
مُعِزَّ
الاَوْلِياءَوَيامُذِلَ‌الاَعْداءِاَيُّهَاالسَّبَبُ‌الْمُتَّصِلُ‌بَيْنَ‌الاَرْضِ‌وَالسَّماءِقَدْمَسَّنا
وَ اَهْلَنَا الضُّــرَّ في غَيْبَتِــكَ وَ فِراقِــكَ وَ جِئْنـا بِبِضاعَـةٍ
مُزْجاةٍ مِنْ وِلائِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَاَوْفِ لَنَا الْكَيْلَ مِنْ مَنِّكَ وَ
فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنا بِنَظْرَةِ رَحْمَةٍ مِنْكَ
اِنّا نَريكَ مِنَ الْمُحْسِنينَ
(4)

متن تأييديه حضرت آيةاللّه محمد يزدي

رييس دبيرخانه مجلس خبرگان رهبري و
رييس شورايعالي مديريت حوزه علميه
بسم‌اللّه الرّحمن الرّحيم
قــرآن كـريـم اين بزرگ‌ترين هديه آسماني و عالي‌ترين چراغ هدايت كه خداوند عالم به وسيله آخرين پيامبرش براي بشريت فرو فرستاده است؛ همواره انسان‌ها را دستگيري و راهنمايي نموده و مي‌نمايد. اين انسان‌ها هستند كه به هر مقدار بيشتر با اين نور و رحمت ارتباط برقرار كنند بيشتـر بهــره مي‌گيــرنــد.
ارتباط انسان‌ها با قرآن كريم با خواندن، انديشيدن، فهميدن، شناختن اهداف آن شكل مي‌گيرد. تلاوت، تفكر، دريافت و عمل انسان‌ها به دستورالعمل‌هاي آن، سطوح مختلف دارد. كارهايي كه براي تسهيل و روان و آسان كردن اين ارتباط انجام مي‌گيرد هركـدام به نوبه خود ارزشمند است.
كارهاي گوناگوني كه دانشمند محترم جناب آقاي دكتر بيستوني براي نسل جوان در جهت اين خدمت بزرگ و امكان ارتباط بهتر نسل جوان با قرآن انجام داده‌اند؛ همگي قابل تقدير و تشكر و احترام است. به علاقه‌مندان بخصوص جوانان توصيه مي‌كنم كه از اين آثار بهره‌مند شوند.
توفيقـات بيش از پيش ايشــان را از خداوند متعال خواهانم.
محمد يزدي
رييس دبيرخانه مجلس خبرگان رهبري
1/2/1388
(5)

درباره كتاب صداقت و سيماي صادقين در قرآن و حديث
قـرآن كـريـم تنهــا هديه ناب، خالص و دست نخورده الهي است كه تاكنون بـاقـي مـانـده و بــه عنـوان چـــراغ راه بشـريـت در اختيـار همگــان قــرار دارد.
اگر عموم مردم خصوصا جوانان عزيز با محتواي اين كتاب آسماني آشنا شده و انس بگيرند هيچ طوفاني نمي‌تواند به آن‌ها آسيب زده و آرامش و سلامت دين و دنياي آن‌ها تضمين مي‌شود.
همــه فعاليت‌هايي كه بتــوانــد افراد را با لايه‌اي از درياي بيكران اين كتاب بيشتر آشنا ســازد، اقــدام خــداپسنــدانه‌اي است كه هيچ حسنه ديگري با آن قـابـــل مقــايســه نيســت.
در همين راستا مؤسسه قرآني تفسير جوان در سال‌هاي طولاني اين رسالت را به عهده گرفته و با جذب ، آموزش و بكارگيري افراد مستعد و حمايت از تكميل و چــاپ و نشــر آثــار فاخر پژوهشي قرآني تلاش‌هاي ارزنده‌اي را انجام داده است.
از جمله اين قبيل تحقيقات بسيار عميق و كاربردي قرآني، موضوعي است كه تــوســط ســركـــار خـــانــم شكـــوه چينـــي‌فـــروشـــان تحت عنوان «صداقت و سيماي صادقين در قرآن و حديث» انجام‌شده و براي تصحيح محتوايي و تكميل اعرابگذاري به اينجانب ارائه شده. بنده نيز آن را به دقت مطالعه نموده و استحكام‌مطالب و مستندات و تنوع‌منابع‌را در اين اثر ارزنده به خوبي مشاهده نمودم.
براي نويسنده محترم ادامه اين راه نوراني و توفيق انجام تحقيقات مشابه درساير موضوعات‌قرآني‌وسلامتي، عزت و حسن عاقبت را از درگاه خداي متعال آرزو مي‌كنم.
تهران ـ سيد مرتضي خاتمي بتاريخ 20/2/1388
(6)

«وَ قُـلْ رَبِّ اَدْخِلْنـي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ اَخْرِجْني مُخْرَجَصِدْقٍ وَاجْعَلْ لي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطانا نَصيرا» (80 / اسراء)
بارالها مرا در هر كار صادقانه وارد كن و صادقانه خارج نما و از سوي خود سلطان و ياوري براي من قرار ده.
حمـد و سپاس بي‌حد و حصر او را سزاست كه نور ايمان و معرفت را در قلب‌هاي ما روشن نمود و ما را به آئين پاك محمّدي صلي‌الله‌عليه‌وآله رهنمون گشت و به ولايت خاصّه اميرالمؤمنين عليه‌السلام مفتخر ساخت.
و صلوات و درود بي‌پايان بر سرور و خاتم پيامبران، فخر دو عالم، علــت آفــرينش هستـي حضرت محمّــد بن عبـداللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله
و سلام و صلوات بر وصي رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله ، اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام و دخت گرامي او «فاطمه زهرا» عليهاالسلام و ذراري اطهر ايشان «اهل بيت عصمت و طهارت عليهم‌السلام و سلام و صلوات خاصّه بر يگانه منجي عالم بشريت، حجت خداوند بر زمين، قلب عالم امكان، آل طه بقيةاللّه الاعظم، حضــرت مهــدي مــوعــود عجل‌اللّه تعــالي فرجه الشريف.
ز غم تو گشته ويران دل زار عاشقانت ز فراق رويت اي گُل شده‌ايم نغمه خوانت
چه خوش است ديده ما شود از رخ تو روشن چه خوش است گوش ما را بنوازي از بيانت(1)
1- حسان.
مقدمه (7)
بدون شك تمام انسان‌ها در پي رسيدن به سعادت و خوشبختي هستند و در تمام مراحل زندگي سعي مي‌كنند كه هر لحظه به آن نزديك‌تر گردند، البته براي رسيدن به سعادت و خوشبختي راهي جز كسب مكارم و فضائل و دوري از رذائل اخلاقي وجود ندارد زيرا كه انبيــاي عظــام و اولياي كرام عليهم‌السلام همگي در اين مسير ره پيموده و طالبان حقيقت را نيز به اين طريق دعوت نموده‌اند.
قرآن كريم در سوره الشمس بر اين مطلب تأكيد نموده و مي‌فرمايد:
وَ الشَّمْسِ وَ ضُحيهـا... قَــدْ اَفْلَحَ مَـنْ زَكّيهـا. وَ قَدْ خابَ مَنْ دَسّها»(1)
به راستي رستگار شد آن كس كه نفس خويش را از آلودگي‌ها پاك كرد و زيانكار شد آن كس كه خود را آلوده ساخت.
با اين كه خداوند سبحان نيازي به سوگند ندارد اما براي آن كه ما را به اهميت و ضرورت موضوع آگاه كند در اين آيات اين مطلب را با يازده

سوگند بديع تأييد و تأكيد كرده است و هم‌چنين در جاي ديگر از قــرآن مجيــد فلسفـــه بعثت خاتم پيامبران صلي‌الله‌عليه‌وآله را تعلم و تربيت و تــزكيــه انســان‌ها بر شمــرده است و مي‌فرمايد:
«هُوَ الَّذي بَعَثَ فِي الْأُمِّيّينَ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ ايـاتِهِ وَ يُزَكّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُــمُ الْكِتــابَ وَ الْحِكْمَــةَ وَ اِنْ كانُوا مِنْ قَبْلُ لَفـي ضَلالٍ مُبينٍ»(2)
او خــدايي است كه در ميــان عــرب امّــي پيامبري از خودشان بــرانگيخـت كه آيات او را به آنان بخــوانــد و آن‌هــا را از پليــدي‌ها و زشتــي‌ها منــزّه سازد و كتاب و حكمت به آن‌ها بياموزد و مسلما پيش از آن در گمـراهي آشكار بودند.
1- 1 ـ 10 / شمس .
2- 2 / جمعه .
(8) صداقت و سيماي صادقين
پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله درباره فلسفه بعثت خود مي‌فرمايند: «إنّي بُعِثْتُ لِاُتَمِّمَ مَكارِمَ‌الْاَخْلاقِ» (1). من از طرف خدا برانگيخته شدم تا مكارم اخلاق را به كمال رسانده و تمام كنم.
حضرت علي عليه‌السلام نيز بر اهميت تهذيب نفس تأكيد فرموده و رعايت آن را مــايــه خــوشبختـــي دانستــه انســان و فـرموده‌اند:
«لَوْ كُنّا لا نَرْجُوا جَنَّةً وَ لا نَخْشي نارا وَ لا ثَوابا وَ لا عِقابا لَكانَ يَنْبَغي لَنا أَنْ‌نُطالِبَ بِمَكارِمِ‌الْاَخْلاقِ فَإِنَّها مِمّا تَدَلُّ عَلي سَبيلِ النَّجاحِ» (2)
بر فرض كه اميدي به بهشت و ثواب و بيمي از دوزخ و عقاب نداشتيم باز شايسته آن بود كه ما در پي مكارم اخلاق باشيم، زيرا خوشبختي و سعادت را از اين طريق مي‌توان به دست آورد.
نتيجــه آن كه مهــم‌ترين مسئله‌اي كه فراوان مورد توجه آئين مقــدس اسلام قرار گرفته و در رسيدن به كمالات و فضايل انساني نقش اساسي دارد مسئله تزكيه نفس و پرورش روح است كه به عنوان يك امر حيــاتــي و ضروري مطرح مي‌باشد.
از جمله مباحث مهم و قابل توجه در تزكيه و تربيت انسان مباحث مربوط به گناهان زبان مي‌باشد زيرا نعمت بيان در شمار مهم‌ترين نعمت‌هاي الهي است كه انسان بـدان مخصـوص شده است.
1- مستدرك الوسائل، 2/1282.
2- مجلسي، «بحارالانوار»، 66/405.
مقدمه (9)
خــداونــد تعـالي در قــرآن مي‌فرمايد:
«خَلَقَ الْاِنْسانَ. عَلَّمَهُ الْبَيانَ»(1). خداوند انسان را آفريد و بيان را به وي تعليم فرمود. حكما و فلاسفه نطق را مظهر تفكّر و تعقل دانسته و بدين لحاظ آن را فصل مميز انسان مي‌دانند.

نعمت بيان پس از تعليم قرآن و آفرينش انسان بالاترين نعمت‌ها است، از اين رو انسان بايد قدر اين نعمت را بداند و خدا را بر آن سپاس گويد هر چند كه نمي‌توان نعمت‌هاي خدا را شكرگزاري كرد، زيرا خداوند متعال نعمت‌هاي زيادي به بندگان خود عطا فرموده كه انسان از برشمردن آن عاجز است چنان كه قرآن مي‌فرمايد:
«وَ اِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللّهِ لا تُحْصُوها»(2). اگر نعمت‌هاي خدا را بشماريد هرگز نمي‌توانيد آن‌ها را احصاء كنيد.
البته نبايد از اين نكته نيز غفلت كرد كه زبان داراي دو بعد مثبت و منفي است و نمي‌توان‌گفت چون زبان نعمت عظماي‌الهي‌است پس بايد هر چه بيشتر آن را به كار انداخت و بدون حساب هر سخني را بر زبان جاري ساخت بلكه بايددر موارد ضروري و مفيد از آن بهره‌برداري كرد.
به هر حال انسان عاقل و دوراندیش اول فكر مي‌كند، آن‌گاه سخن مي‌گويد.
از اميرمؤمنان عليه‌السلام نقل شده كه فرموده‌اند: «لِسانُ الْعاقِلِ وَراءَ قَلْبِهِ وَ قَلْبُ الْاَحْمَقِ وَراءَ لِسانِهِ».(1) زبان عاقل در پشت قلب او جاي دارد و قلب احمق پشت زبان او است.
1- 3 و 4 / الرحمن .
2- 34 / ابراهيم و 18 / نحل .
(10) صداقت و سيماي صادقين
مرحوم سيد رضي هنگامي كه اين جمله را در نهج‌البلاغه نقل مي‌كند مي‌گويد اين جمله از كلمات شگفت‌انگيز و پرارزش مولاميرالمؤمنين عليه‌السلام است و مقصود اين است كه انسان عاقل زبان خود را پيش از مشورت كردن و انديشيدن به سخن نمي‌گشايد، ولي احمق قبل از اين كه فكر و انديشه كند سخن مي‌گويد.
علماي اخلاق معتقدند كنترل زبان سخت دشوار است چون براي بعضي افراد امكان دارد كه دست خود را كنترل كنند و سيلي به صورت كسي نزنند، پاي خويش را كنترل كنند و به جاي نامناسبي نروند و در مسيري كه خلاف است گام برندارند و غيره، اما بسياري از افراد قادر نيستند زبان خويش را كنترل كنند به همين جهت، ائمه معصومين درباره حفظ و نگهداري زبان از گناه و معصيت به طور جدي توصيه كرده‌اند زيرا بسياري از گناهان و خطاهايي كه از انسان سرمي‌زند به خاطر عدم كنترل زبان است.(2)
پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله فرموده‌اند: «إِنَ أَكْثَرَ خَطايا إبْنِ أدَمَ في لِسانِهِ»(3). بيشتر گناهان انسان در زبان او است.
حضرت علي عليه‌السلام نيز فرموده‌اند: «اَللِّسانُ سَبَعٌ إِنْ خُلِّيَ عَنْهُ عَقَرَ»(4)

1- نهج‌البلاغه صبحي صالح، 476 .
2- علاءالدين هندي، «كنزالعمال»، 3/549.
3- مهدوي كني، «اخلاق عملي»، 137.
4- نهج البلاغه، ح 57.
مقدمه (11)
زبان درنده‌اي است كه اگر رهايش كني هار مي‌شود و انسان را مي‌گزد.
دروغ يكي از محرمات و آفت‌هاي خطرناك زبان است. دروغ از گناهان بزرگ و كليد گناهان و سرچشمه تمام بدي‌ها و زشتي‌ها است.
اصولاً بسياري از بدبختي‌هايي كه امروز با چشم خود مي‌بينيم كه دامنگير افراد و جوامع و ملت‌ها شده به خاطر انحراف از راستي و راستگويي است، هنگامي كه پايه اصلي كار افراد بر اساس دروغ و نيرنگ‌است پس چگونه‌مي‌توان اميد و آرزوي فلاح براي آنان‌داشت. (1)
امروز كه در عصر پيشرفت تمدن و تكنولوژي مي‌باشيم، اگر اصلاح‌طلبان و مكتب‌سازان و پيشتازان قلمرو انسانيت به جاي تحمل مشقت‌ها و زحمات فراوان براي بيان و توضيح طرق اصلاح انسان‌ها و دور كردن آنان از حق‌كشي‌ها و خونريزي‌ها به علل اصلي بپردازند، قطعا يكي از علل بدبختي‌ها و نكبت‌ها را در دروغگويي خواهند يافت، تفاوتي كه اين علت با ديگر علل دارد اين است كه قبح و زشتي علل ديگر معمولاً مورد تصديق و زودتر از دروغ فاش مي‌شود، مانند سودپرستي و خودخواهي و بي‌پروايي و شهرت‌طلبي و امثال اين‌ها، در صورتي كه دروغ پديده‌اي است كه هم ممكن است زير چندين حجاب ضخيم پوشيده و تحويل طرف داده شود و هم ممكن است در صورت آشكار شدن با تأويلات و تفسيرات گوناگون نه تنها قبح و وقاحت آن را از بين برد، بلكه مي‌تــوان براي آن دروغ چنان ضرورتي ساخت كه بالاتر از ضرورت ابراز واقعيــات جلــوه كند.
1- مكــارم شيــرازي، تفسيـر نمونه، 12/226 .
(12) صداقت و سيماي صادقين
البته انسان قدرت انتخاب راستي و راستگويي را دارد در حالي كه توانايي دروغ‌گويي را نيز دارد، در واقع انسان با اين كه توانايي گفتن سخن راست و نيز گفتن سخن دروغ را دارد اما اگر از اين زمينه در راستگويي و تدبير امور استفاده كند مي‌تواند زمينه عظمت وي باشد. يعني اين يك امتياز است كه انسان با توانايي در دروغ‌گويي دروغ نگويد و براي اجتناب از اين صفت وقيح، عقل و انديشه و قدرت اراده و نيروي شخصيت را به كار بيندازد و با واقعيات رويارو شود، واقعيت را بگويد و تحمل شنيدن واقعيات را داشته باشد اگر چه احساس كند موفقيت او در گفتن دروغ است و به راستي اگر راستي و درستي در جهان حكومت كند و هدف رهبران الهي يعني پيامبران جامه عمل بپوشد آسايش همگاني سراسر

گيتي را فراخواهد گرفت. (1) و چه زيباست كلام پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله كه مي‌فرمايند:
«تَحَرَّوا الصِّدْقَ وَ إِنْ رَأَيْتُمْ فيهِ الْهَلَكَةَ فَإِنَّ فيهِ النَّجاةَ وَ تَجَنَّبُوا الْكِذْبَ وَ إِنْ رَأَيْتُمْ فيهِ النَّجاةَ فَإِنَّ فيهِ الْهَلَكَةَ»(2). راستي را پيشه كنيد و راستگو باشيد اگر چه در آن نابودي ببينيد زيرا نجات و رستگاري در درستي است از دروغ و از نادرستي به دور باشيد و اگر چه در آن پيـروزي ببينيد زيرا هلاك و نابودي در ناراستي است.
1- جعفـــــري، تـرجمـه و تفسيـــــر نهـج‌البـلاغه، 13/300.
2- احسانبخش، «آثارالصادقين»، 10/492، مجموعه ورام، 2/121 .
مقدمه (13)
آري اسلام ديني است كه براي دعوت به راستي و درستي آمده است و بس. چنان چه آيات و روايات نيز همه بر اين مطلب دلالت دارند از نظر اسلام راستي منشأ و سرچشمه همه خوبي‌ها و نيكي‌ها است. كسي كه خود را به اين صفت عالي آراسته گرداند باب ورود به بسياري از گناهان را به روي خود بسته و راهي به سوي سعادت و فلاح بـراي خـود گشـوده است و البتـه رسيدن به اين مقام بسيار مشكل است زيرا با نهايت دقت بـايـد مـراقـب بود كه شيطان اين خصلت را از انسان نرباید.
راستگويي از عظمت روح ريشه مي‌گيرد، انسان راستگو، نمايانده حقيقت را بر خود عيب نمي‌داند. اميرالمؤمنين عليه‌السلام مي‌فرمايند: «أَلا فَاصْدُقُوا فَإِنَ اللّهَ مَعَ‌الصّادِقينَ». راست بگوييد زيرا خدا با راستگويان مي‌باشد. اين سخن بالاترين مژده‌ها را براي راستگويان بيان نموده: كه خدا با آن‌ها است. خداوندي كه بزرگ و باعظمت، بي‌نياز و حكيم است، قدرتش والاترين قدرت‌ها است، كرمش نامتناهي و نعمتش بي‌پايان است، هر ناتواني كه چنين قدرتي با او باشد تواناترين فرد است و هر نيـازمنـدي كه خـداونـد بي‌نيـاز و كريم با او باشد بي‌نياز و توانگر است.
در قرآن آيات بسياري است كه به راستي و راستگويي، صادقين و صديقين اشاره مي‌فرمايد در اين آيات علاوه بر آن كه امر به صدق و راستي مي‌نمايد ويژگي‌ها و صفات صادقين را توصيف كرده و پاداش آنـان را بيـان مي‌فـرمـايد و به مؤمنان امر مي‌كند كه از صادقين پيـروي نمايند.
(14) صداقت و سيماي صادقين
«يآ اَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصّادِقينَ»(1) اي كساني كه ايمان آورده‌ايد از مخالفت فرمان خداوند بپرهيزيد و با صادقان باشيد (و از آنـان پيـروي نمـاييـد).
اين آيه شريفه هم فرمان است و هم تشريف و هم تهنيت، فرمان خدا، تشريف بسزا، تهنيتي زيبا به تقوا امر مي‌فرمايد و در تقوا به صدق فرمان مي‌دهد تقوا مايه اسلام است و صدق كمال ايمان. صدق نوري است كه در

عالم معني مي‌درخشد و شعاعش به همه‌جا مي‌رود و آن محيط را روشن مي‌نمايد مانند خورشيد كه هر آن‌چه در تحت نفوذ ظـاهـري اوست روشن مي‌نمايد.(2) صدق مايه آرامش دل‌ها و طمـأنينـه قلـوب است صدق سبب كرامت انسان و عزت وي مي‌باشد.

دل بيارامد زگفتار صواب همچنان كه تشنه آمد ز آب
صدق بيداري هر حس مي‌شود جنس‌ها را ذوق مونس مي‌شود
دل نيارامد ز گفتار دروغ آب و روغن هيچ نفروزد فروغ
در حديث صدق آرام دل است راستي‌ها دانه دام دل است
رنگ صدق و رنگ تقوا و يقين تا ابد باقي بود بر متّقين(3)

در اين گفتار آيات شريفه‌اي را كه درباره صدق و صداقت است با

1- 119 / توبه .
2- مصطفوي، «ترجمه و شرح مصباح الشريعه و مفتاح الحقيقه»، 324.
3- مـولـوي .

تكيه بر روايات معصومين عليهم‌السلام و با استفاده از كتب مختلف تفسيري به ويژه تفاسير شيعه و نيز كتاب‌هاي اخلاقي بررسي نموده و در انتها به معـرفي اسـوه‌هـاي صـداقـت كـه مـؤمنيـن طبـق آيـه شريفه «كُـونُـوا مَـعَ الصّادِقيـنَ» به پيـروي از آنان در همه زمان‌ها امر شده‌اند (و ايشان غير از معصومين نمي‌باشند) مي‌پـردازيم.

در اين جا بر خود فرض مي‌دانم كه از الطاف و عنايات خداوند كه همواره مرا قرين خود ساخته سپاس نموده و از اين كه پروردگارم بار ديگر توفيق گام نهادن در راه كسب معارف الهي را به من ارزاني داشته به درگاهش شكرگزاري نمايم «وَ ما بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللّهِ»(1).

و اميدوارم اين مختصر (كه داراي نواقص بسياري نيز هست) نقشي هر چند كوچك در ترويج معارف ديني و الهي داشته باشد و خداوند قصـور مـرا كه به جهـت ناچيـز بـودن دانـش و معـرفت است بر اين حقير ببخشـايـد.

و بجاست كه از زحمات و مساعدت بي‌دريغ پدر و مادر و همسرم و نيز تمامي اساتيد و معلمان و همه كساني كه در طول زندگي مرا به سوي هدايت و رستگاري رهنمون ساخته و نور معرفت الهي را در دلم روشن نموده و قلبم را مملو از عشق به پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله و اهل بيت مطهر ايشان نمودند، تشكر و سپاسگزاري نمايم و هم‌چنين از راهنمايي‌هاي استاد بزرگوار دانشمند محترم ـ استاد غفاري ـ كه مرا در تنظيم اين پايان‌نامه يـــاري نمـودنـــد.

1- 53 / نحل .

و در آخر اين سخن به مقام صدّيق اكبر «اميرالمؤمنين عليه‌السلام » و صدّيقه كبري «فاطمه زهرا» عليهاالسلام و دو سبط اطهر آنان امام حسن عليه‌السلام و امــام حسيــن عليه‌السلام تــوســل جسته و از ايشان مي‌خواهيم كه شفاعت ما را روز محشـــر در نــزد خــداونــد و رســول اكــرم صلي‌الله‌عليه‌وآله بفرمايند.

اَللّهُمَّ ارْزُقْني شَفاعَة الْحُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ
وَ ثَبّتْ لي قَدَمَ صِدْقٍ عِندَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ عليه‌السلام

فصل اول: مفهوم صدق در لغت و اصطلاح و واژه‌هاي مشتق از آن

مفهوم صدق در لغت و اصطلاح و واژه‌هاي مشتق از آن

1ـ1ـ مفهوم صـدق در لغـت
1ـ2ـ مفهوم صدق در اصطلاح
1ـ3ـ واژه‌هاي مشتق از صدق
(19)
(20)
«صدق» به معناي راست گفتن بوده و بيشتر در قول و گفتار به كار مي‌رود، البته منظور از قول و گفتار، كلام خبري است و در گفتار انشائي معمولاً كاربردي ندارد. بنابراين كلام خبري، ذاتا متصف به صدق و كـذب مي‌شـود. اما انشـاء و يـا كـلام انشائي مانند دعا، آرزو، اميـد و پرسش و امـر و نهـي و غيـره بالذات متصف به صدق يا كـذب نمي‌شـود. مع‌ذالك همين‌ها هم بالعرض مي‌توانند خبر از صـدق يا كـذب گوينده بدهند.(1)
راغـب اصفهـاني دربـاره معنـي صـدق در «مفردات» مي‌گويد صدق و كذب به معني راست و دروغ است و اصل آن‌ها در قول و سخن است حـال ماضي باشد يا مضـارع و يا مستقبـل و نيز هم‌چنيـن وعـده راسـت يـا دروغ.
و مقصود اين است كه در سخن گفتن به كار مي‌رود و البته در مورد سخن گفتن نيز جز در (قول) خبري صدق و كذب در ساير موارد و اقسـام سخـن بـه كـار نمـي‌رود.
واژه صدق و كذب به صـورت عـرض در انـواع ديگـر كلام مثل استفهـام، امـر و دعـا نيـز هست به طـور مثـال سخن گوينده‌اي كه سـؤال مي‌كنـد أَزَيْدٌ فِي الـدّارِ كه در ضمـن اين پـرسش خبـر مي‌دهـد كـه نسبت به حـال زيد بي‌خبر است و از او چيزي نمي‌داند.
و هم‌چنين وقتي مي‌گويد واسِني يعني با من به ياري و غمخواري
1- بهشتي، «مكتب اسلام»، سال 34، ش 9/35.
مفهوم صدق در لغت و اصطلاح و واژه‌هاي مشتق از آن (21)
رفتار كن، در ضمن اين جمله فرد مي‌گويد كه محتاج به ياري و مواسات او است. و اگـر بگـويـد لا تُؤْذِ اذيت نكن در ضمن اين جمله هم اذيت او را خبر مي‌دهد. (1)
در تاج‌العروس اشاره شده كه صدق با كسره و فتحه به‌كار رفته و به معناي ضد كذب است، البته با كسره فصيح‌تر است و از مصادري است كه به صورت مفعولي نيز بكار رفته و مصادر آن صدق، صِدقا و صَدقا و مَصْدُوقَةً است.(2) لازم است ذكر شود اين مطلب كه صدق بيشتر در كلام

خبري به كار مي‌رود در اكثر كتب لغت ديده مي‌شود.
در قاموس آمده صدق با كسره يا فتحه «ص» و به معني راست گفتن و با كسره «ص» به معني راست مقابل دروغ است.(3)
در مجمع‌البحرين نيز آورده شده صدق مخالف كذب و به معني مطابقة خبر با آن‌چه در واقعيت است و يا با آن چه در لوح محفوظ است مي‌باشد.(4)
در فرهنگ دهخدا صدق به معني راست گفتن و صَداقت به معناي راستگو بودن و گفتن حرف راست و درست است و مقابل دروغگويي مي‌باشد.(5)
معاني ديگري نيز براي صدق ذكر شده به طور مثال گاهي صدق و
1- راغب، «مفردات»، 2/538.
2- الزبيدي، «تاج‌العروس»، 6/404 .
3- قرشي، «قاموس»، 4/116 .
4- طُريحي، «مجمع‌البحرين»، 5/594 .
5- دهخدا، «فرهنگ دهخدا»، 23/11721 و 11722 .
(22) صداقت و سيماي صادقين
كذب در مورد اعتقادات به كار مي‌رود اعم از اين كه به زبان بيايد يا به زبان نيايد.
هم‌چنين صدق و كذب در مورد كارها و اعمال جوارح نيز مورد استفاده قرار مي‌گيرد و اين در صورتي است كه شخص كاري را آن‌گونه كه بايد و شايد و يا خلاف آن انجام دهد. (1)
راغب در مفردات مي‌گويد گاهي صَدَقَ و كَذِبَ در چيزي است كه در اعتقاد ثابت است و از آن نتيجه مي‌شود مثل صَدَقَ ظَنّي گمانم راست است، كَذِبَ ظَنّي پندارم دروغ است. (در اين حالت صدق و كذب را در مورد ظن و گمان «يا اعتقاد» به كار برده است).
واژه صدق و كذب در كار اعضاي بدن نيز به كار مي‌رود چنان‌كه گفته مي‌شود صَدَقَ فِي‌الْقِتالِ و اين در وقتي است كه كسي حق جنگ را به‌جا آورد و آن‌چه را كه شايسته است و آن طور كه واجب است كارزار مي‌كند. كَذِبَ فِي‌الْقِتالِ وقتي است كه بر خلاف معني فوق عمل كند، (وقتي است كه شخصي در كارزار بي‌كفايتي كند) در آيه «رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللّهَ عَلَيْهِ»(2) نيز صدق به همين معني است يعني با كارهايي كه آشكار كردند وفاي به عهد را به اثبات رساندند و آن را محقق نمودند. و نيز آيه «لِيَسْئَلَ الصّادِقينَ عَنْ صِدْقِهِمْ»(3) يعني از كساني كه صدق در مفهوم صدق در لغت و اصطلاح و واژه‌هاي مشتق از آن (23)
1- بهشتي، «مكتب اسلام»، 34، ش 9/36 .
2- 23 / احزاب .

3- 8 / احزاب .
گفتارشان هست از صدق و كردارشان مي‌پرسند كه آگاهي و تنبيهي بر ايــن امــر است كه اعتراف زباني به حق بدون گزينش و بدون قصد و نيت حق (و درست) كافي نيست. (1)
گاهي صدق در فعل به معني انجام شدن است. وي در ادامه مي‌گويد در آيه «لَقَدْ صَدَقَ اللّهُ رَسُولَهُ الرُّءْيا بِالْحَقِّ»(2) خداوند رؤياي صادق پيامبر خويش را به صدق و راستي ثابت كرد، صدق در فعل است كه همان تحقق يافتن و انجام شدن است يعني خداوند رؤياي پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله را محقـق نموده و به انجام رسانيد.
و بــر اين اســاس در آيــه «وَ الَّذي جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ»(3) يعنــي آن‌چه را به زبــان بيــان كرده و در عمل آن را قصد كرده بود انجــام رســانيد و محقق داشت.(4)
در قــامــوس آمده مــراد از صــدق در اين آيــه خبــر راست است و به عبارت ديگر مراد از تصديق، ايمان به آن مي‌باشد. البته درباره معني اين آيه و نظرات علما در جاي خود بحث خواهد شد.(5)
1- راغب، «مفردات»، 2/540 .
2- 27 / فتح .
3- 33 / زمر .
4- راغب، «مفردات»،2/541 .
5- قرشي، «قاموس قرآن»، 4/116.
(24) صداقت و سيماي صادقين

معاني اصطلاحي صدق

گرچه منظور از صدق سخن راست مي‌باشد ولي واقعيت اين است كه قول و گفتار خبري در صورتي متصف به صدق و راستي مي‌شود كه هم با ضمير گوينده مطابقت داشته باشند و هم با واقع.(1) در اين رابطه در مفردات چنين آمده صدق مطابقت قول با نيت و ضمير و يا چيزي است كه در آن خبر داده شده است و اين هر دو با هم هستند يعني (صدق نيت و صدق مورد خبر) و هرگاه يكي از اين دو شرط نباشد آن سخن كاملاً صدق نيست بلكه يا به صدق توصيف نمي‌شود و يا گاهي به سخن دروغ وصف مي‌شود و يا بنا بر دو نظر مختلف مي‌باشد (يعني به طور نسبي صدق يا كذب است).(2) به طور مثال اگر كسي بگويد محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله پيامبر خداست، اين خبر در صورتي صادق است كه هم گوينده به آن معتقد باشد و هم نبوت حضرت محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله در واقع ثابت باشد. در اين صورت اين خبر، صدق مطلق است چرا كه هم گوينده به آن اعتقاد دارد و هم خبر مطابق واقع است، اما اگر كسي بگويد: مسيلمه پيامبر خداست و به آن معتقد نباشد، اين خبر كذب مطلق است زيرا هم خلاف اعتقاد است و هم خلاف واقع.
اگر منافقي بگويد محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله پيامبر خداست، اين خبر نه كذب مطلق است و نه صدق مطلق، بلكه به لحاظ مخالفت با اعتقاد،
مفهوم صدق در لغت و اصطلاح و واژه‌هاي مشتق از آن (25)
1- بهشتي، «مكتب اسلام»، سال 34،9/35 .
2- راغب، «مفردات»، 2/539.
كذب نسبي و به لحاظ موافقت با واقع، صدق نسبي است. به همين جهت است كه قرآن مجيد فرموده:
«اِذا جاءَكَ الْمُنافِقُونَ قالُوا نَشْهَدُ اِنَّكَ لَرَسُولُ اللّهِ وَ اللّهُ يَعْلَمُ اِنَّكَ لَرَسُولُهُ وَ اللّهُ يَشْهَدُ اِنَّ الْمُنافِقينَ لَكاذِبُونَ»(1)
هنگامي كه منافقون نزد تو مي‌آيند و مي‌گويند، شهادت مي‌دهيم كه تو پيامبر خدايي و خدا مي‌داند كه تو پيامبر اويي و خدا شهادت مي‌دهد كه منافقان دروغگويانند.
اين دروغ‌گويي منافقان به لحاظ مخالفت خبر آن‌ها با واقع نيست، بلكه به لحاظ مخالفت خبر آن‌ها با اعتقاد و ضميرشان مي‌باشد.(2)
البته بسياري از علماء، معناي حقيقي صدق را وسيع‌تر از اين معنا در نظر گرفته‌اند، در اين مورد نظرات مختلفي وجود دارد به طور مثال علامه طباطبايي در تفسير الميزان بيان مي‌كند كه كلمه صدق در اصل به معناي اين است كه گفتار و يا خبري كه داده مي‌شود با خارج مطابق باشد و

آدمي را كه خبرش مطابق با واقع و خارج باشد صادق مي‌گويند، ولكن از آنجايي كه به طور استعاره و مجاز اعتقاد و عزم اراده را هم قول ناميده‌اند در نتيجه صدق را در آن‌ها نيز استعمال كرده‌اند. بنابراين انساني را هم كه عملش مطابق با اعتقادش باشد و يا كاري كه مي‌كند با اراده و تصميمش مطابق باشد صادق ناميده‌اند. (1) بنابراين راستگويان واقعي كساني هستند كه هم در سخن راست مي‌گويند و هم با عمل و كردار صدق گفتار خود را اثبات مي‌كنند. چون انسان داراي سه بعد است: اعتقاد، عمل و گفتار. موقعي كه راستگو باشد اين هر سه با هم موافق خواهند بود يعني آن چه به جاي مي‌آورد همــان است كه مي‌گـويد و آن چه مي‌گويد همان است كه عقيده دارد.

1- 1 / منافقون .

2- بهشتــي، «مكتــب اســـلام»، ســال 34،9/35 و 36 .

واژه‌هايي كه از صدق مشتق مي‌شوند

از واژه صدق كلماتي نيز مشتق مي‌گردند از جمله: صادق اسم فاعل و يا صفت مشبهه و از ريشه صدق است، صادق ثلاثي مجرد به معناي وصف حدوثي گوينده راستي يا وصف ثبوتي راستگو است. (2)
در مجمع‌البحرين آمده صادق كسي است كه سخن راست بگويد و صدوق مبالغه آن است. البته هنگامي كه در حديث به الصادق اشاره شود منظور حضرت امام جعفر بن محمّد (امام صادق) عليه‌السلام است. (3)
در لسان العرب آمده رجل صدوق رساتر از صدق است. و رَجُلٌ صِدْق و امْرَأةٌ صِدْق. هر دو به وسيله مصدر وصف شده‌اند و صدقٌ صادق مانند شعرٌ شاعرٌ براي مبالغه و اشاره مي‌آيد.(4)
از ديگر كلماتي كه از ريشه صدق آمده، مُصَدِّقٌ است، مُصَدِّقٌ اسم
1- طباطبايي، «ترجمه تفسير الميزان»،9/638 .
2- بهشتي، «مكتب اسلام»، سال 34،9/35 .
3- طريحي، «مجمع‌البحرين)، 5/569 .
4- ابن المنظور، «لسان العرب»، 10/193.
مفهوم صدق در لغت و اصطلاح و واژه‌هاي مشتق از آن (27)
فاعل است و ثلاثي مزيد از باب تفعيل، مصدر آن تصديق است كه زياد به كار مي‌رود در قاموس آمده تصديق به معني اذعان و اعتقاد و راست دانستن مطلب و سخن است.(1)
در مفردات آمده فعل صَدَق به دو مفعول متعدي مي‌شود مانند آيه «وَ لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللّهُ وَعْدَهُ» (2) خداوند وعده‌اش را با شما راست و درست گردانيد.
و يا گفته مي‌شود صدقت فلانا. او را به راستگويي نسبت دادم.
و يا أصدقُته راستگويش يافتم، البته گفته شده هر دو عبارت اخير به يك معني است و به جاي هم به كار مي‌روند.
تصديق در هر چيزي كه در آن تحقيق و پژوهش شده باشد، به كار مي‌رود.
اين واژه در آيات زيادي نيز به كار رفته:
«وَ لَمّا جاءَهُمْ‌رَسُولٌ مِنْ‌عِنْدِاللّهِ‌مُصَدِّقٌ لِمامَعَهُمْ»(3).
«وَ قَفَّيْنا عَلي اثارِهِمْ بِعيسَي ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقا لِما بَيْنَ يَدَيْهِ»(4)
سپس بر اثر ايشان عيسي بن مريم را آورديم كه تصديق كننده تورات بود كه پيش از او نازل كرده بوديم.
«وَ لَمّاجاءَهُمْ كِتابٌ مِنْ عِنْدِاللّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ»(5)
1- قرشي، «قاموس»، 4/117 .

2- 152 / آل‌عمران .
3- 101 / بقره .
4- 46 / مائده .
5- 89 / بقره .
(28) صداقت و سيماي صادقين
«نَزَّلَ عَلَيْكَ الْكِتابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقا لِما بَيْنَ يَدَيْهِ»(1)
«وَ هذا كِتــابٌ مُصَــدِّقٌ لِسـانـا عَــرَبِيّـا»(2) يعنــي اين كتاب تصــديق كننده كتاب‌هايي است كه پيش‌تر آمده. (3)
از ديگــر مواردي كه از صدق استفاده شده اصطلاح «صَدَقَني سِنَّ بَكْرِهِ» (به هر چه در دل داشت مرا آگاه كرد) است اين عبارت مثلي است براي كساني كه در سخنانشان صادقند و اصل آن اين است كه در موقع فروختن شتر يا هر (متاع ديگر) سن حقيقي شتر جوانش يا جنس متــاع را به مشتــري بگويد.
از موارد ديگر صداقه است. صداقه به معني درستي عقيده در دوستي‌است‌كه مخصوص‌انسان است نه غير انسان.(4)
در آيه «وَ لا صَديقٍ حَميمٍ»(5) نه شفيعاني داريم و نه دوستاني حقيقي. صَديق به معناي دوست است (براي مرد به كار مي‌رود) مؤنث آن صَديقه است و جمع آن اصدقاء به معني دوستان است. و المصادقة نيز به معني دوستي است. (6)
صَدَقه نيز از ديگر موارد استعمال صدق است صدقه به چيزي كه انسان به قصد قربت از مالش خارج مي‌كند گفته مي‌شود، مثل زكات ولي صدقه در اصل در امر مستحب و زكات براي امر واجب به كار مي‌رود و گاهي كه صدقه دهنده قصدش صدق در كردار است زكات و امر واجب هم صدقه ناميده مي‌شود «خُذْ مِنْ اَمْوالِهِمْ صَدَقَةً»(1) و يا «اِنَّمَا الصَّـدَقاتُ لِلْفُقَـراآءِ»(2) در اين آيات منظور از صدقه، دادن زكات است.
1- 3 / آل‌عمران .
2- 12 / احقاف .
3- راغب، «مفردات»، 2/543 .
4- راغب، «مفردات»، 2/543.
5- 101 / شعراء.
6- طريحي، «مجمع‌البحرين»، 5/569 .
مفهوم صدق در لغت و اصطلاح و واژه‌هاي مشتق از آن (29)
صَدَّقَ و تَصَدَّقَ نيز كه از صدقه گرفته شده نيز به همان معنا به كار مي‌رود وَ لا صَدَّقَ وَ لا صَلّي. صداق نيز از واژه‌هايي است كه از صدقه گرفته شده صِداقُ الْمَرْأَةِ و صِداقُها و صَدُقَتُها به مهريه زن گفته مي‌شود كــه بــه او تعلــق مي‌گيـــرد، اَصْــدَقْتُهــا مهــريــه‌اش را داده‌ام. (3)

«وَ اتُو النِّساء صَدُقاتِهِنَّ» يعني مهر آنان را بپردازيد. صدُقات جمع و مفـرد آن صَـدُقَـة اسـت هـرگـاه انسـان چيـزي از حقـش را درگـذرد از واژه تَصَـدَّقَ به استفـاده مي‌شود مثل آيه «وَالْجُرُوحَ قِصاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِـه فَهُـوَ كَفّارَةٌ لَـهُ».(4)
زخم‌ها و جراحات را بايد قصاص دهد و هر كه از حق خودش درگذرد در حكم كفاره‌اي از گناهان اوست.(5)
يكي ديگر از واژه‌هايي كه از صدق مشتق مي‌شود كلمه صِدّيق است. در تعريف اين كلمه معاني مختلفي بيان شده است كه در اين قسمت به شرح آن‌ها مي‌پردازيم. راغب سه قول درباره معناي صِدّيق بيان كرده وي در مفردات چنين مي‌گويد: صِدّيق كسي است كه صدق و راستي از او زياد سر زده است و به چنان شخصي از آن جهت صِدّيق مي‌گويند كه هرگز دروغ نمي‌گويد و نيز صدّيق به كسي گفته مي‌شود كه با قول و اعتقادش چيزي را به راستي مي‌گويد و صدق خود را با عملش و كردارش ثابت و محقق مي‌دارد و هم‌چنين صِدّيق كسي است كه چون عادت به راست‌گويي دارد دروغي از او سر نمي‌زند. (1)
1- 103 / توبه .
2- 60 / توبه .
3- راغب، «مفردات»، 543 و 544.
4- 45 / مائده .
5- طريحي، «مجمع‌البحرين»، 5/564.
(30) صداقت و سيماي صادقين
در لسان‌العرب صدّيق را به گونه‌اي ديگر تعريف كرده و گفته: صدّيق به معني دائم‌التصديق است يعني به كسي كه عملش قولش را تصديق مي‌كند صدّيق مي‌گويند.(2)
و در همان كتاب از قول الليث مي‌گويد هر كسي كه همه اوامر خـداونـد را تصـديـق كند و در آن‌ها هيچ شكي بر خود راه ندهد و پيـامبـر صلي‌الله‌عليه‌وآله را نيـز تصـديـق كند صِدّيق است. (3)
ابن‌منظور در لسان‌العرب مي‌گويد صِدّيق به معني كثيرالصدق است يعني كسي كه زياد راستگويي از او سر زده است و مبالغه صدق مي‌باشد و از صَدُوق رساتر است، البته بعضي گفته‌اند صَدُوق از صِدّيق رساتر اسـت، در صحـاح به معنـي الدّائِـمُ التَّصْديقَ آمده يعني كسي كه قـولـش را به وسيلـه عملـش تصـديـق مي‌كند. (4)
در مجمع‌البحرين نيز درباره صدّيق چنين آمده است: «صدّيق به معني كثيرالصّدق يعني كسي كه زياد راست مي‌گويد است و نيز گفته شده صِدّيق به معني (اَلَّذي عادَتُهُ الصِّدْقُ) كسي است كه عادت او صداقت و راستگويي مي‌باشد يعني هميشه راستگو است چنان‌چه در آيه و اُمُّهُ

صِدّيقَة يعني مانند كساني كه ملازم صدق هستند هميشه راستگو است و انبياء را تصديق مي‌كند، ابوعلي مي‌گويد: «صدّيق كسي است كه هميشه و مداوما آن‌چه را كه خداوند واجب كرده تصديق مي‌كند». صِدّيق بر وزن فِعيل و براي مبالغه در صدق به كار رفته و كسي اســت كــه عمل وي قولش را تأييد مي‌كند و منظور از صِدّيق اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام است. (1)

1- راغب، «مفردات»، 2/539.

2- ابن‌منظور، «لسان‌العرب» 10/193.

3- ابن‌المنظور، لسان العرب، 10/194.

4- الزبيدي، «تاج‌العروس» 6/405 و 406.

مفهوم صدق در لغت و اصطلاح و واژه‌هاي مشتق از آن (31)

قاموس نيز صدّيق را پيوسته راستگو و راست كردار تعريف نموده است و علاوه بر نقل ساير اقوال در ادامه چنين مي‌گويد: چون صدق در قول و فعل هر دو هست و صدّيق مبــالغــه در صــدق است، لذا صدّيق كســي اســت كــه راستگو و راست كردار باشد و خــلاف راســتــي اصــلاً نگــويد و نكنــد، مؤيد اين مطلــب آن است كه صدّيق در وصف پيامبران آمده و قول و فعل آن‌ها همواره راست بوده است و نيز در وصف مريم نيز صدّيقه آمده و اين حاكي از آن است كه مريم در ولادت عيسي و در گفتارش دروغـي ندارد و راست راست گفته است.(2)

شيخ طبرسي صدّيق را بسيار تصديق كننده حق و به قولي كثيرالصدق فرموده است او در تفسير آيه 69 سوره نساء مي‌گويد صدّيق كسي است كه تصديق‌كننده امر خدا و پيامبران باشد و شكي در دل نداشته باشد (1) و نيز در تفسير آيه 41 سوره مريم مي‌گويد صدّيق كسي است كه به طور مبالغه‌آميزي در راه تصديق حق اصرار ورزد.(2)

1- طريحي، «مجمع‌البحرين»، 5/564 .

2- قرشي، «قاموس»، 4/117 .

(32) صداقت و سيماي صادقين

علامه طباطبايي در تفسير الميزان در تعريف صدّيق گفته‌اند كه صدّيق صيغه مبالغه از صدق مي‌باشد و كسي را مي‌گويند كه در صدق مبالغه مي‌كند يعني آن‌چه را مي‌كند مي‌گويد و آن‌چه را كه مي‌گويد مي‌كند و ميان گفتار و كردارش تناقضي نباشد.(3)

پس صدّيق كسي است كه اصلاً دروغ نمي‌گويد كاري هم جز حق نمي‌كند. بدون توجه به نيروي هواي نفس آن‌چه را كه حق مي‌داند مي‌گــويــد و چيـزي جز حق را نمي‌بيند، وي حقايق اشياء را مي‌بيند و سخــن حــق مي‌گــويــد و كار حق مي‌كند. (4)

ايشان در تفسير آيه 41 سوره مريم از بعضي مفسرين نقل مي‌كنند كه

كلمه نامبرده مبالغه تصديق است و معنايش كثيرالتصديق نسبت به حق است يعني كسي كه هم به زبانش تصديق مي‌كند و هم به عملش و اين معنا هر چند نزديك به همان معنايي است كه گذشت و هر چند بــرگشــت هــر دو يكــي است لكــن از جهـت اين كه از فعــل مزيد فيه صيغه مبالغـه به ندرت آمده بعيد مي‌باشد.(5)

1- طبرسي، «ترجمع تفسير مجمــع‌البيان»، 5/227.
2- طبرسي، «ترجمه تفسير مجمع‌البيان»، 15/172.
3- طباطبايي، «تـرجمه تفسيــر الميـزان»، 14/80 .
4- طباطبايي، «تـرجمه تفسيــر الميـزان»، 4/587 .
5- طباطبايي، «تـرجمه تفسيــر الميـزان»، 14/80 .

مفهوم صدق در لغت و اصطلاح و واژه‌هاي مشتق از آن (33)

(34)

فصل دوم: اهمیت و ارزش صداقت

اهمیت و ارزش صداقت

2ـ1 آفـرینـش جهـان بـر اسـاس صـداقت
2ـ2 صـداقـت در کلام خداوند
2ـ3 پرسش از راستي در قيامت
2ـ4 صــدق و راستــي سرمـايه روز قيامت
2ـ5 راستگـويـي سبـب هـدايت و نجــات
2ـ6 ارزش راستگـويـي در نبـوت پيـامبران
2ـ7 تعليـم و راستگويي قبل از آموزش سخن
2ـ8 آزمودن انسان‌ها به صدق و اداي امانت
2ـ9 راستگــويي فطــري است
2ـ10 صـــداقـــت در دوستي
2ـ11 اهميــت وجــود صـدق در جـامعـه
(35)
(36)

نقـل عن الصـادقُ عليه‌السلام انـه قـال: «اَلصِّـدْقُ نُـورٌ مُشَعْشَعٌ في عـالَمِـهِ كَالشَّمْسِ يَسْتَضـيءُ بِهـا كُـلُّ شَـيْءٍ تَغْشـاهُ بضياءها مِنْ غَيْرِ نُقْصـانٍ يَقَـعَ عَلي مَغْشاها».
از حضرت صادق عليه‌السلام نقل شده كه فرمودند صدق نوري است كه در عالم معني مي‌درخشد و شعاعش تا هر جا برود آن محيط را روشن مي‌كند مانند خورشيد كه هر چه را كه در تحت نفوذ ظاهري او است روشن مي‌سازد و كوچك‌ترين نقص و ضعفي در خورشيد نيست و مـاهيـت او روشني است.(1) (بخشي از حـديث)
صدق ظل و مرتبه‌اي است از حق و حق نور و حقيقتي است كه در آن ظلمـت و نقطـه ضعـف و خـلافـي نبـاشد. (2)
خداوند جهان را بر اساس صدق و راستي و حقيقت و درستي بنا نهاده است چنان‌كه مي‌فرمايد: «وَ هُوَالَّذي خَلَقَ‌السَّمواتِ وَالاَرْضَ بِـالْحَـقِّ»(3)
او كسـي اسـت كه آسمـان‌ها و زميـن را به حق آفريد.
در سراسر جهان هستي قانون صداقت و صراحت ساري و جاري است هر چند به حسب ظاهر در عالم هستي تضادها و تعارضاتي ديده مي‌شود ولي دروغ و خيانت در طبيعت اصلاً وجود ندارد. اصولاً
1- مصطفوي، ترجمه و شرح مصباح الشريعه و مفتاح الحقيقه، 325.
2- مصطفوي، ترجمه و شرح مصباح الشريعه و مفتاح الحقيقه، 325.
3- 73 / انعام .
اهميت و ارزش صداقت (37)
حقايق ناب را در طبيعت و هستي بايد جستجو كرد و از زبان آفرينش بايد شنيد مگر جز اين است كه تمام قوانين علمي و فلسفي برداشتي نسبي از جهان هستي و قوانين حاكم بر آن مي‌باشند و طالبان حقيقت چه آن‌ها كه از دريچه عرفان به عالم مي‌نگرند و چه آنان كه در راستاي علم و تجربه يا فلسفه و برهان گام برمي‌دارند، همه و همه در اسرار هستي مي‌انديشند و از آن الهام مي‌گيرند و جز با هستي و قوانين حاكم بر آن سر و كاري ندارند. خداوند متعال نيز از طريق آيات آفاق و انفس مـا را بـه حقـايـق عالم رهنمون مي‌شود آن جا كه مي‌فرمايد: «سَنُـريهِـمْ اياتِنا فِي الْافاقِ وَ في اَنْفُسِهِمْ حَتّي يَتَبَيَّنَ لَهُمْ اَنَّهُ الْحَقُّ».(1)
ما آيات و نشانه‌هاي خود را در آفاق و انفس به آن‌ها نشان مي‌دهيم تـا بـراي آن‌هـا آشكـار شـود كـه آن‌چـه پيـامبـر صلي‌الله‌عليه‌وآله آورده عين حقيقت است.
از اميـرالمـؤمنيـن علي عليه‌السلام چنين نقل شده: «إِنَّ الدُّنْيا دارُ صِدْقٍ

لِمَــنْ صَــدَّقَها».(2)
دنيــا جـايگـاه صــدق و راستي است براي آنان كه تصديقش كنند.
خلاصه كلام آن كه بناي خلقت و طبيعت بر حقيقت و راستي استوار است لكن اين انسان ظلوم و ستمكار است كه حق را با باطل به هم آميختــه و آن را وارونــه جلوه مي‌دهد (3) و به فرموده مولي الموالي علي عليه‌السلام : «وَ لكِــنْ يُــؤْخَــذُ مِــنْ هــذا ضِغْــثٌ وَ مِــنْ هذا ضِغْــثٌ فَيُمْزَجانِ».(1)
مردمي قسمتي از حق و قسمت‌هايي از باطل را برگرفته و در هم مي‌آميزند و از اين راه باطل را به خورد مردم مي‌دهند زيرا باطل محض را نمي‌شود به مردم ارائه داد زيرا كه طبع حقيقت جوي مردم خودبخود آن را دفع مي‌كند. (2)
1- 53 / فصّلت .
2- نهج‌البلاغه فيض، 126 (حكمت).
3- مهدوي كني، اخلاق عملي، 237 و 238 .

خداوند سبحان چه با زبان تكوين و چه با زبان تشريع با صداقت و راستـي با بنـدگـانش سخـن مي‌گويد و مي‌فرمايد: «وَ تَمَّتْ كَلِمَـتُ رَبِّـكَ صِـدْقـا وَعَـدْلاً لا مُبَـدِّلَ لِكَلِمتِـه»(3).
و كلام خداي تو از روي راستي و عدالت به حد كمال است و هيچ‌كس را ياراي تغيير و تبديل در آن نيست.
و در فضيلت صدق و راستي همين بس كه خداوند متعال در مقام ستايش از خويش خود را با اين كلمه تعريف مي‌كند و مي‌فرمايد: «وَ مَنْ اَصْـدَقُ مِـنَ اللّـهِ حَـديثـا»(4)، «وَ مَـنْ اَصْـدَقُ مِنَ اللّـهِ قيـلاً»(5).
از خداوند راستگوتر كيست؟ و پيامبرانش را نيز با صداقت مي‌ستايد و از مؤمنان نيز مي‌خواهد كه با صادقان و راستگويان همراه و همگـام باشند.
1- نهج‌البلاغه صبحي صالح، خطبه 50 .
2- اخلاق عملي، 238.
3- 115 / انعام .
4- 87 / نساء.
5- 122 / نساء.
اهميت و ارزش صداقت (39)
«يااَيُّهَاالَّذينَ امَنُوا اتَّقُواللّهَ وَ كُونُوا مَعَ‌الصّادِقينَ»(1) (2)
اين آيه شريفه هم فرمان است و هم تشريف و هم تهنيت، فرمان خدا، تشريف بسزا و تهنيتي زيبا به تقوا امر مي‌فرمايد و در تقوا به صدق فرمان مي‌دهد. تقوا مايه اسلام است و صدق كمال ايمان. كسي كه صاحب دولت تقوا گردد و جمال صدق، او را روي نمايد نشانش آن است كه كلبه خود را آتش زند باطن خود را از عادات و رسوم طهارت دهـد، دل از محبـت دنيـا و سر از طمـع عقبـي خالي كرده نه دنيا و نـه اهل دنيـا را با او پيوندي، نه عقبي او را آرامي است.(3)
اين آيه شريفه مؤمنين را دستور مي‌دهد كه اين كه تقوي پيشه نموده، صادقين را در گفتار و كردارشان پيروي كنند و اين غير از آن است كه بفرمايد شما نيز مانند صادقين متصف به وصف صدق باشيد، زيرا اگر منظور آن بود مي‌بايستي بفرمايد از صادقين باشيد نه اين كه بفرمايد با صادقين باشيد.(4) البته بحث پيرامون اين كه صادقين چه كساني هستند و چه ويژگي‌هايي دارند را در مباحث بعدي ذكر خواهيم كرد. (انشاءاللّه
1- 119 / توبه .
2- مهـدوي كنـي، اخـلاق عملي، 239 .
3- انصـاري، كشـف‌الاسـرار، 4، 242.

4- طباطبايي، ترجمه تفسير الميزان، 9/639.
(40) صداقت و سيماي صادقين

خـداونـد از بنـدگـانش فقـط راستـي مي‌پـذيرد و در مورد راستي ايشان سؤال مي‌نمايد براي اهميت لزوم صداقت دربندگان همين‌بس كه خداوند مي‌فرمايد: «لِيَسْئَلَ الصّادِقينَ عَنْ صِدْقِهِمْ وَ اَعَدَّ لِلْكـافِـريـنَ عَذابـا اَليما».(1)
به اين منظور كه خـداونـد راستگـويـان را از صدقشان (در ايمان و عمل صالح) سؤال كند و براي كـافـران عـذابي دردناك آماده ساخته است. در اين آيه هدف از بعثت انبياء پيمـان مؤكدي كه از آن‌ها گرفته شده و در آيه قبل ذكر شده «وَ اِذْ اَخَذْنـا مِنَ النَّبيّنَ ميثاقَهُمْ»(2) را چنين بيان مي‌كند: هدف اين است كه خداوند از صدق راستگويان پـرسش كنـد و بـراي كـافـران عذاب دردناك آماده ساخته است.
اما اين كه از راستي راستگويان بپرسد چه معنايي دارد تفاسير گوناگوني شده است بعضي گفته‌اند مراد از صادقين انبياء و مقصود پرسش از راستي آنان اين است كه روز قيامت از ايشان مي‌پرسند كه امتشان چه كارها كرده‌اند و گويي مفسرين نامبرده اين معنا را از آيه «يَوْمَ يَجْمَعُ اللّهُ الرُّسُلَ فَيَقُولُ ماذآا أُجِبْتُمْ»(3). روزي كه خداوند رسولان را جمع مي‌كند و مي‌پرسد مردم دعوت شما را چگونه اجابت كرده‌اند (اخـذ كـرده‌انـد) و اين‌گـونه تفسيـر را بيشتر مفسرين نپذيرفته‌اند.
1- 8 / احزاب .
2- 7 / احزاب .
3- 109 / مائده.
اهميت و ارزش صداقت (41)
بعضي از مفسرين مي‌گويند مراد از اين پرسش، سؤال از مطلق راستگويان است نه تنها انبياء بلكه هر راستگويي در توحيد و خدا و عدالت او و شرايع او و مراد از راستي آنان هر چيزي است كه درباره‌اش سخني گفته باشند البته بعضي آن را به صداقت در عمل تفسير كرده و مي‌گويند مراد به سؤال از صادقان در سخن و مراد به صدقشان، صدق در عمـل اسـت و حـاصـل معنايش اين است كه از هر راستگويي مي‌پرسند آيا اعمالشان هم مطـابـق اقـوالشان راسـت بوده يا نه. (1)
و بعضي صداقت را صدق در نيت و عمل در نظرگرفته و گفته‌اند مراد از سؤال كردن از صدق صادقين اين است كه آيا در اعمال خود اخلاص و صدق ادعاي خويش را به ثبوت مي‌رسانند يا نه؟ در انفاق، در جهاد، در شكيبايي در برابر مشكلات و مخصوصا سختي‌هاي ميدان جنگ (2) و بعضي صدق نيّت را فقط منظور آيه دانسته و گفته‌اند مراد پرسش از آن هدف‌ها

و منظورهايي است كه در دل از راستگويي‌هاي خود پنهان داشتندكه آيامنظورشان از راستگويي‌ها وجه‌اللّه و رضاي خدا بوده يا نه.
علامه طباطبايي در تفسير الميزان نظر خود را درباره معني آيه چنين بيان مي‌كند كه دقت در مفاهيم آيه «لِيَسْئَلَ الصّادِقينَ عَنْ صِدْقِهِمْ» انسان را به جهتي ديگر رهنمون مي‌شود چون فرق است بين اين كه بگوييم «سَئَلْتُ الْغَنِيَّ عَنْ غِناهُ» از بي‌نيازي پرسيدم از
1- طباطبايي، ترجمه تفسير الميزان، 16/437.
2- مكـــارم، تفسيـــر نمـــونـه، 17/214 .
(42) صداقت و سيماي صادقين
بي‌نيازيش و يا از عالم از عملش سؤال كردم و بين اين كه بگويم از فلاني از مالش سؤال كردم يا از فلاني از علمش پرسيدم اين دو قسم عبارت مفادشان يكي نيست آن‌چه از عبارت اول به ذهن تبادر مي‌كند و جلوتر از معاني ديگر به ذهن مي‌رسد اين است كه من از شخصي غني خواستم تا غنايش را اظهار كند و يا عملش را بنمايانند و از عبارت دوم به ذهن تبادر مي‌كند كه من از او خواستم تا مرا از مال و يا علم خود خبر دهد، آيا مال و يا علم دارد يا نه و يا از او خواستم تا برايم تعريف كند چقدر مال دارد و از مال چه چيزهايي دارد و يا چه چيزهايي مي‌داند. و به هر حال معناي سؤال از صادقين از صدقشان اين است كه صدق باطني خود را اظهار كنند و در دو مرحله گفتار و كردار آن را نمايش دهند و خلاصه در دنيا عمل صالح كنند (چون عمل صالح مساوي است با تطابق گفتار و كردار با صدق باطني) پس مراد به سؤال از صادقان از صدق آن‌ها اين مي‌شود كه تكليف‌هاي ديني را طوري متوجه ايشان سازد كه با مقتضاي ميثاق سازگار و منطبق باشد در نتيجه آن صدق كه در بطون دل‌ها نهفته است در گفتار و كردارها جلوه و ظهور كند.(1)
به هر صورت آن‌چه از مجموع اين نظرات برمي‌آيد تأكيدي است بر ارزش و اهميت صداقت و ديگر آن كه خداوند در روز قيامت صداقت بندگان را مورد بررسي قرار داده و از صدق آن‌ها چه در مرحله گفتار و چه در مرحله خلوص نيت و چـــه در مـــرحلـــه عمل و كـــردار پـــرسش مي‌نمايد و به دنبـــال آن به بنـــدگـــان پاداش مي‌دهد.
1- طباطبايي، ترجمه تفسير الميزان، 16/437 .
اهميت و ارزش صداقت (43)
و اين كه اين سؤال در كجا صورت مي‌گيرد؟ ظاهر آيه اين است كه در قيامت در دادگاه عدل پروردگار كه آيات متعددي نيز از تحقق چنين سؤالي در قيامت به طور كلي خبر مي‌دهد، ولي اين احتمال نيز وجود دارد كه سؤال جنبه سؤال عملي داشته باشد و در دنيا صورت گيرد چرا كه با بعثت

انبياء همه مدعيان ايمان در زير سؤال قرار مي‌گيرند و عمل آن‌ها پاسخي است به اين سؤال كه آيا در دعوي خود صادق هستند؟!(1)

هـم‌چنيـن خـداونـد نتيجـه و هـدف نهـايي عمل‌كردهاي مؤمنان و منافقان را در يك جملـه كوتاه در آيـه 24 سوره احزاب مي‌فرمـايـد: «لِيَجْـزِيَ اللّهُ الصّادِقيـنَ بِصِدْقِهِمْ وَ يُعَذِّبَ الْمنافِقينَ اِنْ شـاءَ اَوْ يَتُـوبَ عَلَيْهِم اِنَّ اللّهَ كـانَ غَفُورا رَحيما» .
هدف اين است كه خداوند صادقان را به خاطر صدقشان پاداش دهد و منافقان را هرگاه بخواهد عذاب كند و يا (اگر توبه كنند) ببخشد و تـوبـه آن‌هـا را بپذيرد چرا كه خـداونـد غفـور و رحيـم اسـت.
بنابراين نه صدق و راستي و وفاداري مؤمنان مخلص بدون پاداش مي‌مـانـد و نـه سستـي‌ها و كارشكنـي‌هاي منـافقـان بدون كيفر.(2)
و او از بندگانش جز راستي و درستي نمي‌پذيرد كه مي‌فرمايد: «هذا
1- مكارم، تفسير نمونه، 17/214.
2- مكارم، تفسير نمونه، 17/214.
(44) صداقت و سيماي صادقين
يَوْمُ يَنْفَعُ الصّدِقينَ صِدْقُهُمْ»(1). امروز (روز قيامت) روزي است كه راستگويان از صداقت و درستي خود سود مي‌برند.
خداوند در اين آيه مي‌فرمايد: امروز روزي است كه هر كس كه در دنيا راست گفته از آن بهره‌مند خواهد شد زيرا روز قيامت روز تكليف نيست كه راستگويي آن روز به درد كسي بخورد وانگهي آن روز كسي دروغ نمي‌گـويـد كـافـران هم اگر راست بگويند و به زشتي كردار خـود اعتـراف كنند به حالشان فايده‌اي ندارد. (2)
آخرت تنها جاي حساب و پاداش و دنيا تنها جاي عمل و تكليف است چنان كه در قرآن مي‌فرمايد: «يَـوْمَ يَقُومُ الْحِسابُ» (3) روزي كه حساب برپا مي‌شود.
و نيز فرموده: «الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (4) امروز پاداش آن‌چه را انجام مي‌داديد به شما مي‌دهند و نيز فرموده: «اِنَّما هذِهِ الْحَيوةُ الدُّنْيا مَتاعٌ وَ اِنَّ الاْخِرَةَ هِيَ‌دارُالْقَرارِ»(5) اين است و جز اين نيست كه اين زندگي دنيا متاعي است زودگذر و آخرت است كه جاي قرار و هميشگـي اسـت.
پس راستاني در آخرت از راستي خود منتفع مي‌شوند و از جنات موعود كه در آيه بعدي به آنان وعده داده مي‌شود بهره مي‌برند و هم‌چنين راضي و مرضي و فائز به رستگاري عظيم‌اند كه هم در قول صادق باشند و هم در فعل به علاوه صداقت در قول خود مستلزم صداقت در فعل يعني صراحت و پاكي از نفاق هم هست و صداقت در قول خواه ناخواه كار انسان را به

صلاح و سداد مي‌كشاند. (1)
1- 119 / مائده .
2- طبرسي، ترجمه تفسير مجمع‌البيان، 7/251.
3- 41 / ابراهيم.
4- 28 / جاثيه .
5- 39 / مؤمن .
اهميت و ارزش صداقت (45)
بنابراين آن‌ها كه مسئوليت و رسالت خود را انجام دادند و جز راه صــدق و درستــي نپيمودند و پيروان راستين پيامبران كه در اين دنيا از در صدق وارد شــدنــد از كــار خود بهره كافي خواهند برد.
ضمنا از اين جمله اجمالاً استفاده مي‌شود كه تمام نيكي‌ها را مي‌توان در عنوان صدق و راستي خلاصه كرد صدق و راستي در گفتار و صدق و راستي در عمل، در روز رستاخيز تنها سرمايه صدق و راستي است كه به كار مي‌آيد نه غير آن.
سپس در آيه بعد پاداش صادقين را چنين بيان مي‌كند: «لَهُمْ جَنّٰتٌ تَجْــرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهــرُ خلِــديــنَ فيهــا اَبَدا رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُواْ عَنْهُ ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ».(2)
براي آن‌ها باغ‌هايي از بهشت است كه از زير درختان آن نهرها جاري است و جاودانه در آن خواهند ماند (و از اين نعمت مادي مهم‌تر اين است كه) هم خداوند از آن‌ها راضي است و هم آن‌هــا از خــداونــد راضي و خشنودند (و شك نيست كه اين موهبت بزرگ كه جـامــع ميان
1- طباطبايي، ترجمه تفسير الميزان، 6/397.
2- 119 / مائده .
(46) صداقت و سيماي صادقين
موهبــت مــادي و معنوي است) رستگاري بزرگ محسوب مي‌شود.(1)

از ابن مسعود نقل شده كه پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: «إِنَّ الصِّدْقَ يَهْدي إِلَي الْبِرِّ وَ الْبِرُّ يَهْدي إِلَي الْجَنَّةِ وَ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَصْدُقُ حَتّي يَكْتَبَ عِنْدَاللّهِ صِدّيقاً وَ إِنَّ الْكِذْبَ يَهْدي إِلَي الْفُجُورِ وَ إِنَّ الْفُجُورَ يَهْدي إِلَي النّارِ وَ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكْذِبُ حَتّي يُكْتَبَ عِنْدَاللّهِ كَذّابا».
ابن مسعود از پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله نقل مي‌كند كه فرمودند همانا راستي به نيكي رهبري مي‌كند و نيكي به سوي بهشت هدايت مي‌نمايد و همانا مرد چون راست گويد در پيشگاه خدا راستگو نوشته مي‌شود و دروغ به بدكاري راه مي‌دهد و بدكاري به آتش راهنمايي مي‌كند و آدمي چون به دروغ‌گويي بپردازد در محضر الهي بسيار دروغ‌گو نوشته خواهد شد.(2)
و در اين مورد روايات زيادي وارد شده كه صدق سبب نجات و رستگاري است چنان‌چه از رسول‌اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله نقل است مَنْ صَدَّقَ اللّهَ نَجا(3) هركس خداي را تصديق كند رستگار مي‌شود و يا از اميرالمؤمنين عليه‌السلام : «اَلصِّـدْقُ يُنْجـي...» راستي نجات مي‌دهد.
اين روايات همگي بيانگر اين است كه انسان براي رسيدن به رستگاري و راه نجات بايد در مسير صداقت حركت كند و از اين طريق جدا نگردد.
1- مكارم، تفسير نمونه، 5/139.
2- احسانبخش، آثارالصادقين، 10/501.
3- مجلسي، بحارالانوار، 67/37 ؛ احسانبخش، آثارالصادقين، ج 1/ 490.
اهميت و ارزش صداقت (47)
در مجمــوعــه ورام از قــول رسـول خــدا صلي‌الله‌عليه‌وآله آمده: «تَحَرَّوا الصِّدْقَ وَ إِنْ رَأَيْتُمْ فيهِ الْهَلَكَةِ فَإِنَّ فيهِ النَّجاةَ، تَجَنَّبُوا الْكِذْبِ وَ إِنْ رَأَيْتُمْ فيهِ النَّجاةَ فَإِنَّ فيهِ الْهَلَكَةَ».
رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: راستي را پيشه كنيد و راستگو باشيد اگر چه در آن نابودي ببينيد زيرا نجات و رستگاري در راستي است، از دروغ و ناراستي به دور باشيد اگر چه در آن رستگاري ببينيد زيرا هلاك و نابودي در ناراستي است.(1)
و نيز در همين مورد از اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام است كه فرمود: «إِلْزَمِ الصِّدْقَ وَ إِنْ خِفْتَ ضَرَّهُ فَإِنَّهُ خَيْرٌ مِنَ الْكِذْبِ الْمَرْجُوِّ نَفْعَهُ».(2)
ملازم راستي باش اگر چه از زيان آن بترسي زيرا زيان راستي از سود و منفعت مورد اميد دروغ بهتر است.
اين‌گونه روايات همگي نشان مي‌دهد كه گر چه انگيزه‌هاي دنيايي براي دروغ گفتن بسيار زياد است و از طرفي انسان مي‌پندارد كه با دروغ گفتن زودتر به خواسته‌هايش مي‌رسد ولي بايد توجه داشته باشد كه علاوه بر آن

که نجات و رستگاري در گرو راستگويي است در بسياري از موارد رسيدن به خواسته‌هاي دنيايي نيز بـا راستگـويي بهتـر انجام مي‌شـود زيـرا بر اسـاس روايـات دروغ شـوم است و سبب فضاحت و رسـوايـي مي‌گـردد.

1- احسانبخش، آثارالصادقين، 10/492.

2- غررالحكم، 2/194.

(48) صداقت و سيماي صادقين

نقل عن ابي عبداللّه عليه‌السلام : «اِنَّهُ قالَ إنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيّا إلاّ بِصِدْقِ الْحَديثِ وَ أَداءِ الأَمانَةِ إلَي الْبِرِّ وَ الْفاجِرِ».(1)
همانا خداي عز و جل هيچ پيغمبري را مبعوث نفرمود مگر به راستگــويي و دادن امـانت به نيكوكار و بدكار.
اين روايت اشاره به آن دارد كه پيامبر و بالاخص پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله به اين دو صفت متصف بوده و يا اين كه امر به اين دو صفت در دين ايشان مي‌باشد. (2)
از حضرت صادق عليه‌السلام نقل شده كه فرمود: «أُنْظُرْ ما بَلَغَ بِهِ عَلِيٌّ عليه‌السلام عِنْدَ رَسُولِ اللّهِ صلي‌الله‌عليه‌وآله مالَزِمَهُ فَاِنَّ عَلِيا عليه‌السلام إنَما بَلَغَ ما بَلَغَ بِهِ عِنْدَ رَسُولِ اللّهِ صلي‌الله‌عليه‌وآله بِصِدْقِ الْحَديثِ وَ اَداءِ اَلأَمانَةِ»، (3)بنگر به آن چه علي عليه‌السلام به سبب آن بدان مقام و درجه عالي نزد پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله رسيد پس تو هم مــراقــب آن بــاش زيرا كه علي عليه‌السلام آن مقام و منزلت را از نظر پيامبر به سبب راستـي و اداء امــانت به دســت آورد.
1- كليني، ترجمه اصول كافي، 3/162، بحار 68/2.
2- مجلسي، مرأةالعقول، 8/880.
3- كليني، ترجمه اصول كافي، 3/163.

تعليم راستگويي قبل از تعليم حديث

عمروبن ابي‌المقدام از حضرت باقر عليه‌السلام نقل مي‌كند كه حضرت در اولين باري كه براي اخذ حديث شرفياب خدمتش شدم فرمود: «تَعَلَّمُوا الصِّدْقَ قَبْلَ الْحَديثِ»، قبل از فراگرفتن و يادگرفتن حديث صدق و راستگويي را ياد بگيريد.(1)
اين جمله حضرت ممكن است به اين معنا باشد كه قواعد و حدود صدق در حديث را بياموزيد از قبيل نقل به معنا و يا مثلاً پس و پيش كردن الفاظ حديث و يا نسبت دادن حديثي كه از يكي از ائمه عليهم‌السلام فراگرفته شده به پدران و اجداد آن حضرت و يا به پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله و يا تبعيض حديث (قسمتي را نقل كند و قسمتي را نقل نكند) و امثال اين‌ها كه آيا اين كارها با صدق منافات دارد يا نه و ممكن است معناي ظاهري مراد باشد يعني پايبند بودن به راستي در گفتار و يا تمرين كردن و وادار نمودن خود بر صدق و راستي با مشكلاتي كه دارد و يا منظور دانستن لزوم و وجوب شرعي راست گفتاري و حرام بودن ترك آن پيش از شنيدن و فراگرفتن حديث از ائمه و پيش از نقل و ضبط و روايت حديث.(2)
البته وجوه ديگري در معناي اين جمله گفته شده كه همه بر پايه اين كه منظور از حديث روايت از ائمه و نقل كلام آن‌ها (حديث و خبر اصطلاحي).
1- كليني، ترجمه اصول كافي، 3/163.
2- مجلسي، ترجمه بحارالانوار، 4/10.
(50) صداقت و سيماي صادقين
(ممكن است) منظور اين باشد كه انسان پيش از سخن گفتن تأمل و تفكر در سخن نموده تا صدق و صحت كلام را بفهمد و بعدا سخن را بر زبان آورد نظير آن‌چه حضرت علي عليه‌السلام فرمود زبان عاقل در پس قلب و دل او قرار گرفته (اول اطراف و جوانب سخن را در دلش تجزيه و تحليل مي‌نمايد سپس بر زبان جاري مي‌سازد) ولي دل احمق و بي‌خرد در پس زبانش قرار گرفته. يعني شخص عاقل و خردمند اول صحت و صدق و كذب سخن را بررسي مي‌كند بعد آن چه كه حق و صدق است مي‌گويد ولي احمق اول سخن خود را مي‌گويد بدون تأمل و تفكر و طبيعتا دروغ و ياوه زياد در سخنش واقع مي‌شود. (1)
(و يا ممكن است) معناي اين جمله چنين باشد كه شما بايد صدق و راستي را ياد بگيريد پيش از ياد گرفتن آداب سخن و دستور زبان عربي و قواعد فصاحت و بلاغت.(2)

از حضــرت صــادق عليه‌السلام نقل است كه فرمود: «لا تَغْتَرُّوا بِصَلوتِهِمْ وَ لا بِصِيامِهِمْ فَإِنَّ الرَّجُلَ رَبُّما لَهِجَ بِالصَّلوةِ وَ الصَّوْمِ حَتّي لَوْ تَرَكَهُ اسْتَــوْحَــشَ وَ لَكِــنِ اخْتَبَـرُوهُـمْ عِنْدَ صِدْقِ الْحَديثِ وَ أَداءِ الْأَمانَةِ»(3).
فريب نماز و روزه مردم را نخوريد زيرا آدمي گاه چنان به نماز و روزه عادت مي‌كند كه اگر آن‌ها را ترك گويد احساس ترس مي‌كند بلكه مردم را به راستگويي و امانتداري بيازماييد.
1- مجلسي، ترجمه بحارالانوار، 71/10 .
2- مجلسي، بحارالانوار، 71/10 .
3- كليني، ترجمه اصول كافي، 2/104 .
اهميت و ارزش صداقت (51)
اغترار به چيزي يعني گول خوردن به آن چيز و لَهِجَ يعني حرص ورزيدن به چيزي و لهج با كسر وسط يعني وادار به چيزي شدن و مواظبت نمودن بر آن و خلاصه معناي حديث اين است كه نماز و روزه زياد راه آزمايش و پي بردن به شايستگي افراد و ميزان خوف از خدا در انسان‌ها نيست. چون نماز و روزه از كارهاي ظاهري و آشكار است كه انسان ناچارا آن‌ها را انجام خواهد داد يا از جهت خوف و ترس و يا از جهت طمع در ثواب يا از لحاظ خودنمايي و به انگيزه ريا كه اين مورد بخصوص در افرادي كه مشهور به صلاح و پاكي هستند ديده مي‌شود، در هر حال انسان‌ها اين اعمال را با اين نيات و بدون خلوص انجام مي‌دهند تا اين كه به اين كارها عادت مي‌كنند و غالبا داعي و غرضي در ترك راستي و امانت زياد است بنابراين در اين‌گونه موارد مردم را آزمايش كنيد به راستگويي و اداء امانت زيرا كسي كه مقيد به اين دو صفــت بــاشــد از نيكــان و شــايستگــان و اهل ترس از خدا است. به علاوه اين دو صفت از صفات نيك و برجسته‌اي است كه راه‌گشاي به كارهاي خوب ديگر است و طريق تكامل نفساني است اگر چه مراقبت به اين دو كار به قصد قربت و انگيزه الهي نباشد. و نيز صدق و راستي مانع بزرگي است از اين كه انسان عملش را براي غير خدا انجام دهد زيرا ريا در واقع از بدترين دروغ‌ها است و رياكار عملاً دروغ بزرگي را مرتكب شده است چون با بهترين عمل كه عبادت خدا است مرتكب دروغ مي‌شود و اگر انسان جدّا مراقب صدق و مقيد به راستي باشد
(52) صداقت و سيماي صادقين
هيــچ‌وقــت ريــا نمــي‌كنــد.(1)
حديث ديگري قريب به اين مضامين از پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله نقل

شده كه رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: «لا تَنْظَرُوا اِلي كَثْرَةِ صَلاتِهِمْ وَ صَوْمِهِمْ وَ كَثْـرَةِ الْحَـجِّ وَ الْمَعْـرُوفِ وَ طَنْطَنَتِهِمْ بِاللَّيْـلِ وَلكِنِ انْظُرُوا اِلي صِدْقِ الْحَـديثِ وَ أَداءِ الْأَمـانَـةِ».(2)
به زيادي نماز و روزه و حج و احسان و ورد و ذكر شبانه مردم منگـريـد بلكـه به راستگـويي و امـانتـداري آن‌هـا توجه كنيد.(3)
لازم به ذكر است كه در باب اهميت صدق روايات بسياري از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله و ائمه اطهار عليهم‌السلام نقل شده كه هريك از آن‌ها ارزشي عظيم را براي صدق ذكر مي‌نمايند به گونه‌اي كه انسان با توجه به آن‌ها از ترك راستگويي و روي آوردن به دروغ به شدت نادم و پشيمان گشته و از عاقبت خـود بيمناك مي‌گـردد.
از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله نقل است كه فرمودند: «اَلْجَمالُ صَوابُ الْقَوْلِ بِالْحَقِّ وَ الْكَمالُ حُسْنُ الْفِعالِ بِالصِّدْقِ»(4)، زيبايي به راستگويي است و كمـال به راست كـرداري اسـت.
با كمي توجه به اين روايت درمي‌يابيم كه هم كمال و هم زيبايي در
1- مجلسي، ترجمه بحـارالانـوار، 71/9 و 8.
2- مجلسـي، بحـارالانـوار، 71/9.
3- ري شهري، ترجمه ميزان الحكم، 6/2998 .
4- عـلاءالدين الهنـدي، كنـزالعمال، 6853.
اهميت و ارزش صداقت (53)
راستگـويـي و راسـت‌كـرداري نهفتـه است و اين سـري است از اسـرار جهـان هستـي.
و نيز از اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام نقل شده: «إذا أَحَبَّ اللّهُ الْعَبْدَ أَلْهَمَهُ الصِّدْقَ». چـون خـداونـد بنـده‌اي را دوست بدارد صدق و راستي را به او الهـام مي‌كند. (1)

راستگويي فطري است

انسان فطرتا راستگو است امام باقر عليه‌السلام مي‌فرمايد: «يا أَبانُعْمانَ لاتَكْذِبْ عَلَيْنا كِذْبةً فَتُسْلَبِ الْحَنيفِيَّةَ».(2) اي ابانعمان بر ما دروغ نسبت مــده كه فطــرت انســاني را از تو سلب مي‌كند و دينت بر باد مي‌رود.
حنيفيت عبارت از فطرت است. انسان داراي سه قسمت است: اعتقاد و عمل و گفتار. موقعي كه راستگو باشد اين هر سه قسمت با هم موافق خواهند بود يعني آن چه به جا مي‌آورد همان است كه مي‌گويد و آن چه مي‌گويد همان است كه عقيده دارد. از طرفي مي‌دانيم انسان فطرتا در مقابل حق خاضع است و اگر چه در ظاهر آن را قبول نكند در باطن آن را مي‌پذيرد و وقتي حق را در باطن مي‌پذيرد و راست بگويد گفتار او هم مطابق با اعتقاد او مي‌باشد و عمل او نيز مطابق آن دو خواهد بود و به اين ترتيب ايمان خالص و اخلاق فاضله و عمل صالح همه در او جمع مي‌شوند.(3)
1- غررالحكم، 3/161 .
2- كليني، ترجمه اصول كافي، 4/35 .
3- طباطبايي، ترجمه تفسير الميزان 1/611 .

در ظلمت حيرت ار گرفتار شوي خواهي كه ز موت جهل بيدار شوي
در صدق طلب نجات زيرا كه ز صدق شايسته نور انوار شوي

از ديگر موارد كه بيانگر ارزش صدق و صداقت در اسلام مي‌باشد تأكيدي است كه روايات دارند بر اين مطلب كه از ويژگي‌هاي يك دوست و همنشين خوب صداقت در گفتار و كردار او است و به افراد تــوصيــه مي‌كننــد كه هنگــام انتخــاب دوست بر مسئله صداقت آنان توجه داشته باشند.
در سفينةالنجاح آمده اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايند: «عَلَيْكَ بِإخوانِ الصِّدْقِ فَأَكْثِرْ مِنِ اكْتِسابِهِمْ فَإِنَّهُمْ عُدَّةٌ عِنْدَالرَّخاءِ وَ جُنَّةٌ عِنْــدَالْبَــلاءِ وَ شــاوِرْ فــي حَـديثِـكَ الَّذينَ يَخافُونَ اللّهَ و أَحِبِّ الاْءِخْوانَ عَلــي قَـدْرِ التَّقْـوي...»(1)
بر تو باد كه ملازم راستگويان باشي و در بهره‌گيري از ايشان تلاش بيشتر كن، زيرا آنان در روزگار خوشي پشتوانه تو و به هنگام گرفتاري سپر تو هستند و در گفتار خود با خداترسان (پرهيزكاران) به مشورت بنشين و به ميــزان تقــوي و پرهيزكــاري بــرادران دوستشان بـــدار.
و نيز در شرح نهج‌البلاغه ابن‌ابي‌الحديد ج 20 صفحه 321 از اميرالمؤمنين آمده كه فرمود: «إذا غَشَّكَ صَديقُكَ فَاجْعَلْهُ مَعَ عَدُوِّكَ». چــون دوستــت به تــو نيــرنــگ و خيــانت كند او را در زمره دشمنانت قرار بده.(1)
1- احسانبخش، آثارالصادقين، 10/501.
اهميت و ارزش صداقت (55)
روايتي نيز از امام صادق عليه‌السلام نقل شده كه اين روايت بر ارزش و مقام بلند صادقين توجه شده و مردم را به دوستي ايشان و نيز مراقبت بر همنشيني با آنان توصيه كرده‌اند كه در ادامه اين روايت را از كتاب مصباح الشريعه و مفتاح الحقيقة عينا بيان مي‌نماييم. از قول امام صادق عليه‌السلام نقل شده كه مي‌فرمايد: چون كسي را كه در او سه خصلت است ملاقات كردي، البته ديدار و همنشيني او را مغتنم بشمار، اگر چه يك ساعت باشد زيرا كه اين برخورد در تحكيم دين و انعطاف قلب و اخلاص در مقام بندگي تو مي‌افزايد و بركات و آثار آن در وجود تو اثر مي‌بخشد پس كسي كه گفتار او در حدود عمل و كردارش باشد و عمل او از مرحله صدق و حقيقت تجاوز نكند و صدق او از محيط رضا و طاعت پروردگار متعال خارج نشود پس با چنين شخصي مصاحبت و مجالست كرده و از او احترام و تجليل نموده و خود را در معرض خير و بركت او قرار بده و البته مراقب باش كه پس از برخورد با چنين آدمي اگر حفظ حرمت او را ننموده و آن طوري كه شايسته است از محضر او استفاده نكني حجت الهي بر تو تمام خواهد شد و هيچ‌گونه عذري از تو پــذيـرفتــه نيســت.

همیشه متوجه باش که وقت او را نگیري و او را از این جهت خسته و ناراحت نسازي که موجب ضرر تو خواهد شد و همیشه لطف و فضل و کرامت و نظر مخصوص خداوند متعال را نسبت به او در نظر گرفته و با او معاشرت کن.(1)

1- احسانبخش، آثارالصادقین، 10/507.

صدق و راستي يكي از مهم‌ترين پايه‌ها و اصولي است كه بناي جوامع انساني بر اساس آن پايه‌گذاري شده است و وحدت امم روي آن انتظــام مي‌گيـرد.
بنياد زندگي بشر بر راستي نهاد شده است اگر انسان درست درك مي‌كرد كه چه سعادت عظيم و شگفت‌انگيز در لابه‌لاي راستي و صداقت نهفته است، به طور مسلم تمام نيروي انساني خود را در همه‌جا و در همه چيز براي اجرا و ترويج راستي و درستكاري به كار مي‌گرفت.
بايد اذعان كرد كه هر كجا صداقت و امانت حكمفرماست، آنجا آسايش و خوشي واقعي مسلم است و بالعكس. در هر محيطي كه نادرستي و تقلب تزوير، دروغ، حيله و امثال آن ميان افراد معمول باشد، ظلم و تجاوز و حق‌كشي، دزدي و چپاول، گرفتاري و پريشاني، يأس و هراس و... چون ابر سياه بر همه جا سايه افكنده در نتيجه محيط زندگي، تاريك و خفقان آور گشته و روز روشن در نظر مردم همچون شب تار شود اگر بنا باشد كه همه طبقات مردم به هم راست بگويند و درست كار انجام دهند دنيا، دنيايي بسيار زيبا و جايگاهي پر از صدق و صفا همچون بهشت دلربا گردد و ديگر كسي بدخواه كسي ديگر نشده
1- مصطفوي، ترجمه و شرح مصابح الشريعه و مصباح الحقيقه، باب 72.
اهميت و ارزش صداقت (57)
زندگي بسيار شيرين، پرمحبت و شاديآفرين خواهد شد بايد گفت راستي چون كيمياي بي‌مانندي است كه حتي آدم‌هاي نادرست و چپاولگر نيز بدان احتياج دارند زيرا اگر فرض شود كه چند نفر راهزن در گردنه كوهي براي دزدي و غارتگري كمين نمايند و بخواهند قافله‌ها را چپاول نموده و به مقصود خود برسند، ناچار بايد اول قول و قرار صادقانه با هم داشته باشند كه به همديگر خيانت نكرده و به عهد و پيمان فيمابين خود وفادار باشند تا بتوانند در هدف خود موفق گردند والا از همان وقتي كه خيانت و دروغ ميانشان پيدا شود، رشته وحدتشان از هم بگسلد و ديگر پايه توان و قدرتشان از هم متلاشي شده به طور كلي نابود و مضمحل شوند و نيز بسيار ديده شده است كه اشخاص شيّاد و حقّه باز براي رسيدن به اميال شيطاني خود در ظاهر خود را آدم‌هاي صحيح‌العمل و سالم و دلسوز وانمود مي‌كنند تا بدين‌وسيله بتوانند مردم را اغفال نموده، به آرزوي ناصحيح خود برسند، اما وقتي كه پرده از روي اعمال كجشان برداشته شده و تظاهرشان آشكار گشت، في‌الوقت مفتضح و رسوا شده نقش بر آب مي‌گردند و از اين‌جاست كه پيغمبران عظام و رهبران ديني كه از جانب

خداي دانا و توانا براي رهنموني بشر برانگيخته شده‌اند اولين وظيفه اساسي آن‌ها قبل از همه همين بوده است كه با نهايت تلاش و مجاهدت و پايمردي افراد جامعه را با تعليم احكام ديني و خداشناسي به سوي راستي و درستي و خلوص سوق دهند و از اين طريق مردم را به گلستان وفا و صفا و محبت و وحدت و سعادت واقعي رهبري نمايند.

(58) صداقت و سيماي صادقين

در دنياي كنوني كه اكثريت مردم بلكه همه گرفتار يك نوع اضطراب و تشويش روحي بوده و هر آن احتمال خطر مي‌رود و همه و همه در اثر خيانت‌ها، زورگوئي‌ها، ظلم‌ها و تجاوزهايي است كه در اثر ناراستي و كج‌مداري از انسان‌ها سر مي‌زند جاي بسي تعجب است كه بشر فعلاً به فكر آن است كه به جوّ نامتناهي عروج كرده تا به كرات آسماني يكي بعد از ديگري راه يابد تا هر چه بيشتر به خوشي و قدرت دست يافته به زندگي ايده‌آل برسد در صورتي كه خود كره زمين را كه ميليون‌ها سال است تسخير و تصرف نموده و سوار آن شده است و همه‌گونه خانه و آشيانه و وسائل گردش و ورزش و خوشي و استراحت روي آن فراهم آورده و از خوردني‌ها و نوشيدني‌ها و پوشيدني‌ها انواع و اقسام برخوردار است و علاوه بر جمادات و نباتات، حيواناتش را هم اسير و به طور دلخواه از آن بهره‌برداري مي‌كنند، افسوس هزار افسوس كه با وجود اين همه موفقيت‌هاي علمي و تكنيكي هنوز در لجن ناراحتي‌هاي روحي و عصبي و فساد و آلودگي هولناك فرو رفته و دود آه مظلومان و بيچارگان از اطراف و اكناف جهان به آسمان‌ها بلند مي‌شود عده‌اي در خاك و خون مي‌غلطند و عده‌اي ديگر در ناز و نعمت بي‌حد و حساب مي‌لولند و عده‌اي هم به نان شب خود محتاج و از دارو و طبيب، سخت محروم.(1)

در محيطي كه نادرستي ريشه دواني كند طبقات مردم به يكديگر بدبين شده طبيب به مريض دلسوزي ندارد، مريض به طبيب خوش بين و مطمئن نيست، كارفرما حق كارگر را عادلانه نمي‌پردازد، كارگر به كارفرما خيانت مي‌كند، رئيس رعايت مرئوس را نمي‌كند، مرئوس به رئيس وفادار و صدّيق نيست در اين صورت هيچ يك از اين‌ها بازده مفيدي نخواهند داشت.

1- پــزشكــي، مكتب اسلام، 2.

اهميت و ارزش صداقت (59)

بر اين اساس است كه مي‌توانيم بگوييم التزام به صدق گفتار و كردار باعث رشد و شكوفايي و سلامت جامعه مي‌شود و انحطاط و تنزل جامعه نيز به مقدار شيوع كذب و دروغ در بين آنان و خدشه‌دار شدن اصل صدق و راستي مي‌باشد. امكان ندارد مردم در تمدن و فرهنگ خود پيشرفت داشته باشند ولي در اخلاق و سلوك عقب مانده باشند، از مؤثرترين آداب و اخلاق كه بين همه افراد الفت بوجود مي‌آورد و ميــان جمعيت‌هــا

ارتبــاط ايجــاد مي‌كند صــدق و راستي است. (1)
1- اخلاق در مكتب امام صادق عليه‌السلام ، 120 .
(60) صداقت و سيماي صادقين

فصل سوم: مراتب صدق

مراتب صدق

3ـ1 صدق زبان
3ـ2 صدق نيت
3ـ3 صدق عــزم و اراده
3ـ4 صدق در وفاي به عزم
3ـ5 صدق در کـــــردار
3ـ6 صدق در مقامات دين
3ـ7 نظر خواجه عبداللّه انصاري در باب مراتب صدق
3ـ8 بررسي ميزان صـدق
(61)
(62)

مراتب صدق

مراتب صدق

صدق بايد در تمام مراحل وجودي انسان تحقق يابد چه از لحاظ افكار و عقايد و چه از نظر خوي‌ها و صفات انساني و از جهت رفتار و كردار و اعمال و نيز از جهت گفتار و بيان، اگر انسان تمام حركات و سكنات و همه احوال و اطوار او از روي صدق و راستي و درستي و حقيقت صورت گيرد البته سرمايه خوشبختي و زمينه سعادت و مسير كمال و انسانيت را به دست آورده است پس صدق در صورتي ثابت و برقرار مي‌شود كه از مراحل كذب و تقلب و حيله و انحرافات در افكار و اعمال و نيز تظاهرات برخلاف حقيقت و خودنمايي و خودستايي و هوپرستي و هوسراني و ديگر افكار و رفتار و كردار و گفتارهاي مخالف حق دوري كرده و از هرگونه نادرستي و زشتي خود را پاك و تــزكيه نمايد.

نه هر كه چهره برافروخت دلبري داند نه هر كه آينه سازد سكندري داند
وفا و عهد نكو باشد ار بياموزي گر نه هر كه تو بيني ستمگري داند

گوهر پاك بايد كه شود قابل ذكر ورنه هر سنگ و گلي لولو و مرجان نشود(1)

علماي اخلاق مراتبي را براي صدق ذكر كرده‌اند مولي احمد نراقي در كتاب معراج‌السعاده مي‌گويد صدق چهار مرتبه دارد: صدق در سخــن، صــدق در كــردار، صـــدق در اخــلاق و صــدق در مقــامات دين.

1- مصطفوي، ترجمه و شرح مصباح الشريعه و مفتاح الحقيقه، 325.

مراتب صدق (63)

خواجه عبداللّه انصاري سه مرتبه براي صدق ذكر نموده است: صدق در نيت، صدق در عمل، صدق در معرفت صدق.

ملامحسن فيــض كاشاني نيز در كتاب محجةالبيضاء صدق را به شش مــرتبــه تقسيم كـرده است كه عبارتند از:

1 ـ صدق در گفتـــــــار
2 ـ صدق در نيـت و اراده
3 ـ صدق در عزم
4 ـ صدق در وفاي به عهد
5 ـ صدق در عمل
6 ـ صدق در مقامات ديني (1) كه ما در اين مبحث تفصيلاً آن را ذكر خــواهيــم نمـــــود.

البته در ساير كتب اخلاقي نيز در اين رابطه بحث شده است و در كتاب‌هايي چــون كيميــاي سعــادت و احياء علوم الدين و كتاب جــامع السعــادات نظر اخيــر ارائه شده است.

1 ـ صـدق زبـان

صدق اول در زبان است و مراد از آن اين است كه انسان سخني را برخلاف واقع نگويد و چنان‌چه گفته شد اين نوع صدق در خبر دادن مستعمل است و خبر بر پايه گذشته يا به آينده تعلق دارد. پس هر بنده‌اي براي رسيدن به اين مرحله صدق بايد كه زبان خود را نگه دارد و

1- فيــض كــاشــاني ،تــرجمــه المحجــةالبيضــاء، 6/173.

(64) صداقت و سيماي صادقين

جز به صدق و راستي سخن نگويد و اين مشهورترين و روشن‌ترين انواع صدق است و كمترين مرتبه صدق نيز مي‌باشد. اين مرتبه خود نيز داراي درجاتي است و درجه بالاتر آن اين است كه بين قلب و زبان كوچك‌ترين مخالفتي نباشد و قلب و زبان با همديگر موافق باشند پس هنگامي كه اظهارات و ادعاهاي انسان مطابق با واقعيات خارجي و يا واقعيات دروني او چه از نظر تفكر يا از نظر مطابق بودن با اعتقاد و يا اخــلاق هماهنگ باشـد مي‌توان گفت به مقام صدق زبان رسيده است.

اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايند: «اَلصِّدْقُ مُطابَقَةُ الْمَنْطِقِ لِلْوَضْعِ الْاِلٰهِيِّ». راستگويي مــوافقــت و مطابقت گفتار با وضع الهي است.(1)

و براي اين صدق دو مرتبه كمال در نظر گرفته شده است، درجه اول احتراز از تعريض و كنايه است. گفته‌اند در كنايه مجالي است براي گريز از دروغ (2) چنان كه فرد سخن راست مي‌گويد ولي فرد مقابل چيز ديگري مي‌فهمد و كنايه جانشين دروغ مي‌شود زيرا آن چه باعث ممنوعيت دروغ است تفهيم چيزي بر خلاف واقع آن است جز اين كه در برخي موارد كه بدان نياز ضروري پيدا مي‌شود و مصلحت اقتضاء مي‌كند لازم و جايز است كه از كنايه استفاده شود كه اين موارد را در مبحث حد و مرز صداقت بررسي خواهيم كرد.

درجه دوم آن است كه در مناجات با خدا معناي صدق در الفاظ را رعايت كند به طور مثال وقتي انسان مي‌گويد: «اِنّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذي

1- غررالحكم، 2/6.

2- فيض كاشاني، المحجةالبيضاء، 6/173.

مراتب صدق (65)

فَطَرَ السَّمٰوتِ وَ الْاَرْضَ»(1) من روي خود را به سوي كسي كردم كه آسمان‌ها و زمين را آفريده است. اگر روي دلش از خدا منصرف و به آرزوهاي دنيا و شهوت‌هاي آن مشغول باشد او دروغ‌گو است. هم‌چنين در گفتن «اِيّاكَ نَعْبُدُ» (تنها تو را مي‌پرستيم) و قول او كه من بنده خدا هستم

چنان‌چه به حقيقت عبوديت متصف نباشد و خواستي غير از خدا داشته باشد گفتار او از صداقت بي‌بهره است و اگر روز قيامت صدق او را در گفتن اين كه من بنده خدايم از او مطالبه كنند از اثبات آن ناتوان خواهد بود زيرا كه وي بنده نفس خويش يا بنده دنيا و يا بنده شهوت‌هاي خود مي‌باشد.(2)
آن كه مي‌گويد «اِيّاكَ نَعْبُدُ» و دلبستگي به دنيا دارد، دنيا را مي‌پرستد زيرا هر كه دل خود را به چيزي ببندد بنده آن است. (3)
چنان كه عيسي عليه‌السلام در خطاب به مردم گفته است اي بندگان دنيا و يا از پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله نقل است كه فرمودند: هلاك شد بنده دينار و درهم و بنده جامه و لباس نقشدار.(4)
آنان هر كسي را كه دلش وابسته به چيزي است بنده آن ناميده‌اند، بنده حق‌تعالي كسي است كه نخست خود را از غير او آزاد كند تا

1- 79 / انعام .
2- فيض كاشاني، ترجمه المحجةالبيضاء، 6/174.
3- علم اخلاق اسلامي، گزيده جامع‌السعادات .
4- فيض كاشاني، ترجمه المحجةالبيضاء، 6/173.

(66) صداقت و سيماي صادقين

آزاده‌اي مطلق گردد. هنگامي كه اين آزادگي حاصل شود دل فارغ و آماده مي‌شود تا بندگي خداوند در آن جاي گيرد. اين بندگي او را به خدا و محبت او مشغول مي‌كند و باطن و ظاهر او را به طاعت او پايبند مي‌سازد و او مراد و مقصودي جز خداوند نخواهد داشت.
سپس هرگاه از اين حد بگذرد به مقامي عالي‌تر كه آن را حريت (از نفس) مي‌نامند مي‌رسد و در اين مقام از خودي خود و اراده و خواست‌هايش در برابر خداوند آزاد مي‌شود و در آن چه حق‌تعالي برايش مي‌خواهد اعم از آن كه تقربش به دنيا دهد يا دورش كند قانع مي‌شود و اراده‌اش در اراده خداوند فاني مي‌شود او بنده‌اي خواهد بود كه از غير خدا آزاد گرديده سپس بازگشته و از نفس خويش نيز آزاد شده و از آن حريت يافته و در نتيجه براي نفس خود مفقود و براي آقا و مولاي خود موجود شده است.
اگر او را حركت دهد حركت مي‌كند و اگر او را ساكن گرداند ساكن مي‌شود، اگر او را گرفتار كند راضي است و در او امكاني براي طلب و خواهش يا اعتراض باقي نيست، بلكه او در برابر خداوند مانند مرده در برابر غسّال است و اين منتهاي صدق در عبوديت است. بنابراين بنده حق كسي است كه وجودش براي مولايش باشد نه براي نفسش و البته اين درجه صديقان است اما حريت از غيرخدا درجه صادقان مي‌باشد. (1)

1- فيض كاشاني، ترجمه المحجةالبيضاء، 6/175.

مراتب صدق (67)

2 ـ صدق نيت

مرحله دوم صدق در نيت است كه از آن به اخلاق نيز مي‌توان تعبير كرد، كسي كه داراي اين درجه از صدق است در همه حركات و سكنات خويش جز خداوند انگيزه‌اي ندارد و اگر شايبه‌اي از لذت‌هاي نفساني با نيت و اراده او آميخته شود صدق نيتش باطل مي‌شود و رواست كه به چنين شخصي كاذب گفته شود. در حديثي است كه در قيامت از عالم مي‌پرسند كه با علم خود چه كرده‌اي؟ پاسخ مي‌دهد فلان كار و فلان كـار را انجـام دادم، خـداونـد مي‌فـرمـايـد: دروغ مي‌گويي، تو مي‌خواستي كه مردم بگويند فلاني عالم است. در اين جـا خداوند، عالِم را تكذيب نكـرده و به او نفـرمـوده است كه به دانش خـود عمل نكـردي بلكه اراده و نيت او را تكذيب كرده است.
در مقابل اين صدق نيت نفاق در عقيده مطرح مي‌شود منافق در عقيده آن است كه ايمان را ظاهر و كفر را بپوشاند. خداوند مي‌فرمايد: «وَ اللّهُ يَشْهَدُ اِنَّ الْمُنافِقينَ لَكاذِبُونَ»(1) در حالي كه آن‌ها گفتند: «اِنَّكَ لَرَسُولُ اللّهِ»(2) و اين سخني راست است ليكن خداوند آن‌ها را تكذيب كرد و اين از جهت آن‌چه به زبان جاري كردند نبود بلكه خداوند چيزي را كه منافقان در درون دل داشتند تكذيب كرده است، منافقين در ظاهر پيامبر را تأييد كرده و بر پيامبري او صحّه مي‌گذاشتند اما در درون خود علاوه بر آن كه با او مخالفت مي‌كردند پيامبري وي را نيز قبول نداشتند
1- 2 / منافقون .
2- 2 / منافقون .
(68) صداقت و سيماي صادقين
در اين آيه خداوند منافقان را جزو دروغ‌گويان به شمار مي‌آورد زيرا اگر چه آن‌ها در الفاظ دروغ نگفته‌اند ليكن نسبت به آن چه در ضمير دارند دروغ‌گـو هستنـد بنـابـراين يكي از دو معنـاي اين صدق به خلوص نيت باز مي‌گردد و آن عبـارت از اخـلاص است و هر صادقي ناگزير بايد مخلص باشد.(1)

3 ـ صدق در عزم و اراده

صدق در اراده و تصميم بر كار نيك به اين معني است كه شخص در درون خود عزم را جزم كرده و مصمم به انجام عمل نيك است. صدق در اين جا به معني قوت و كمال عزم و نداشتن شك و ترديد است. (2) زيرا آدمي پيش از عمل عزم مي‌كند، به طور مثال پيش خود مي‌گويد اگر خداوند مالي روزيم نمايد همه يا نيمي از آن را صدقه خواهم داد و يا اگر در مسير دين با دشمن مواجه شوم با او پيكار خواهم كرد و از كشته شدن در اين راه باكي ندارم و يا اگر خداوند به من حاكميتي اعطا كند به عدالت رفتار خواهم نمود با گرايش به اشخاص و ستمگري مرتكب ظلم و گناه نخواهم شد. اين عزم و تصميم كه در نفس وجود دارد و گاهي قاطع و صادقانه است و زماني در آن شك و ترديد و ضعف وجود دارد كــه در اين صــورت با صــدق در عــزم تضـاد خــواهـد داشت.

پس در اين مرحله صادق كسي است كه هميشه اراده خود را در همه

1- فيض كاشاني، المحجةالبيضاء، 6/176 .

2- گـــــزيـــــده جـــامـــع السعـــادات .

مراتب صدق (69)

امور خير قوي و مصمم نگه دارد به طوري كه هيچ‌گونه ضعف و شك و تــرديـدي در آن به خود راه ندهد بلكه نفس او هميشه قاطعانه مصمم در انجــام امور خيــر باشد. (1)

4 ـ صدق در وفاي به عـزم

نفس آدمي گاهي در آغاز اراده و تصميمي دارد چون وقت عمل رسيد تمايلات و خواسته‌هاي نفساني مانع از انجام آن تصميمات مي‌گردند چون براي نفس وعده دادن به آينده مشقتي ندارد و زحمت آن كم و ناچيز است ولي هنگامي كه زمان ايفاي وعده فرامي‌رسد، تمكن حاصل مي‌گردد و خواسته‌هاي نفساني بر انسان غالب گشته و مانع از انجام تصميم مي‌گردد، در نتيجه وفاي به عهد صورت نمي‌گيرد و اين نيز ضد صدق است. از اين رو خداوند تعالي فرموده است:(2) «رِجالٌ صَدَقُوا مـا عـاهَـدُوا اللّـهَ عَلَيْـهِ»(3) مرداني هستند كه در معاهده با خـدا راستگـويـانند و در كـارهـاي خـود نيـز قـدم صـدق و راستي برمي‌دارند.(4)
در اين آيه اشاره به صادقيني مي‌فرمايد كه پس از بستن پيمان با خداوند تا پاي جان بر سر عهد و پيمان خويش باقي مانده و از هيچ نمي‌هـراسنـد و از جـان خـويـش نيـز دريـغ نمـي‌ورزنـد.
1- فيض كاشاني، المحجةالبيضاء، 6/176.
2- فيض كاشاني، المحجةالبيضاء، 6/176.
3- 23 / احزاب .
4- فيض كاشاني، حقايق، 2/404.

5 ـ صدق در كردار

يكي ديگر از مراتب صدق، صدق در كردار و اعمال است. صدق در اعمال مطابقت باطن و ظاهر و يكساني نهان و آشكار است به اين معني كه اعمال ظاهري فرد بر چيزي دلالت كند در حالي كه در باطن به آن متصـف نبــاشـد.(1)
البته اين به آن معنا نيست كه يك فرد براي دور بودن از ريا و صادق بودن در كردار، انجام اعمال ظاهري را ترك كند بلكه بايد باطن را به سمت تصديق ظاهر سوق دهد.(2) البته اين مسئله با امور ريائي به هيچ وجه مناسبتي ندارد چون بيان قلبي ما مؤيد ريا مي‌باشد در واقع رياكار كسي است كه اعمالش را طوري وانمود مي‌كند كه مردم را به طرف خود جلب نمايد چنان‌كه بعضي مردم هنگام نماز طوري با كمال خضوع به انجام تكليف عبادي مي‌پردازند كه گوئي به هيچ‌وجه توجهي به غير ندارد در حالي كه دل آن‌ها به كلي از نماز غافل است و هر كس آن‌ها را مشاهده كند مي‌پندارد هم‌اكنون در برابر خدا ايستاده‌اند و هيبت حضرت كبريايي آن‌ها را از خود بيخود نموده است بي‌خبر از آن كه ايشان در همان وقت در باطن در حضور يكي از شهوات نفساني خود مثـلاً در ميان بازار ايستاده است.

اگر نه روي دل اندر برابرت آرم من اين نماز حساب نماز نشمارم
از اين نماز رياي چنان خجل شده‌ام كه در برابر رويت نظر نمي‌آرم

1- گزيده جامع‌السعادات .
2- فيض كاشاني، المحجةالبيضاء، 6/177.

مرا غرض زنماز آن بود كه پنهاني حديث درد فراق تو با تو بگذارم
وگرنه اين چه نمازي بود كه من با تو نشسته روي به محراب و دل به بازارم

همچنين مي‌بينيم شخص با كمال وقار و آرامش حركت مي‌كند ولي در باطن باوقار نيست و مسلما چنين آدمي در اعمال و امور خود صادق نمي‌باشد در هر حال كسي مي‌تواند از اين رويه ناپسند دست بردارد كه ظاهر و باطنش يكي باشد و بلكه باطن وي از ظاهرش بهتر باشد (1) زيرا اگر ظاهر فرد برخلاف باطنش باشد و به عمد اين كار را مرتكب گردد عمل او ريا گفته مي‌شود و فاقد اخلاص است و اگر بدون قصد باشد صدق در عمل را از دست داده است. از اين رو پيامبــر صلي‌الله‌عليه‌وآله فرموده‌اند:
«اَللّهُمَّ اجْعَلْ سَريرَتي خَيْرا مِنْ‌عَلانِيَتي وَاجْعَلْ عَلانِيَتي صالِحَةً»، (2)

بارخــدایا! نهانم را بهتر از آشکارم قرار ده و آشکارم را شایسته گردان.
گفته‌اند اگر نهان و آشکار بنده یکسان باشد آن انصاف است و اگر نهان او بهتر از آشکارش باشد فضل است و اگر آشکارش بهتر از نهانش باشد ستم است لذا یکسان بودن ظاهر و باطن، یکي از انواع صدق است.(3)
اميرمؤمنان علي عليه‌السلام فرموده‌اند: به خدا سوگند من شما را بر اداي طــاعتــي تشــويــق نكــردم جــز اين كــه در عمــل بــه آن بــه شمــا پيشي گرفتم و از گناهي شما را نهي نكردم جز اين كه پيش از شما از آن دســت بــازداشتـم.(1)
1- فيض كاشاني، اخلاق حسنه، 270.
2- غزالي، احياء علوم‌الدين، 8/1086 .
3- فيض كاشاني، المحجةالبيضاء، 6/177.

اين مرتبه عالي‌ترين درجه صدق و كمياب‌ترين آن است و عبارت از صدق در مقامات دين مي‌باشد مانند: صدق در خوف، رجاء، تعظيم، زهد، رضا، توكل و امور ديگر از اين قبيل، اين امور مبادي و حقايقي هستند كه اين اسامي بر ظاهر آن‌ها اطلاق مي‌شود و صادق حقيقي كسي است كه به حقيقت آن‌ها دست يابد. هرگاه صفتي در انسان به وجود آيد و حقيقت آن در او كامل گردد وي را در آن وصف صادق مي‌نامند. چنان‌كه مي‌گويند فلاني در جنگ صادق است يا اين خوفي صادق است (2). خداوند فرموده است: «اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذينَ امَنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِه ثُمَّ لَمْ يَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِاَمْوالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ في سَبيلِ اللّهِ اُولئِكَ هُمُ الصّادِقوُنَ» (3)
«وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ امَنَ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الْاَخِرِ وَ الْمَلائكَةِ وَ الْكِتابِ وَ النَّبِيّينَ وَ اتَي الْمالَ عَلي حُبِّهِ ذَوِي‌الْقُرْبي وَ الْيَتامي وَ الْمَساكينَ وَ ابْنَ السَّبيلِ وَ السّائِلينَ‌وَ فِي‌الرِّقابِ وَ اَقامَ الصَّلوةَ وَ اتَي الزَّكوةَ وَ الْمُوفُونَ‌بِعَهْدِهِمْ اِذا عـاهَـدُوا وَ الصّابِـريـنَ فِي الْبَأساءِ وَ الضَّـرّاءِ وَ حينَ الْبَأسِ اُولئِـكَ الَّـذينَ صَدَقُوا...» (4)
1- نهج البلاغه، 73 .
2- فيض كاشاني، المحجةالبيضاء، 6/178 ـ اخلاق حسنه /274 ـ حقايق 2/404 .
3- 15 / حجرات.
4- 177 / بقره .
مراتب صدق (73)
آن چه در اين آيات به آن اشاره شد ويژگي‌هاي افرادي است كه به بالاترين مرحله صدق دست يافته‌اند، آن‌ها تمامي اين صفات و ويژگي‌ها را حقيقتا در خود ايجاد نموده‌اند بدين جهت به بالاترين مـرتبـه صـدق رسيـده‌انـد.
براي روشن شدن بيشتر مطلب مثالي در مورد صدق در خوف مي‌زنيم: هر بنده‌اي كه به خدا ايمان داشته باشد از خداوند خائف است، در صورتي كه در بسياري از موارد خوف افراد خوفي كه به درجه حقيقت رسيده باشد نيست زيرا خوف واقعي آثارش در اعمال و رفتار انسان ديده مي‌شود. آيا نديده‌ايد هرگاه كسي از پادشاه يا دزدي بيمناك شود چگونه رنگش زرد مي‌شود و اعضاء و جوارحش به لرزه مي‌افتد و شاديش مبدل به غصه مي‌گردد و از خوردن و آشاميدن بازمي‌ماند و فكرش به خوبي كار نمي‌كند به طوري كه اطرافيان از وجودش بهره نمي‌برند و ممكن است در وطنش آرام نگيرد و انس را به وحشت، راحت را به رنج و مشقت بدل كند. و خود

را در معرض خطرهاي بسيار قرار دهد همه اين‌ها از بيم چيزي است كه از آن مي‌ترسد حال چگونه به فردي كه مي‌گويد از آتش دوزخ بيمناك است ولي گناه از او سرمي‌زند و چيــزي از آن حــالات در او ظــاهــر نمي‌شود (1) مي‌توان گفت كه او به حقيقت خــوف رسيده است.
پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله فرموده‌اند: هيچ چيزي را مانند آتش دوزخ نديدم
1- فيض كاشاني، المحجة البيضاء، 6/178 .
(74) صداقت و سيماي صادقين
كه فرارکننده از آن به راحتي بخوابد و هيچ‌چيزي را مانند بهشت نديدم كه طالب آن با رغبت بخوابد.(1)
بنابراين اهل ايمــان بــا مجاهدت و كوشش تلاش مي‌نمايند كه ايــن مقــامــات را در درون خـــود پـــرورش داده و در مسيـــر تقرب الهــي حــركت نمايند.
در پايان اين مبحث لازم است گفته شود كه صادق در همه اين مقامات عزيز و ارزشمند است و درجات صدق نيز بي‌نهايت است چنان‌چه ممكن است فردي در بــرخــي امور داراي صدق بوده و در بعضــي نبــاشــد ولــي اگر در همه امور صــادق بــاشــد پس به راستـــي صـــدّيــق اســت.
در المحّجةالبيضاء آمده كه ابوبكر ورّاق نيز در باب تقسيم‌بندي انــواع صــدق مي‌گــويــد: صدق سه‌گونه است: صدق توحيد، صدق طــاعــت و صــدق معـرفت.
صدق توحيد براي عموم مؤمنان است، خداوند فرموده است: «وَ الَّذينَ امَنُوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ اوُلئِكَ هُمُ الصِّـدّيقُونَ».(2)
صدق طاعت براي اهل علم و ورع است. و صدق معرفت كه از آن اهل ولايت است كه اوتاد زمين به شمار مي‌آيند و همه اين‌ها به آن‌چه مــا در صــدق ششم ذكــر كرديم بازگشت دارد.(3)
1- صحيح ترمذي، 10/65 .
2- 19 / حديد .
3- فيض كاشاني، ترجمه المهجةالبيضاء، 6/179 .
مراتب صدق (75)

نظر خواجه‌عبداللّه انصاري در باب مراتب صدق

در پايان اين مبحث نظر خواجه عبداللّه انصاري را در باب مراتب صدق نقل مي‌نماييم. خواجه در اين معنا صدق را به سه درجه تقسيم نموده است و مي‌گويد: صدق در درجه اول در قصد است كه سالك با صدق قصد در سلك حق‌جويان درآمده و تدارك مي‌كند از دست داده‌هاي خود را، اصلاح مي‌كند حال را و تلافي مي‌كند آن‌چه را كه نسبت به آن كوتاهي نموده است. نشانه اين صدق اين است كه هيچ داعيه‌اي نمي‌تواند سالك را به نقض عهد بكشاند و او را از مسيرش منحرف سازد. و او در هيچ حالي از كوشش و جديت در طريق وصول به حق باز نمي‌ايستد و نمي‌تواند با هوپرستان و كساني كه به دنبال مشتهيات نفساني هستند رفاقت كند.

1 ـ سير الي‌اللّه و طلب كردن حق عزّاسمه با صدق نيت است و با صدق نيت سالك مي‌تواند راه را تا به آخر بپيمايد.

2 ـ درجه دوم از صدق، سالك به حظّ و بهره التفاتي ندارد و نسبت به آن چه در انجام آن مجاز است التفاتي نمي‌كند او در اين مقام نقصان را از ناحيه نفس دانسته و زندگي را نمي‌خواهد مگر براي جلب رضايت حق عزاسمه.

3 ـ درجه سوم صدق به معرفت و شناسايي صدق است در اين مقام صدق فقط متضمن يك معني است و آن اين است كه مقصود سالك اين است كه در عمل، حال و وقت خويش به درك رضايت حق برسد و بداند كه حق‌تعالي از عمل و قصد او راضي است يعني اعمالش مرضي

خداوند است و احوالش مطابق خواست حق و قصدش قصد حق مي‌باشد. در اين مقام اگر سالك درك كند كه هستي و وجود اعتباري است مي‌بيند اعمالش براي او گناه و صادق‌ترين حال او براي شرك و بهترين حال و نيت او همانا قعود و بازايستادن از حركت و تلاش است. وقتي نيت و قصد در ضمير سالك حاصل شد صفاي خاطري كه به سبب اين نيت حاصل شده موجب مي‌گردد كه سالك به رمز خلقت برسد و به عبوديت كه ظهور جمال و كمال حق متعال است رسيده و محاسن صنع و بدايع عجيب آفرينش را بنگرد. حق را در تمام مظاهر خلقت به عيان مشاهده كند به علت افاضه حيات پي برد زيبايي‌هاي پيدا و نهان آفرينش را بشناسد و بداند علّت خلقت همان كسب زيبايي و جمال است كه حافظ از آن به كنايه چنين ياد مي‌كند.(1)

مراد ما و تماشاي باغ عالم چيست بدست مردم چشم از رخ تو گلچيدن

هنگامي كه سالك به صدق و خلوص نيت بدين پايه از نظر رسيد آن‌چه اعمال خير از او دراين حال سر مي‌زند او همه را از عنايات حق سبحانه و تعالي مي‌داند و نيز حالي كه او واجد شده است را مي‌داند كه در اثر عطف و توجه حق متعال بوده است لذا هيچ حسنه‌اي را به خود نسبت نمي‌دهد و هيچ حالي را در اثر كوشش و فعاليت خود نمي‌داند او مي‌گـويـد آن‌چـه از خيـر در وجـود مـن حـاصـل است همه از آن حـق متعـال است. (2)

1- بينا، مقامات معنوي، 60 ـ 63.

2- بينا، مقامات معنوي، 60 ـ 63 .

البته براي درجات و مقامات صدق نهايتي نيست كه بتوان به غايت آن دست يافت ليكن هر بنده‌اي بر حسب توانايي خويش، قوي يا ضعيف داراي بهره‌اي است و هرگاه كه در آن قوي گردد صادق است.(1)
از اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام نقل است كه فرمودند: صدق شمشير برنده‌اي است كه با توجه به لطف پروردگار متعال در بندگان مخصوص او ظاهر مي‌شود و اين شمشير به هر موردي كه فرود آيد و در هر كجا كه پيدا شود از آسمان و زمين نافذ و قاطع خواهد بود. پس اگر مي‌خواهي بفهمي كه آيا تو از جمله صادقين هستي، يا از كاذبين مي‌باشي بايد باكمال دقت و با نظر خالص در باطن و رفتار و كردار خود رسيدگي و تحقيق كرده و قلب و ظواهر خود را به ميزان الهي و روي حق و عدل بررسي نموده و چنان بي‌طرفانه خود را به قوانين حق عرضه بداري كه گـويـي در پيشگـاه عـدل الهـي حاضر شده و در معرض سنجش روز قيامت قرار گرفته‌اي .
خداوند متعال مي‌فرمايد: «وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوازِينُهُ فَاوُلآئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»(2). در روز جزا مردم به ميزان حق سنجيده مي‌شوند پس هر كسي كه ميزان او در مقام وزن كردن سنگين‌تر باشد او رستگـار خواهد بود. (3)
1- فيض كاشاني، المحجةالبيضاء، 6/179.
2- 8 / اعراف .
3- مصطفوي، ترجمه و شرح مصباح الشريعه و مفتاح الحقيقه، باب 74.

فصل چهارم: گذري بر دروغ

گذري بر دروغ

4ـ1 دروغ چيســـت
4ـ2 رابطه دروغ و نفاق
4ـ3 ريشـــه‌يـــابـــي دروغ
4ـ4 عـــادت بـــه دروغ‌گـــويي
4ـ5 ايمان و دروغ
4ـ6 حرمت دروغ جدي و يا شوخي
4ـ7 دروغ منشأ سـايـر گنـاهـان
4ـ8 اصرار بر دروغ
4ـ9 زشتـــي دروغ
4ـ10 آثـــار دروغ
4ـ11 دروغ‌گـــويـي در كـــودك
4ـ12 عـــــلاج دروغ‌گـــويـــي
(79)
(80)
به صدق كوش‌كه خورشيد زايدازنفست كه از دروغ سيه روي گشت صبح نخست
دروغ يكي از محرمات و آفت‌هاي خطرناك زبان است، دروغ از گناهان بزرگ و كليد گناهان و سرچشمه تمام بدي‌ها است. مؤمن با فضيلت هيچ‌گاه زبانش را به اين خوي زشت عادت نمي‌دهد چه آن كه دروغ از انســان شخصيتــي كــاذب و وارونــه ســاختــه و اعتبار او را از بيــن مي‌بــرد. (1)

1 ـ دروغ چيست؟

دروغ سخن برخلاف حقيقت است و دروغ‌گو كسي است كه برخلاف حقيقت خبري مي‌دهد. (2) در زبان عربي دروغ را كذب گويند و خبر دروغ را كـاذب مي‌خـوانـد چنـان‌كـه خود دروغ‌گو را نيز كـاذب مي‌خـوانـد.
كم را بيش گفتن و يا بيش را كم گفتن دروغ است و گوينده‌اش دروغ‌گو مي‌باشد، چنان‌كه بود را نبود گفتن و يا نبود را بود خبر دادن دروغ‌گويي مي‌باشد و نيز بد را خوب و خوب را بد، يا كوچك را بزرگ و بزرگ را كوچك خواندن دروغ خواهد بود.
ممكن است سخني دروغ باشد ولي گوينده‌اش دروغ‌گو نباشد چنان‌كه ممكن است كسي دروغ بگويد ولي سخنش دروغ نباشد بلكه راسـت و مطـابـق حقيقـت بـاشـد.(3)
1- مهدوي كني، اخلاق عملي، 237 .
2- صدر، دروغ، 12 و 13 .
3- صـــــــدر، دروغ، 12 و 13 .
گذري بر دروغ (81)

2 ـ رابطـه دروغ و نفـاق

دروغ علامت نفاق است رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله مي‌فرمايند: «ثَلاثٌ مَنْ كُنَّ فيهِ فَهُوَ مُنافِقٌ وَ إِنْ صامَ وَ صَلّي وَ زَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ إذا حَدَثَ كَذَبَ وَ إِذا وَعَدَ اَخْلَفَ وَ إِذَا اؤْتُمِنَ خانَ».(1)
رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله مي‌فرمايند: سه خصلت است كه در هر كس باشد منافق است هر چند روزه بگيرد و نماز بخواند و خود را مسلمان بداند.
1 ـ در امانت خيـانت كند.
2 ـ در سخن دروغ بگويد.
3 ـ در وعـده تخلف كنـد.
آن چه مسلم است دروغ با دو رويي همراه است و دروغ‌گو دو رو نيز مي‌باشد، زبان و دلش يكي نيست. دو رويي دروغ‌گو چنين است كه مثلاً با يك نفــر سخنــي مي‌گــويــد و به‌گونه‌اي ملاقات مي‌كند و به ديگــري خـلافش را مي‌گويد.
دورويي را در زبان عربي نفاق و دو رو را منافق مي‌خوانند. پس دروغ‌گو منافق مي‌باشد و منافق دروغ‌گو(2). قرآن مي‌فرمايد: «وَ اللّهُ يَشْهَدُ اِنَ‌الْمُنافِقينَ لَكاذِبُونَ».(3)
از پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله نقل شده فرموده‌اند: «مَنْ خالَفَتْ سَريرَتُهُ عَلانِيَتَهُ فَهُــوَ مُنــافِــقٌ» كسي كه نهــان و آشكـارش دو گونه باشد منافق است.
1- فيض كاشاني، ترجمه محجةالبيضاء، 5/238، وسائل‌الشيعه، 11/269.
2- صدر، دروغ، 20 و 21 .
3- 1 / منافقون .
(82) صداقت و سيماي صادقين
رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله با اين دستور بزرگ تربيتي جهان را راهنمايي مي‌كننــد كــه در ميــان مسلمانان نفاق و دو رويي نباشد. مسلمان بايد يكرو داشته باشد، بايستــي يــك دل و يــك زبان باشد و نهان و آشكارش يكي باشد. (1)

رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله «لا يَكْذِبُ الْكاذِبُ إِلاّ مِنْ مَهانَةِ نَفْسِهِ»(2)، دروغ‌گويي از پستي روح منشأ مي‌گيرد علت رواني دروغ عقده حقارت و خود كم‌بيني است.
بدون ترديد يك حالت رواني در باطن دروغ‌گو وجود دارد كه باعث دروغ گفتن او مي‌شود، ترس، ضعف، عجز، احساس حقارت و يا عقده حقارت يا بعضي از حالات نفساني نظير اين‌ها مي‌تواند بشر را از راه مستقيم فطرت راست‌گويي منحرف كند و به دروغ‌گويي وادارش كند.(3)
دروغ‌گو چنين مي‌پندارد كه بي‌ارزش بودن خود را به وسيله سخن دروغ جبران كند. شايستگان احتياجي به دروغ‌گويي ندارد چون شايستگي دارند، يا مثلاً دانا احتياج به دروغ‌گويي ندارد چون داراي دانش است.
دروغ‌گو چون فاقد دانش است مي‌خواهد نقص خود را به وسيله
1- صدر، دروغ، 22 .
2- مستدرك الوسايل، 2/100.
3- فلسفي، كودك از نظر وراثت و تربيت، 2/66.

ادعاي دروغ جبران كند و يا چون فاقد شايستگي است به دروغ مي‌خواهد خود را شايسته بنمايانند پس لاف زدن نشانه دست خالي بودن است.(1) به نظر مي‌رسد كه عامل اصلي عقده حقارت، نشناختن خويش است. اگر انسان بداند كه چيست و براي چيست؟ هيچ‌گاه و تحت هيچ عنواني احساس حقارت نمي‌كند.
اگر آدمي بداند از كجا آمده و به كجا مي‌رود و فلسفه آفرينش او چيست خود را كوچك نمي‌پندارد، اگر انسان بداند كه پيچيده‌ترين و عظيم‌ترين موجودات هستي است و به منظور جانشيني و هم‌نشيني خدا آفريده شده دچار عقده حقارت نمي‌گردد.
ولي به عكس اگر انسان نفهميد كه چيست و براي كيست؟ و خود را ماشين كوچكي پنداشت كه هنري جز مصرف و توليد ندارد و آفرينش را بيهوده دانست و معتقد شد كه زندگي احمق و عبث است، چنين انساني از نظر منطقي خيلي طبيعي است كه احساس حقارت و بي‌شخصيتي كند، چنين انساني با اين فلسفه اگر احساس شخصيت نمايد غيرطبيعي و غيرمنطقي است و دليل اين است كه فلسفه خود را فراموش كرده، بنابراين فلسفه عدم صداقت، عقده حقارت و علت اصلي عقده حقارت،

نشناختن خويش است. (2) و چه زيبــا نقــل شده از امام علي عليه‌السلام كه مي‌فرمايد:
1- صدر، دروغ، 45 و 44 .
2- ري شهـــري، فلسفــه امــامـت و رهبــري، 171 و 172 .
(84) صداقت و سيماي صادقين
«أَكْرِمْ نَفْسَكَ عَنْ كُلِّ دَنِيَّةٌ وَ اِنْ ساقَتْكَ اِلَي الرَّغائِبِ فَإِنَّكَ لَنْ تَعْتاضَ عَمّا تَبْذُلُ مِنْ نَفْسِكَ عِوَضا».(1)
نفس خويش را از آلوده شدن به هر پستي گرامي دار، هر چند نفس تو را به اموري دلربا و مرغوب سوق دهد زيرا در برابر آن‌چه از حيثيت و شخصيت خويش مي‌دهي هرگز عوضي نخواهي يافت.

4 ـ عادت به دروغ‌گويي

نخستين مرحله دروغ‌گويي اين است كه انسان هر چه را كه شنيده يا مي‌شنود بدون بررسي براي ديگران بازگو كند. امام صادق عليه‌السلام مي‌فرمايند: «كَفي بِالْمَرْءِ كِذْبا اَنْ يُحَدِّثَ بِكُلِّ ما سَمِعَ» براي دروغ‌گو شدن اين بس است كه انسان هر چه را مي‌شنود نقل كند.(2)
چنان كه واضح است دروغ مطلقا حرام و ناپسند است اما آن چه در علم اخلاق به عنوان ضد ارزش مورد گفتگو قرار گرفته و از رذايل اخلاقي شمرده مي‌شود عادت بر دروغ گفتن و خوي دروغ‌گويي است. چنان كه در باب فضايل خوي راستگويي و عادت به راستي معتبر و ارزشمند است، يعني همان‌گونه كه راست گفتن بر سبيل اتفاق و دليل بر فضيلت نيست به ندرت دروغ گفتن نيز از بدي و فساد اخلاق حكايت نمي‌كند به عبارت ديگر آن چه به عنوان ارزش و ضد ارزش محسوب مي‌شود ملكات فاضله اخلاقي و صفات رذيله نفساني است نه صرف
1- ابن ابي‌الحديد، شرح نهج‌البلاغه، 16/93.
2- صدر، دروغ، 48 .
گذري بر دروغ (85)
گفتار و رفتار او، گر چه اعمال و رفتار هميشگي انسان نمودار و نشان‌دهنده خلقيات انسان است و اين دو نسبت به يكديگر تأثير و تأثر متقابل دارند ولي رفتار مقطعي و گذرا نشانه خلق و خوي او نيست به اين جهت در اخبار آمده كه عادت بر دروغ گفتن با ايمان همسو و سازگار نيست يعني ممكن است شخص مؤمن در اثر ضرورت يا غفلت گاهي مرتكب دروغ‌گويي شود ولي امكان ندارد كه مؤمن آن را شيوه و راه و رسم زندگي خويش قرار دهد. (1)

5 ـ ايمان و دروغ

قرآن مجيد دروغ‌گويان را مؤمن نمي‌داند و آنان را در رديف كفار و متكبران الهي (2) قرار مي‌دهد و مي‌فرمايد: «اِنَّما يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذينَ لا يُؤْمِنُونَ بِاياتِ اللّهِ وَ اُولئِكَ هُمُ الْكاذِبُونَ»(3)، تنها كساني مطالب دروغ را به خـدا مي‌بنـدنـد كه ايمـان به آيات خـدا ندارند و دروغ‌گويان واقعـي آن‌هـا هستند.

از حضرت امام باقر عليه‌السلام نقل شده كه فرموده‌اند: «اَلْكِذْبُ هُوَ خَرابُ الْاءيمانِ» (4) دروغ‌گويي خرابي ايمان است. حقيقتا اين طور اخبار دل انسان را مي‌لرزاند و پشت انسان را مي‌شكند، به‌نظر مي‌رسد كه دروغ از مفاسد اعمالي است كه از بس شايع است قبحش به كلي از بين رفته

1- مهدوي كني، اخلاق عملي، 244 و 245.
2- مهدوي كني، اخلاق عملي، 248.
3- 105 / نحل .
4- كلينـي، تـرجمـه اصـول كـافي، 4 ـ بـاب الكـذب، 36.

است، ولي يك وقت تنبه پيدا مي‌كنيم كه ايمان كه سرمايه آخرت است بـه‌واسطـه اين مـرتبـه از دست مـا رفتـه و خـود ما نفهميديم.(1)

و از حضرت‌امام‌رضا عليه‌السلام نقل‌شده‌كه‌مي‌فرمايند:«سُئِلَ رَسُولُ‌اللّهِ صلي‌الله‌عليه‌وآله يَكُونُ الْمُؤْمِنُ جَباناً؟ قالَ نَعَمْ قيلَ وَ يَكُونُ بَخيلاً قالَ نَعَمْ قيلَ يَكُونُ كَـذّابـا، قالَ لا».(2)

و از حضرت امام رضا عليه‌السلام روايت است كه از پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله سؤال شد آيا انسان با ايمان ممكن است ترسو باشد؟ فرمود: آري. سؤال شد امكان دارد بخيل باشد؟ فرمود: آري. گفتند: آيا ممكن است دروغ‌گو بـاشـد؟ فرمود: نه.

و هم‌چنين پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله مي‌فرمايند: «إنَّ الْمُؤْمِنَ يَنْطَبِعُ عَلي كُلِّ شَيْءٍ إلاّ عَلَي الْكِذْبِ وَ الْخِيانَةِ».(3) مؤمن به هر چيزي عادت مي‌كند جز بـه دروغ و خيانت.

از اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام نقل است كه فرمود: «لا يَجِدُ عَبْدٌ طَعْمَ الْاءيمانِ حَتّي يَتْرَكُ الْكِذْبَ هَزْلَهُ وَ جِدَّهُ»(4) انسان طعم ايمان را نمي‌چشد تا دروغ را اعم از جدي و شوخي ترك كند.

از اين اخبار به خوبي برمي آيد كه افراد با ايمان از دروغ اجتناب مي‌كنند و ايمان و دروغ در يك جا جمع نمي‌گردند البته بعيد نيست

1- خميني (امام)، چهل حديث، 397.

2- العاملي (شيخ)، وسايل الشيعه، 8/573 - جامع السعادات، 2/322.
3- مستدرك الوسائل، 2.
4- كليني، اصول كافي، 4/37.
گذري بر دروغ (87)
علت اين مطلب اين باشد كه علاوه بر تيرگي خاصي كه دروغ در قلب انسان ايجاد مي‌كند، افراد دروغ‌گو روي حساب مقايسه به خود دعوت انبياء را به آساني باور نمي‌كنند آن‌ها چون خودشان در مسائل كوچك زندگي دروغ مي‌گويند نمي‌توانند باور كنند كه پيامبران در چنان مسائل مهمي حقيقتا راست مي‌گويند ممكن است چنين كساني در صف افراد با ايمان باشند ولي اگر اعماق قلب آن‌ها را جستجو كنيم خواهيم ديد خالي از شك و ترديد نيست (البته اين درباره افرادي است كه دروغ به وجود آن‌ها سايه افكنده و عادت به دروغ‌گويي دارند).

در حرمت و زشتي دروغ هيچ‌گونه ترديدي نيست و چنان كه شيخ انصاري فرموده‌اند ادله همه بر حرمت آن دلالت دارند. دروغ هر چند كوچك از رذائل اخلاقي و نشانه نفاق است. دروغ از روي شوخي نيز گناه است بعضي تصور مي‌كنند اگر كسي به عنوان شوخي و مزاح و جلب توجه و خنداندن مردم دروغ بگويد اشكالي ندارد. چرا كه در اين‌گونه موارد جنبه شوخي و مزاح دارد نه جدي اما اين نكته را بايد در نظر داشت كه در شرع مقدس اسلام دروغ گفتن به طور كلي نهي شده و هرگونه دروغ اعم از شوخي و جدي منافي با ايمان شمرده شده است.(1)
از حضرت امام باقر عليه‌السلام روايت است: «إِتَّقُوا الْكِذْبَ الصَّغيرَ مِنْهُ وَ الْكَبيرَ في كُلِّ جِدٍّ وَ هَزْلٍ فَإِنَّ الرَّجُلَ اِذا كَذَبَ فِي الصِّغيرِ إِجْتَرَءَ عَلَي
1- مهدوي كني، اخلاق عملي، 241 و 242.
(88) صداقت و سيماي صادقين
الْكَبيرِ أَما عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صلي‌الله‌عليه‌وآله قالَ ما يَزالُ الْعَبْدُ يَصْدُقُ حَتّي يَكْتُبَهُ اللّٰهُ صِدّيقـا وَ ما يَزالُ الْعَبْدُ يَكْذِبُ حَتّي يَكْتُبَهُ اللّٰهُ كَذّابا»
و در كافي شريف به سند حضرت باقرالعلوم عليه‌السلام نقل شده كه (پدرشان) حضرت علي بن الحسين عليه‌السلام به فرزندان خود مي‌فرمود: بپرهيزيد از دروغ كوچك و بزرگ در تمام سخن‌هاي خود چه جدي باشد يا شوخي زيرا كه انسان اگر در امر كوچك دروغ گفت جرأت پيدا مي‌كند بر امر بزرگ آيا نمي‌دانيد كه پيغمبر خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: كه بنده خدا راستي را پيشه خود مي‌كند تا آن كه خداونـد او را صـدّيق مي‌نـويسـد و دروغ سـرايـي را پيشه خود مي‌كند تا آن كه خداي تعالي او را كذّاب مي‌نويسد.(1)
همچنين در كافي آمده كه قال اميرالمؤمنين عليه‌السلام : «لا يَجِدُ عَبْدٌ طَعْمَ الْاءيمانِ حَتّي يَتْرُكَ الْكِذْبَ هَزْلَهُ وَ جِدَّهُ»(2) نمي‌چشد بنده‌اي مزه ايمان را مگـر آن كه تـرك كند دروغ را در شـوخي و جدي.
و نيز در وصاياي رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله به حضرت اباذر غفاري نقل شده است كه: «يا اَباذَرٍّ وَيْلٌ لِلَّذي يُحَدِّثُ فَيَكْذِبُ لِيُضْحِكَ بِهِ الْقَوْمُ وَيْلٌ لَهُ، وَيْلٌ لَهُ».(3) واي بر كسي كه نقل كلامي كند به دروغ تا مردم به آن بخندند و اي بر او و اي بر او .
1- كلينـــي، اصـــول كـافي، 4، كتـــاب ايمـــان و كفـــر، 35.
2- كلينـــي، اصـــول كـافـي، 4، كتـــاب ايمـــان و كفـــر، 37.
3- العاملي، وسائل الشيعه، 8، 577 ـ بحارالانوار، چاپ بيروت، 74،88.

اكنون با همه اين اخبار و تشديدات رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله و ائمه هدي عليه‌السلام خيلي جرأت و شقاوت مي‌خواهد كه انسان اقدام به اين امر بزرگ و خطيئه مهم نمايد، دروغ كوچك يا بزرگ، شوخي يا جدي گناه است و در نامه عمل انسان نوشته مي‌شود چه بسا دروغ‌هايي كه امكان دارد از نظر مردم گناه نباشد ولي از نظر اسلام قبيح و ناپسند است. مرحوم مجلسي مي‌گويد متأسفانه يكي از گناهاني كه بسياري از مردم حتي خواص به آن مبتلا هستند تعارفات معموله است كه از حقيقت عاري است و شائبه دروغ در آن مشهود مي‌شود مثلاً با اين كه به خوردن غذا و آشاميدن مشروبي متمايل‌اند هنگامي كه ميزبان چيزي به آن‌ها عرضه مي‌دارد اظهار بي‌ميلي مي‌كنند و هم‌چنين با اين كه نسبت به شخصي علاقه قلبي ندارند آن‌قدر اظهار اخلاص و محبت به او مي‌كنند كه گاهي برخود گوينده نيز مشتبه مي‌شود. گر چه اين‌گونه دروغ‌ها نسبت به دروغ‌هاي بزرگ و مفسده‌انگيز ناچيز و كوچك است ولي در شريعت مقدسه گناه و حرام است و در صورتي كه ضرورت يا مصلحت مهمي در ميان نباشد بايد از آن احراز كرد.(1)

1-امـــــام خمينـــي، چهـــل حـــديـــــث، 398.

حضرت امام حسن عسگري عليه‌السلام مي‌فرمايند: «جُعِلَتِ الْخَبائِثُ كُلُّها في بَيْتٍ وَ جُعِلَ مِفْتاحُهَا الْكِذْبَ».(1) تمام پليدي‌ها در خانه‌اي نهاده شده و كليد آن دروغ است. دروغ گناهي است كه انسان را به طرف ساير گناهان سوق مي‌دهد كسي كه با دروغ سر و كار نداشته باشد از خطر ديگر گناهان به دور است و به نيكوكاري نزديك مي‌باشد. ولي هنگامي كه با دروغ آشنا شد درهاي گناهان به رويش گشوده مي‌شود و در سياهچال بدبختي خواهد افتاد و گاه چنان در آن جا مسكن خواهد گزيد كه بيرون شدنش بسيار دشوار خواهد بود. (2)
در حديث آمده: «اَتي رَسُولُ‌اللّهِ صلي‌الله‌عليه‌وآله ، رَجُلٌ فَقالَ لا أُصَلّي وَ أنا أَزْني وَ اَكْذِبُ فَمِنْ أَيِّ شَيْءٍ أَتُوبُ قالَ مِنَ الْكِذْبِ فَاسْتَقْبَلَهُ فَعَهِدَ أَنْ فَلَمَّا انْصَرَفَ وَ اَرادَ الزِّنا فَقالَ في نَفْسِهِ أَنْ قالَ رَسُولُ‌اللّهِ صلي‌الله‌عليه‌وآله هَلْ زَنَيْتَ بَعْدَ ما عاهَدْتُ فَإنْ قُلْتُ لا كَـذَبْـتُ وَ إنْ قُلْتُ نَعَمْ يَضْرِبُنِي الْحَدَّ».(3)
شخصي خدمت رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله شرفياب شد و عرض كرد من مردي هستم كه نماز مي‌خوانم و زنا مي‌كنم و دروغ مي‌گويم از كدام يك از اين گناهان توبه كنم حضرت فرمود: از دروغ دستور پيغمبر صلي‌الله‌عليه‌وآله را در كمال پذيرفت و با خود تعهد كرد كه هرگز دروغ نگويد ولي ترك دروغ ساير گناهان او را نيز ترك داد زيرا موقعي كه خواست زنا كند با خود
1- نراقي، جامع السعادة، 2/322 ـ بحارالانوار، 69/236 (با اندكي تفاوت).
2- صدر، دروغ، 73 .
3- مستـــــــدرك، 2/100 .
گذري بر دروغ (91)
گفت اگر رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله از من سؤال نمايد از تاريخ تعهد زنا كرده‌اي يا نه؟ اگر بگويم نه دروغ گفته‌ام و اگر اقرار كنم مجازات مي‌شوم و هم‌چنين است درباره نماز.
به اين ترتيب مي‌بينيم كه چگونه دروغ فرد عاصي را به طرف ساير گناهان مي‌كشد زيرا دروغ‌گو از ارتكاب گناه ابايي ندارد زيرا او تمام كارهاي نادرستش را به وسيله دروغ نيكو جلوه مي‌دهد و خود را فردي درستكار به ديگران معرفي مي‌كند او كه از خداوند و عذاب او بيمناك نمي‌باشد مردم را نيز به گمان خود فريب داده و هر گناهي كه مرتكب مي‌شـود و از زشت‌كـاري نيز پروايي ندارد به اين ترتيب در منجلاب گنـاه غـرق خواهـد شد.

8 ـ اصـرار بـر دروغ

مرحوم شيخ انصاري اظهار مي‌دارد: قدر متقين از اخبار آن است كه بعضي از انواع دروغ مانند دروغ بستن بر خدا و پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله و ائمه‌اطهار عليه‌السلام و شهادت دروغ، سوگند دروغ و تهمت (بنابر آن كه از مصاديق دروغ باشد) افتراء و فتواي بدون علم و دروغ‌هاي فتنه‌انگيز از گناهان كبيره است و جز اين‌ها از گناهان صغيره به حساب مي‌آيد مگر آن كه دروغ در اثر تكرار به صورت عادت و طبيعت ثانوي درآيد بدان‌گونه كه مصاديق دروغ از ملكه و خلق و خوي انسان نشأت گيرد. در چنين وضعي گناه كبيره محسوب مي‌شود اما در صورت اصرار و تكرار، چنان‌چه در ساير گناهان صغيره اين‌گونه است به لحاظ آن است كه در اين فرض دروغ در قالب يك صفت و رذيله نفساني درمي‌آيد.
(92) صداقت و سيماي صادقين
البته نمي‌شود گفت كه گناه و زشتي دروغ در تمام مصاديق و اقسام آن يكسان است ولي با اين وصف نمي‌توان دروغ را با پاره‌اي از گناهان صغيره مقايسه كرد و آن را از سيئات قابل عفو و اعماض شمرد، زيرا دروغ از آن جهت كه طبيعتا و ذاتا بر خلاف واقع و اعتماد گوينده و نشانه دو رويي و نفــاق است از نظــر اخلاقي گناهي است بزرگ و غيـرقابل گذشت.(1)

دروغ از ناپسندترين گناهان است در زشتي آن همين بس كه از رسـول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله روايت شده كه مي‌فرمايد: «إنَّ مِنْ أَعْظَمِ الْخَطايَا اللِّسانَ الْكَذُوبَ».(2)
و نيز اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايند: «وَلاسُوءَاَسْوَءُمِنَ‌أَلْكَذِبِ» (3) هيـــچ عمـــل زشتـــي قبيـــح‌تـر از دروغ‌گـــويـي نيسـت.
البته زشتي و ناپسندي دروغ نزد همه كس مسلم مي‌باشد اما آن چه در اين روايات به آن اشاره شده آن است كه مي‌فرمايند: دروغ بالاترين زشتي‌ها است و شايد از مهم‌ترين جهات آن اين است كه دروغ راه را براي زشتي‌ها باز مي‌كند و چنان‌چه بعدا به آن مي‌پردازيم دروغ كليد ساير گناهان مي‌باشد. از طرفي هر گناه‌كاري پس از ارتكاب گناه، پشيماني به وي دست مي‌دهد كه ممكن است موجب توبه‌اش شود،
1- مهدوي كني، اخلاق علمي، 241 ـ 242 .
2- مستدرك الوسائل، 2/100 .
3- مستدرك الوسائل، 2/100.
گذري بر دروغ (93)
ولـي دروغ‌گـويـــان پـس از دروغ خـود را مـوفـق‌تر مي‌بيننـد و بـراي دروغ ديگـر آماده مي‌شود. (1)
از امام ششم حضرت صادق عليه‌السلام روايت شده كه از فرمايشات رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله است: «أَرْبَي الرِّبَا الْكَذِبُ»، دروغ از ربا بالاتر است.(2)
با آن كه تشديد در امر ربا طوري شده كه انسان را به حيرت درمـي‌آورد امـا بـاز هـم دروغ را بالاتـر از ربا شمرده‌اند.
دروغ از شراب نيز بالاتر است. (3)
از حضرت امام محمّد باقر عليه‌السلام نقل است كه فرموده‌اند: «إنَّ اللّهَ عَزَّ وَ جَـلَّ جَعَـلَ لِشَّـرِّ أَقْفـالاً وَ جَعَـلَ مَفـاتيـحَ تِلْـكَ الأَقْفـالِ الشَّرابَ وَ الْكِـذْبُ شَـرٌّ مِـنَ الشَّـــرابِ».(4)
فرمودند: خداي تعالي قرار داد براي شر قفل‌هايي و كليدهاي آن قفـل‌ها را شـراب قرار داد و دروغ‌گويي از شراب بدتر است.
اگر قدري تفكر كنيم در اين حديث شريف كه از عالم آل محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله صادر شده است و در كتابي كه مرجع تمام علماء است مذكور گرديده و تمام علما آن را قبول فرمودند، پس آيا راهي براي عذر باقي مانده است؟ آيا اين سهل‌انگاري كه سبب انجام اين گناه است جز از ضعف ايمـان به اخبـار اهـل بيت عصمت عليه‌السلام سبب ديگري دارد؟

1- صدر، دروغ، 82 و 80.
2- العاملي، وسائل‌الشيعه، 8،574.
3- كلينـــــي، تــرجمـــــــه اصـــول كــافـــي، 4/34.
4- امام خميني، چهل حديث، 397 ـ اصول كافي، 239.
(94) صداقت و سيماي صادقين
ما صور غيبيه اعمال را نمي‌دانيم و ارتباطات معنويه ملك و ملكوت را واقف نيستيم از اين جهت از اين نحو تحاشي مي‌كنيم و امثال اين‌ها را حمل بر مبالغه مي‌دانيم و اين خود طريقه باطلي است كه از جهل و ضعف ايمان مي‌باشد. فرضا كه اين حديث شريف را به مبالغه حمل كنيم آيا اين مبالغه مي‌تواند بي‌جا باشد؟ آيا هر چيزي را مي‌شود گفت از شراب بدتر است يا بايد طوري شــرّ آن عظيم باشد كه با مبالغه بتوان گفت از شراب بالاتر است.(1)

دروغ از اموري است كه عقل و نقل متفق بر قبح و فسادش هستند و خود آن في‌نفسه از كبائر و فواحش مي‌باشد، چنان‌چه اخبار بر آن دلالت دارد و علاوه بر آن گاهي مفاسد ديگري نيز كه قبح و فسادش كمتر از دروغ نيست بر آن مترتب مي‌شوند و گاه مي‌شود كه به واسطه كشف يك دروغ، انسان به طوري از درجه اعتبار پيش مردم ساقط مي‌شود كه تا آخر عمر جبرانش امكان‌ناپذير است. خدا نكند كسي معروف شود به دروغ‌گويي كه هيچ چيز شايد بيشتر از اين به حيثيت انسان صدمه نمي‌زند. ولي چون دروغ كار آساني است و مايه زيادي نمي‌خواهد متأسفانه بعضي از مردم به گمان آن كه زودتر به مقصد برسند به آن متوسل مي‌شوند و بدين‌منظور آسمان و ريسمان را به هم مي‌بافند و چه بسا در يك روز ده‌ها دروغ مي‌گويند، آن‌ها از اين نكته

1- امام خمينـــي، چهل حديث، 397.

گذري بر دروغ (95)

مهم غافلند كه دروغ‌پردازي بر خلاف فطرت پاك و شخصيت والاي انسان است و نمي‌دانند كه دروغ دشمني و ستيزه‌جويي با خداوند است و بر خلاف فلسفه آفرينش پروردگار است زيرا او جهان را بر اساس صـــــدق و راستـــي و حقيقـــت و درستـــــي بنـــا نهـــاده اســـت. (1)

آثـــار دروغ‌گـــويـــي

1 ـ محروميت از نماز شب:

يكي از گناهاني كه توفيق نماز شب را از انسان سلب مي‌كند، دروغ گفتن است. امام صادق عليه‌السلام مي‌فرمايند: «إنَّ الرَّجُلَ لَيَكْذِبُ الْكَذِبَةَ فَيَحْرُمُ بِها صَلوةَ اللَّيْلِ».(2) مردي كه دروغ بگويد به خاطر آن (دروغ) از خواندن نماز شب محروم مي‌شـود.

2 ـ دروغ روزي انســان را كـــم مي‌كند:

در اين رابطه پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله مي‌فرمايند: «اَلْكِذْبُ يَنْقُصُ الرِّزْقَ» دروغ روزي انسان را كم مي‌كند. (3)

3 ـ دروغ فـــرامـــوشـــي مـــي‌آورد:

آن‌چه در اصطلاح مردم رايج است كه مي‌گويند دروغ‌گو فراموش‌كار است حقيقتي است كه مي‌تواند برگرفته‌از روايات‌باشد. امام صادق عليه‌السلام مي‌فرمايد: «إنَّ مِمّا أَعانَ اللّهُ عَلَي الْكَذّابينَ اللنِّسْيانَ»، خداوند فراموشي

1- مهدوي كني، اخلاق عملي، 237.

2- سفينةالبحار، 2/473 ـ مهدوي كني، اخلاق عملي، 249.

3- نـــراقي، جامع السعادات،2 ،324.

را بر دروغ پردازان مسلط مي‌سازد.
4 ـ محـروم شـدن از هـدايـت الهــي:
دروغ‌گو خود را از هدايت الهي محروم مي‌سازد خداوند در قرآن كريم مي‌فرمايد: «اِنَّ اللّهَ لا يَهْدي مَنْ هُوَ كاذِبٌ كَفّـارٌ»(1)، خداوند آن كس را كه دروغ‌گو و كفران‌كننده است هدايت نمي‌كند.
5 ـ دروغ‌گو از رحمـت خــدا دور است:
«فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّهِ عَلَي‌الْكاذِبينَ»(2)، آن‌گاه لعنت خدا را بر دروغ‌گويان قرار مي‌دهيم. دروغ‌گويي علاوه بر آن كه انسان را از رحمت الهي محروم مي‌سازد باكمال تأسف او را مشمول لعنت الهي مي‌گرداند.

دروغگويي مخالف وجدان اخلاق فطري و همچنين مخالف وجدان اخلاقي تربيتي است. در نظر كليه ملل و اقوام جهان و در تعاليم قاطبه پيامبران الهي، دروغ عملي ناپسند و مذموم است. بدبختانه اين مرض خطرناك مخصوص بزرگسالان نيست بچه‌هاي كوچك نيز به اين ناخوشي خانمان برانداز دچار مي‌شوند و از كودكي به دروغگويي عادت مي‌كنند و گاهي چنان به اين خوي ناپسند انس مي‌گيرند كه از دروغ گفتن لذت مي‌برند و از اين كه ديگران را با گفته‌هاي نادرست و غير واقعي خود گمراه مي‌نمايند مسرور مي‌شوند.

1- 3 / زمر .

2- 61 / آل‌عمران .

گذري بر دروغ (97)

يكي از بزرگ‌ترين وظايف پدر و مادر در تربيت فرزند پرورش فطرت راستگويي كودك است. پدر و مادر موظفند در محيط خانواده طوري رفتار نمايند كه اطفال به راستي و راستگويي عادت كنند و به راه دروغگويي كه انحراف از صراط مستقيم فطرت است نگرايند و اين امر از پرورش بسياري از صفات در كودكان دشوارتر است و براي رسيدن به اين نتيجـه مـراقبـت‌هاي علمي و عملي بسياري لازم است.(1)

حضرت علي عليه‌السلام مي‌فرمايند: «لا يَصْلَحُ مِنَ الْكِذْبِ جِدٌّ وَ لا هَزْلٌ وَ لا أَنْ يَعِـدَ أَحَـدُكُـمْ صَبِيَّةً ثُمَّ لا يَفي لَهُ إِنَّ الْكَذِبَ يَهْدي إِلَي الْفُجُورِ وَالْفُجُـورُ يَهْـدِي إِلَـي النّارِ».(2)

دروغ چه جدي و چه شوخي ناپسند است و مصلحت نيست كسي به فرزند خود وعده‌اي بدهد و وفا نكند زيرا دروغ انسان را به هرزگي و بي‌بند و بـاري مي‌كشـانـد كه نتيجـه آن آتش جهنـم است.

1- فلسفي، كودك از نظر وراثت و تربيت، 2/41.

2- العاملي، وسائل الشيعه، 8/577 ـ فلسفي، كودك از نظر وراثت و تربيت، 2/40.

(98) صداقت و سيماي صادقين

اولين راه مبارزه با ناخوشي دروغ، شناختن ريشه مرض است بدون ترديد يك حالت رواني در باطن دروغگو وجود دارد كه باعث دروغ گفتن او مي‌شود و تا زماني كه آن علت برطرف نشود ناخوشي دروغ علاج نخواهد شد (1) و آن عدم شناخت نفس خويش است.
«يقين» مهم‌ترين عامل شناخت خويش و از بين برنده ريشه عدم صداقت مي‌باشد، زيرا يقين يگانه چراغ پرفروغي است كه هستي و از جمله انسان را آن چنان‌كه هست نشان مي‌دهد و در پرتو اين مشعل تابناك است كه انسان مي‌تواند مبدأ و منتهاي خود را ببيند و بلكه بيابد و به عظمت نهادهاي شگفت و استعدادهاي والاي خويش كه به او امكان مي‌دهد تا قله بلند جانشيني خدا صعود كند، پي برد و وقتي انسان به اين معرفت و شناخت و باور رسيد، امكان ندارد شخصيت و هويت انساني خود را با هيچ چيز ديگري مبادله كند.(2)
بنابراين راه معالجه دروغ اين است كه نخست در آيات و اخباري كه در ذم آن وارد شده بينديشد تا بداند كه اگر آن را ترك نكند هلاك ابدي گريبانگيرش خواهد شد. سپس به ياد داشته باشد كه هر دروغگويي از نظرها مي‌افتد و كسي به سخن او اعتنا نمي‌كند و چه بسيار كه دروغ
1- فلسفي، كودك از نظر وراثت و تربيت، 2/41.
2- ري شهري، فلسفه امامت و رهبري، 172.

گفتن باعث رسوايي نزد مردم مي‌شود و از اسباب افتضاح او اين است كه خداي سبحان فراموشي را بر او مسلط مي‌كند كه اگر چيزي بگويد گفته خود را از ياد مي‌برد و خلاف گفتار خود مي‌گويد و رسوا مي‌گردد پس از آن در آيات و اخباري كه در ستايش ضدّ آن ـ راستگويي ـ وارد شده است تأمل كند و در هر سخني كه مي‌خواهد بگويد نخست بينديشد، پس اگر دروغ باشد ترك كند و از همنشيني دروغگويان اجتناب نمايد و با صالحان و راستگويان همنشين شود. (1)
نقل شده كه ابوذر از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله پرسيد توبه كسي كه عمدا دروغي بگويد چيست؟ ايشان فرمودند: استغفار و نمازهاي پنج‌گانه لوث اين گناه را پاك مي‌كند.(2)
1- نراقي، جامع السعادات، 316.
2- دستغيب، گناهان كبيره، 1/315 .

فصل پنجم : توریه و موارد جواز دروغ

توریه و موارد جواز دروغ

5ـ1ـ توریه چیست
5ـ2ـ آیـا تـوریـه کـذب مي‌باشد
5ـ3ـ حکـم توریه
5ـ4ـ مثال‌هایي از قرآن در باب توریه
5ـ5ـ بررسي حکم موارد جـواز دروغ
5ـ6ـ موارد جواز دروغ: الف) مقام ضرورت و ناچاري
5ـ7ـ موارد جواز دروغ: ب) اصـلاح میـان مـردم
5ـ8ـ موارد جواز دروغ: ج) خدعه و نیرنگ در جنگ
5ـ9ـ موارد جواز دروغ: د) وعده به خانواده و همسر
5ـ10ـ صداقت در مورد تـوریـه و مـوارد جواز دروغ
(101)
(102)

توريه چيست؟

توريه بر وزن توصيه است و به سخني گفته مي‌شود كه از ظاهر آن چيزي فهميده مي‌شود در حالي كه منظور گوينده چيز ديگري است. مشهور در ميان ما اين است كه در مواردي كه دروغ به خاطر ضرورتي تجويز مي‌شود از توريه بايد استفاده كرد و تا توريه ممكن باشد نبايد دروغ صريح گفت، از بعضي كلمات علماي تسنّن برمي‌آيد كه اين موضوع ميان آن‌ها نيز مشهور است در معني توريه چنين گفته‌اند توريه عبارت است از اين كه انسان كلامي را بگويد و از آن معني مطابق واقع اراده نموده ولي آن كلام طوري است كه شنونده معني ديگر از آن مي‌فهمد و منظور گوينده نيز همين است كه در عين اراده معني صحيح، مخاطب چيز ديگري بفهمد مثل اين كه از كسي پرسيدند جانشين پيامبر اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله كه بود؟ گفت: آن كس كه دخترش در خانه او بود. شنونده چنين فكر مي‌كرد كه منظور اين است كه آن كس كه دختر او در خانه پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله بوده در حالي كه منظور گوينده اين بوده: آن كس كه دختر پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله در خانه او بوده مَن بِنْتُهُ في بَيْتِهِ.
آن چه در اين جا كاملاً حائز اهميت است اين است كه روشن شود آيا توريه داخل در ادلّه كذب مي‌باشد يا نه؟ روي هم رفته در اين مورد سه قول ديده مي‌شود:
1 ـ عده‌اي معتقدند توريه اصلاً دروغ نيست و لذا گفته‌اند بايد در موارد ضرورت چنان سخن بگويد كه از دروغ خارج گردد. طرفداران

اين قول چنين استدلال مي‌كنند كه مقياس در صدق و كذب كلام مراد متكلم است، بنابراين اگر مراد گوينده صحيح باشد كلام صدق خواهد بود، اگر چه مخاطب چيز ديگري از آن بفهمد زيرا اشتباه او در فهم مراد گوينده تأثيري در صدق و كذب كلام ندارد. روايات متعددي كه در توجيه قول حضرت ابراهيم عليه‌السلام در جواب بت‌پرستان مي‌گويد: «بَلْ فَعَلَهُ كَبيرُهُمْ هذافَسْئَلُوهُمْ اِنْ‌كانُوا يَنْطِقُونَ»(1) و توجيه گفتار سخنگوي يوسف عليه‌السلام إِنَّكُمْ لَسارِقُونَ وارد شده نيز اين را تأييد مي‌كند كه توريه جزء كذب نيست.
2 ـ بعضي ديگر مانند مرحوم محقق قمي معتقدند كه توريه داخل در كذب است، زيرا مقياس در صدق و كذب ظاهر كلام است نه مراد و مقصود گوينده.
3 ـ از كلمات بعضي ديگر (مانند غزالي) برمي‌آيد كه توريه مصداق كذب است ولي ميزان قبح و فساد آن از كذب معمولي كمتر است و شايد وجه

نظر آن‌ها اين باشد كه در كذب معمولي هم ظاهر كلام خلاف واقع است و هم قصد گوينده خلاف‌گويي است ولي در توريه قصــد كــذب در كــار نيسـت و لــذا قبــح و فســاد آن كمتر است.(2)

1- 63 / انبياء .

2- مكارم شيرازي، زندگي در پرتو اخلاق، 103 ـ 100.

تــوريــه بــر ســه قسـم است:
1 ـ قسم اول آن است كه در آن مصلحتي يا دفع مفسده‌اي باشد كه شكي در صحت و جواز آن نيست.
2 ـ قسم دوم آن است كه نه فقط در آن مصلحتي نيست بلكه سبب مفسده نيز مي‌گردد مانند اين كه به سبب آن توريه مال يا آبروي مسلماني ضايع گردد يا سبب اذيت و آزار مسلماني شود پس شكي در حرمت آن نيست.
3 ـ قسم سوم آن است كه مصلحتي در آن نيست و سبب مفسده‌اي هم نمي‌گردد بعضي از فقهاء فرموده‌اند حرام است زيرا توريه در حقيقت از اقسام كذب است و ادّله حرمت دروغ شامل آن هم مي‌شود و مجوزي هم ندارد و بعضي ديگر فرموده‌اند حرام نيست زيرا توريه از اقسام دروغ موضوعا و حكما خارج است. راه احتياط آن است كه تــوريــه را تنهــا در همــان مــواردي كــه شــارع مقدس اذن فرموده بــه كــار برند.(1)
مثال‌هايي از قرآن در باب توريه: آياتي كه موهم نسبت دروغ مصلحت‌آميز به حضرت ابراهيم و حضرت يوسف عليهم‌السلام است در ذيل آن‌ها احاديثي در مقام تنزيه و تقديس ساحت قدس اين دو پيامبر بزرگوار وارد شده كه ظاهر آيات شريفه را با توريه تفسير و تأويل
1- دستغيــب، گنــاهــان كبيـــــره، 2/320 .
توريه و موارد جواز دروغ (105)
مي‌كند. در ذيل آيه شريفه «اَيَّتُهَا الْعيــرُ اِنَّكُــمْ لَسرِقُونَ» (1)، كه جارچي يوسف برادرانش را به عنوان سارق مخاطب قرار مي‌دهد. امام صادق عليه‌السلام مي‌فرمايد: مقصود از اين سرقت، سرقت پيمانه پادشاه مصر نيست بلكه مقصود از اين دزدي، ربودن يوسف از نزد پدر و بردن او به صحرا و افكندن وي به چاه و سپس او را به غلامي فروختن است. در اين حديث جمله «اِنَّكُمْ لَسرِقُونَ» كه بر حسب ظاهر دلالت بر حال دارد به زمان گذشته تأويل شده و به عنوان توريه توجيه گــرديــده است. (2)
و درذيل آيه‌كريمه «بَلْ‌فَعَلَهُ‌كَبيرُهُمْ‌هذافَسْئَلُوهُمْ‌اِنْ‌كانُوا يَنْطِقُونَ»(3)
شبيه همين توجيه ديده مي‌شود، يعني حضرت ابراهيم شكستن بت‌هاي كوچك را به بت بزرگ نسبت مي‌دهد ولي ضمنا قضيه را با جمله شرطيه «اِنْ‌كانُوا يَنْطِقُونَ» مشروط مي‌كند. بدين‌معني كه در پاسخ بت‌پرستان كه از شكننده بت‌ها سؤال مي‌كردند مي‌گويد اين كار بت بزرگ است از آن‌ها بپرسيد اگر توان پاسخ دارند ابراهيم با اين شرط دو كــار را انجــام داد: اول: پرهيز از دروغ، دوم: محكوم كردن بت‌پرستان از طريق جدل.(4)

البته بعضي از مفسران در اين مورد معتقدند كه ابراهيم عليه‌السلام به طور
1- 70 / يـوســـف .
2- مهدوي كني، اخلاق عملي، پاورقي 266،رك.تفسير عياشي، 2، 185.
3- 63 / انبيـــــــاء.
4- مهــدوي كني، اخلاق عملي، پاورقي 266،رك.بحارالانوار،72/24 .
(106) صداقت و سيماي صادقين
قطع اين عمل را به بت بزرگ نسبت داد ولي تمام قرائن شهادت مي‌داد كه او قصد جدي از اين سخن ندارد بلكه مي‌خواسته است عقايد مسلم بت‌پرستان را كه خرافي و بي‌اساس بوده است به رخ آن‌ها بكشد، به آن‌ها بفهماند كه اين سنگ و چوب‌هاي بي‌جان آن قدر بي‌عرضه‌اند كه حتي نمي‌توانند يك جمله سخن بگويند و از عبادت كنندگانشان ياري بطلبنــد تا چه رسد كه بخــواهنـد به حل مشكلات آن‌ها بپردازند.(1)

بررسي حكم موارد جـواز دروغ

بزرگان فقهاء و علماي اخلاق به پيروي از احاديثي كه در اين زمينه وارد شده مواردي را به عنوان استثناء از حكم دروغ ذكر كرده كه بعضي آن را در دو موضوع خــلاصه نموده‌اند: اضطرار و اصــلاح ذات البين.
ولي دو نكته است كه در اين جا بايد به آن توجه داشت نخست آن كه تمام موارد استثناء به يك موضوع برمي‌گردد و آن اين كه دروغ فقط به خاطر مصالح مهم‌تري كه مفاسد آن را تحت‌الشعاع خود قرار مي‌دهد مجاز مي‌شود، دروغ مصلحت‌آميز به از راست فتنه‌انگيز. البته اين موضوع منحصر به صدق و كذب نيست بلكه ساير محرمات مانند اكل ميته و خوردن غذاهاي ناپاك و ايذاء يتيم و مانند آن براي حفظ جان يا تأديب و امثال آن مجاز است.
نكته ديگري كه بايد به آن توجه داشت اين است كه تجويز از كذب در اين موارد درست مانند تجويز خوردن مردار و اكل ميته است كه به
1- مكـــــارم، تفسيـــــر نمـــــونــه، 13/238.
توريه و موارد جواز دروغ (107)
مقدار ضرورت بايد قناعت نمود نه اين كه اين استثنائات باعث جرأت بر اين گناه كبيره گردد و به بهانه استفاده از مجوزات دروغ براي هر موضوع جزئي دروغ گفته شود در واقع هميشه لغزش‌هاي اخلاقي در حول و حوش موارد استثناء و تبصره‌ها است كه رخ مي‌دهد اين‌ها همان مشتبهاتي هستند كه در منطقه خطر و هم مرز با منطقه ممنوعه مي‌باشد و در اخبار به عنوان حِمَي‌اللّه وَ حَوْلُ‌الْحِمي از آن تعبير شده، «مَحارِمُ اللّهِ حِمَي اللّهِ فَمَنْ يَرْتَع حَوْلَ الْحِمي يُوشَكُ اَنْ يَقَعَ فيها». محرمات، مناطق ممنوعه الهي است كسي كه ميدان خود را نزديك مرزهاي ممنوع ببرد بيم آن مي‌رود كه در آن‌ها بيفتد. غزالي در پايان فصلي كه براي موارد ترخيص دروغ در احياء علوم‌الدين عنوان كرده است مي‌نويسد: عده‌اي تصور كرده‌اند جعل احاديث در فضائل اعمال و تشدد در معاصي نيز جائز است (و دروغ محسوب نمي‌شود) وي سپس اضافه مي‌كند اين يك هوس و خيال باطل بيش نيست، چه اين كه مصالح اين كار هرگز برابر مفاسد دروغ نمي‌باشد به علاوه هيچ‌گونه ضرورتي براي اين كار وجود ندارد زيرا كه به قدر كافي آيات و احاديث صحيح درباره فضائل اعمال و عقاب گناهان وارد شده است از همه گذشته فتح اين باب موجب به هم ريختن و تشويش شريعت مي‌گردد ولي به عقيده ما اين كارهاي احمقانه افراد بي‌مايه و نادان و بي‌اطلاعي بوده كه خود را از خدا و پيغمبر دلسوزتر براي اسلام مي‌دانستند، اين كارها شر محض و سر تا پا زيان و فساد است، خطر اين

گونه كارها و اين‌گونه دوستان از
(108) صداقت و سيماي صادقين
خطر دشمنان خطرناك براي اسلام كمتر نيست.(1) در هر حال دروغ از كارهاي زشت و ناپسند و عادت به آن از رذائل اخلاق و گناهان كبيره است و تا ضرورت و مصلحت مهمي در ميان نباشد گفتن دروغ جائز نيست. اينك موارد را كه به خاطر ضرورت يا مصلحت گفتن دروغ تجـويـز شـده است را ذكر مي‌نماييم.

1 ـ مقـام ضـرورت و نـاچـاري

در اين كه در هنگام ضرورت و ناچاري فرد مجاز است كه دروغ بگويد هيچ‌گونه ترديدي نيست و ادله اربعه (كتاب و سنت عقل و اجماع) نيز بر آن دلالت دارد. عقل انسان حكم مي‌كند كه در مقام ضرورت اَقَلُّ الضَّرَرَّيْنِ (آن كاري كه ضررش كمتر است) را بايد اختيار كند(2) يعني هرگاه ضرر مالي يا جاني يا عرضي متوجه شخصي باشد و فرد بتواند با دروغ گفتن از خودش يا ديگري از افراد مسلمين دفع ضرر نمايد جايز است در اين‌گونه موارد دروغ بگويد و اگر لازم شود قسم دروغ هم مانعي ندارد بلكه در بعضي موارد كه ضرر فاحش مانند ضرر جـانــي در كــار باشد واجب هم مي‌شود.
مثل اين كه اگر ظالمي مي‌خواهد مسلماني را بگيرد و بكشد و يا بزند و آبروي او را بريزد، مالش را ببرد يا زنداني‌اش كند و از شما محلش را بپرسد اگر شما بروز دهيد مرتكب حرام شده‌ايد و واجب است انكار نمائيد و اگر لازم شد قسم ياد كنيد كه محلش را نمي‌دانيد.(1)
1- مكارم شيرازي، زندگي در پرتو اخلاق، 105و 104.
2- مهـــــدوي كنـــي، اخـــــلاق عملـــي، 264 .
توريه و موارد جواز دروغ (109)
درباره قسم دروغ براي رهايي مسلمان روايات وارده بسيار است از آن جمله شيخ انصاري در مكاسب نقل نموده كه حضرت صادق عليه‌السلام از اميرالمؤمنين عليه‌السلام نقل مي‌كند كه مي‌فرمايند رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود قسم دروغ به خداوند ياد كن و برادر مسلمانت را نجات بده.(2)
در مكاسب محرمه شيخ انصاري از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله نقل شده است: «ما مِنْ شَيْءٍ إلاّ وَ قَدْ أَحَلَّهُ اللّهُ لِمَنِ اضْطُرَّ إِلَيْهِ». هيچ كاري نيست جز آن كه خداوند آن را براي كسي كه ناچار شده باشد حلال كرده است. و همين مضمون نيز از امـام صـادق عليه‌السلام نقـل شـده است كه مي‌فـرمـايند:
«إذا حَلَفَ الرَّجُلُ تَقِيَّةً لَمْ يَضُرُّهُ إذا هُوَ أُكْرِهَ وَ اضْطُرَّ اِلَيْهِ وَ قالَ: لَيْسَ شَـيْءٌ مِمّا حَـرَّمَ اللّهُ إلاّ وَ قَـدْ أَحَلَّـهُ لِمَـنِ اضْطُــرَّ إِلَيْهِ».(3)
اگر انسان از روي تقيه سوگند دروغ ياد كند ضرري ندارد در صورتي كه ناچار شده باشد آنگاه فرمود هر حرامي در مقام اضطرار حلال مي‌شود.
در باب دفع ضرر احاديثي به حد استفاصه يا تواتر وارد شده كه انسان به خاطر جلوگيري از ضرر (مالي، جاني و عرضي) مي‌تواند سوگند دروغ ياد كند. البته مقصود از ضرر مالي آن‌گونه ضرري است كه تحمل آن دشـوار و

حداقـل مهم باشد و اما ضررهاي ناچيز و كم‌اهميت موجب جــواز دروغ نمـي‌شـود.(1)
1- دستغيب، گناهان كبيره، 2/321 .
2- العاملي، وسائل‌الشيعه، كتاب الايمان، 3، باب 12 ـ دستغيب، گناهان كبيره، 2/321.
3- العــاملــي، وســائــل الشيعــه ،7، 137 ـ مهــدوي كنــي، اخـلاق عملـي، 265.
(110) صداقت و سيماي صادقين
نكته مهم اين است كه چون مشهور فقهاء در اين مقام توريه را لازم دانسته‌اند احتياط آن است كه اگر بتواند و حرجي نباشد ضرر را به توريه دفع نمايد نه به دروغ صريح.
البته فقهاء و علماي اخلاق در حلّيت و جواز دروغ در مقام ضرورت اختلافي ندارند، تنها مطلب مورد اختلاف و گفتگو آن است كه آيا دروغ در اين‌گونه موارد مطلقا و بي‌قيد و شرط جايز است و يا در صورتي جايز است كه توريه امكان نداشته باشد؟ قول مشهور آن است كه جواز دروغ مشروط بر عدم امكان توريه است پس توريه امكان داشته باشد دروغ گفتن جايز نيست زيرا با اين فرض ضرورتي براي گفتن دروغ وجود ندارد و در حقيقت مجوزي براي اين عمل وجود ندارد.(2)
موارد ديگري نيز ذكر شده كه در آن موارد دروغ جايز است البته بعضي معتقدند كه مواردي مانند اصلاح يا جنگ يا وعده دروغ به خانواده از مصاديق ضرورت و اضطرار است منتها ضرورت انواع گوناگوني دارد، ضرورت‌هاي فردي، ضرورت‌هاي اجتماعي، ضرورت‌هاي ديني و دنيوي، ضرورت‌هاي سياسي و اقتصادي و... در علم اصول تحقيق شده است كه مقصود از ضرورت در اين‌گونه موارد ضرورت عقلي نيست بلكه ضرورت عرفي است، يعني در مواردي كه موضوع از نظر عرف داراي اهميت حياتي باشد بنابراين جلب منافع شخصي يا دفع ضررهاي اندك و ناچيز از موارد استثناء خارج بوده و براي آن‌ها نمي‌توان مرتكب دروغ و خدعه شد برخلاف مصالح عمومي و حفظ كيان خانواده كه از ضرورت‌هاي قابل توجه در عرف و شرع به شمار مي‌رود.(1)
1- مهدوي كني، اخلاق عملي، 265.
2- مهدوي كني، اخلاق عملي، 265.
توريه و موارد جواز دروغ (111)

2 ـ اصلاح ميان مردم

يكي ديگر از موارد استثناء اصلاح ميان مردم است، يعني در صورتي كه انسان براي ايجاد الفت و محبت و رفع كينه و كدورت دروغ بگويد و بدين‌وسيله ميان افراد صلح و صفا و صميميت برقرار كند دروغ حرام نيست، مثلاً اگر دو نفر يا دو گروه با يكديگر قهر باشند پيش يكي از آن‌ها رفته و از قول ديگري بگويد كه فلاني تعريف و تمجيد شما را مي‌كرد و از اينكه با شما قهر كرده اظهار ناراحتي مي‌نمود و به نظر من او مايل است كه با شما آشتي كند و همچنين نزد آن ديگري رفته و از قول دوست اولي مشابه همين مطلب را بگويد اين‌گونه دروغ‌ها گذشته از اينكه حرام نيست پسنديده‌تر نيز هست و رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله و ائمه معصومين عليهم‌السلام آن را تحسين و بر آن تأكيد كرده‌اند اينك توجه شما را به چند حديث جلب مي‌كنيم.

در وصيت پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله به اميرالمؤمنين عليه‌السلام آمده است: «يا عَلِيُّ

1- مهـدوي كني، اخلاق عملي، 267، پاورقي.

(112) صداقت و سيماي صادقين

إِنَّ اللّهَ أَحَبَّ الْكِـذْبَ فِي الْأِصْـلاحِ وَ أَبْغَـضَ الصِّـدْقَ فِـي الْفَسـادِ...».(1)

اي علي عليه‌السلام خداوند دروغ مصلحت‌آميز را دوست دارد و از راست فتنه‌انگيز بيزار است... .

معاوية به عمار از امام صادق عليه‌السلام نقل مي‌كند كه فرمود: «أَلْمُصْلِحُ لَيْسَ بِكَـذّابٍ»(2). كسي كه به خاطر اصلاح دروغ بگويد دروغگو نيست.

اين حديث اشعار مي‌دارد بر اين كه اصرار شخص مصلح بر دروغ مـوجـب نمي‌شـود او را كـذّاب بنامد و در حديث ديگر عيسي بن حسـان از امـام صادق عليه‌السلام نقل مي‌كنـد كـه آن حضـرت فـرمـود:

«كُـلُّ كِـذْبٍ مَسْئُـولٌ عَنْـهُ صـاحِبُـهُ يَوْما إِلاّ كِذْبا في ثَلاثَةٍ... وَ رَجُلٌ أَصْلَحَ بَيْنَ اثْنَيْنِ يُلْقـي هـذا بِغَيْرِ ما يُلقي بِهِ هذا يُريدُ بِذلِكَ الْأِصْـلاحَ مـا بَيْنَهُما».(3)

هر دروغي روزي صاحبش درباره آن بازخواست خواهد شد مگر در سه مورد... يكي از آن موارد شخصي است كه مي‌خواهد ميان دو نفر اصـلاح كنـد پيش اين چيزي و نزد آن چيزي ديگر مي‌گويد كه ميان آن‌هـا الفت ايجاد كند.

در اين جا مقصود از مصلحت، صلح و آشتي ميان مؤمنان است نه مصلحت شخصي و اغراض خصوصي و اصلاح ميان مردم به اندازه‌گيري مهم است

که امام صادق عليه‌السلام براي اين كار از مال خود
1- العاملي، وسائل‌الشيعه،8، 578.
2- العاملي، وسائل‌الشيعه،8، 578.
3- العاملي، وسائل‌الشيعه،8، 579.
توريه و موارد جواز دروغ (113)
سرمايه‌گذاري كرده و مقداري پول به يكي از اصحاب خويش مي‌دهد تا هرگاه ميان دو نفر از شيعيان خصومت و اختلافي رخ داده به‌وسيله آن پول ميان آن‌ها آشتي برقرار سازد.(1)
در پاره‌اي از احاديث منقوله از معصومين عليه‌السلام در مفهوم اصلاح توسعه قائل شده و آن را به مطلق قصد خير و نيك‌انديشي از غير مقاصد شخصي تعميم داده است. مثلاً در تفسير آيه «اَيَّتُهَا الْعيرُ اِنَّكُمْ لَسرِقُونَ» (2) و آيه كبيره «بَلْ فَعَلَهُ كَبيرُهُمْ»(3) از امام صادق عليه‌السلام نقل شده كه چون كلام يوسف و ابراهيم عليهم‌السلام به قصد اصلاح بوده اشكالي ندارد. در روايتي كه در كتاب كافي (ذيل آيه بَلْ فَعَلَهُ كَبيرَهُمْ) از امام صادق عليه‌السلام نقل شده مي‌فرمايند ابراهيم عليه‌السلام اين سخن را به خاطر آن گفت كه مي‌خواست افكار آن‌ها را اصلاح كند و به آن‌ها بگويد كه چنين كاري از بت‌ها ساخته نيست سپس امام اضافه فرمودند به خدا سوگند بت‌ها دست به چنان كاري نزده بودند و ابراهيم عليه‌السلام نيز دروغ نگفت.(4)

3 ـ خدعه و نيرنگ در جنگ

شك نيست كه جنگ يك ضرورت ديني و اجتماعي است كه به علل مختلف (عقيدتي، سياسي، اقتصادي) بر ملت‌ها و جوامع بشري الزام يا تحميل مي‌گردد و معمولاً براي خروج از اين عمل و رهايي از اين مخمصه و سرعت بخشيدن به شكست دشمن از وسايلي استفاده
1- مهدوي كني، اخلاق عملي، 268.
2- 70 / يوسف .
3- 63 / انبياء.
4- مكارم، تفسير نمونه، 13/239.
(114) صداقت و سيماي صادقين
مي‌شود كه در مواقع عادي جايز نيست، كشتن و اسير گرفتن انسان‌ها و غارت اموال و ابزار به منظور تضعيف ماشين جنگي دشمن و تقويت بنيه نيروي خودي و تخريب منازل و مراكز اقتصادي و كشتن افراد غيرنظامي همه و همه از جمله وسائل دستيابي به پيروزي و در نتيجه شكست دشمن است بي ترديد، اگر جنگ باانگيزه دفاع و يا رفع فتنه و فساد باشد، استفاده از اين‌گونه امور شرعا و عقلاً مانعي ندارد در اين ميان، يكي از عوامل مهم، غافلگيري دشمن است، كه در اين راستا عنصر خدعه و نيرنگ مي‌تواند وسيله خوبي باشد زيرا اگر بتوانيم با خدعه و فريب دشمن را غافلگير كنيم و با يك حمله ضربتي و برق‌آسا به او يورش بـريـم مي‌تـوانيـم با كمتـرين تلفـات دشمـن را شكست دهيـم. با توجه با اين مقدمه مي‌توان حدس زد كه دين مقدس اسلام كه بـا دروغ و خـدعـه و فـريـب شديدا مخالف است چرا آن را در جنـگ تجـويـز مي‌كند.(1)
در وصـايـاي رسـول خـدا صلي‌الله‌عليه‌وآله به اميـرالمـؤمنيـن عليه‌السلام آمـده اسـت:
«يا عَلِيُّ ثَلاثٌ يَحْسُنُ فيهِنَّ الْكَذِبَ: اَلْمَكيدةُ فِي‌الْحَرْبِ وَ عِدَتُكَ زَوْجَتَكَ وَ الْأِصْلاحُ بَيْنَ النّاسِ».(2) يا علي سه چيز است كه دروغ در آن نيكو اسـت خـدعـه و نيرنگ در جنگ، وعده به همسر و اصلاح ميان مردم.
و از امام صـادق عليه‌السلام آمده است:
1- مهـــدوي كنـــي، اخـلاق عملـــي، 269.
2- مجلسي، بحارالانوار، چاپ بيروت، 74/51.
توريه و موارد جواز دروغ (115)
«كُلُّ كِذْبٍ مَسئُولٌ عَنْهُ يَوْما إِلاّ كِذْبا في ثَلاثَةٍ: رَجُلٌ كائِدٌ في حَرْبِهِ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُ وَ...»(1) هر دروغي يك روز مورد بازخواست واقع مي‌شود مگـر در سـه چيـز كسـي كـه در جنگ با دشمـن خـدعه مي‌كند.

و نيز نقل شده هنگامي كه پيامبر خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله عزم سفر مي‌فرمودند آن را پوشيده مي‌داشته تا مبادا ضربه دشمنان برسد و قصد او كنند و اين امر گفتن چيزي به دروغ نيست.(2)

در دين مقدس اسلام نفقه (هزينه زندگي) زن و فرزند به عهده مرد است (در مورد همسر مطلقا و در مورد فرزندان در صورت نياز آن‌ها و تمكن پدر). البته نفقه واجب به تناسب امكانات و در حدّ اقتصاد و ميانه‌روي است و بيش از آن لزومي ندارد ولي چون بسياري از اوقات در اثر زياده‌طلبي و چشم و هم‌چشمي تقاضاي خانواده فراتر از امكانات مرد و بيش از حدّ كفاف است در چنين وضعي مرد بر سر دو راهي قرار مي‌گيرد يا بايد با برخورد منفي و ردّ صريح در برابر خواسته‌هاي آنان موضع‌گيري كند يا با برخورد اميدوارکننده و وعده‌هاي مصلحتي و غير جدّي تا حدودي آن‌ها را راضي و قانع سازد. حال با توجّه به اين كه پاسخ منفي و تند جز جريحه‌دار شدن عواطف و تزلزل اركان خانواده سرانجامي ندارد ناگزير اجازه داده شده است كه از

1- كلينـــي، تـــرجمـــه اصـــول كـــافـــي، 4، 41.

2- فيض كاشاني، ترجمه المحجةالبيضاء، 8، 174.

(116) صداقت و سيماي صادقين

روش دوم استفاده شود گرچه اين كار اولاً بالذات پسنديده نيست و تكرار آن اعتماد متقابل را در اعضاي خانواده از ميان مي‌برد و احيانا آن‌ها را به تقليد وامي‌دارد و به دو رويي و دروغ‌گويي ترغيب مي‌كند ولي چون راهي جز آن در برابر انسان وجود ندارد از باب اَقَلُّ الضَّرَرَيْنِ تجويز شده است.

ولي بايد دانست با توجه به اين كه سه موضوع جنگ و اصلاح و وعده به همسر در احاديث با هم آورده شده وحدت سياق نشان مي‌دهد كه وعده دروغ بدون قيد و شرط تجويز نشده است زيرا دروغ در دو مورد ديگر (جنگ و اصلاح) به منظور حفظ مصلحت مهمي است كه ترك آن مفسده بزرگي را در پي دارد، چون در جنگ مسئله پيروزي و شكست مطرح است كه به آساني نمي‌توان از آن گذشت و هم‌چنين مسئله اصلاح ميان مؤمنان از مسائل با اهميت اجتماعي و اخلاقي است كه مكتب اسلام به آن اهتمام فراوان شده است تا جايي كه بيش از سه روز ادامه قهر را ميان برادران ايماني جايز ندانسته و آن‌ها را موظف كرده است كه حداكثر توان خويش را در اصلاح و ائتلاف به كار برند. با توجّه به اين سياق، در مورد خانواده و همسر نيز بايد شرايطي نظير همان شرايط تجويز شده باشد. بنابراين با بودن امكانات مالي، در هر موضوع جزئي نمي‌توان به خانواده دروغ گفت و اگر سرپرست خانواده بخواهد هر روز به بهانه‌هاي پوچ و بي‌اساس به خانواده‌اش دروغ بگويد علاوه بر آن كه از نظر تربيتي آثار بدي در پي دارد حس اعتمـــاد و اطمينـــان را در اعضـــاي خانواده از بين مي‌برد و جـــايگـــاه

رفيـع پدر و سرپرست خـانـواده را متـزلـزل سـاختـه و آن را در معـرض سقـوط قـرار مي‌دهـد و در نتيجه اساس خانواده را نابود مي‌كند.(1)
توريه و موارد جواز دروغ (117)
صداقت در اين موارد
البتـه چـه در مـورد تـوريـه و چه در مورد جواز دروغ صدق به نيت برگشت دارد و در آن جز به صـدق نيت و اراده خير چيز ديگري رعايت نمي‌شود. لذا هرگاه قصد انسـان درست و نيتش صحيح و اراده‌اش صرفا براي كار نيك باشد فـرد صـادق بـوده و به هر لفـظ و عبـارتي صـدّيـق است گـرچـه توريه در اين موارد سزاوارتر است.(2)
1- مهدوي كني، اخلاق عملي، 270 و 271.
2- كلينـي، ترجمه المحجـةالبيضاء، 8، 174.
(118) صداقت و سيماي صادقين

فصل ششم: ایمان و صداقت

ایمان و صداقت

6ـ1ـ رابطه اسلام و ایمـان
6ـ2ـ صداقت، ایمان و عمل
(119)
(120)
«الصِّــدْقُ رَأسُ الأْیمــانِ و زَیْــنُ الإِْنْســانِ»، راستــي رأس ایمــان و زیــور انسان است. (1)(امیرالمؤمنین علیه‌السلام)

رابطه اسلام و ايمان

امام علي بن موسي الرضا عليه‌السلام مي‌فرمايند: «اَلْاءيمانُ فَوْقَ الْاءِسْلامِ بِدَرَجَةٍ وَ التَّقْوي فَوْقَ الايمانِ بِدَرَجَةٍ وَ الْيَقينُ فَوْقَ التَّقْوي بِدَرَجَةٍ وَ ما قُسِّمَ فِي النّاسِ شَــيْءٌ أَقَلَّ مِنَ الْيَقينِ».(2)
ايمان يك درجه برتر از اسلام است و تقوي درجه‌اي است بالاتر از ايمــان و يقيــن درجــه‌اي بــرتــر از تقــوي اســت و هيچ‌چيز در ميـان كمتـر از يقين تقسيم نشده است.
تفاوت اسلام و ايمان در اين است كه اسلام شكل ظاهري و قانوني دارد و هر كس شهادتين را بر زبان جاري كند در سلك مسلمانان وارد مـي‌شــود و احكـام اســلام بر او جــاري مي‌گــردد.
ولي ايمان يك امر واقعي و باطني است و جايگاه آن قلب آدمي است نه زبان و ظاهر او. اسلام ممكن است انگيزه‌هاي مختلفي داشته باشد حتي انگيزه‌هاي مادي و منافع شخصي، ولي ايمان حتما از انگيزه‌هاي معنوي، از علم و آگاهي، سرچشمه مي‌گيرد و همان است كه ميوه حيات‌بخش تقوي بر شاخسارش ظاهر مي‌شود.
اين همان چيزي است كه در عبارت گويايي كه از پيغمبر اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله
1- غررالحكم، 1993.
2- بحارالانوار، 7، 136.
ايمان و صداقت (121)
نقل شده آمده است: «اَلاِْسْلامُ عَلانِيَةٌ وَ الْايمانُ فِي‌الْقَلْبِ»(1) اسلام امر آشكاري است ولي جاي ايمان دل است. (2)

جمله‌هاي اخير در حقيقت اشاره به يك اصل مسلم قرآني است كه شرط قبولي اعمال ايمان است چنان‌چه در آيه 14 سوره حجرات مي‌فرمايد: اگر شما ايمان قلبي به خدا و پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله داشته باشيد كه نشانه آن اطاعت از فرمان خدا و رسول او است، اعمال شما ارزش مي‌يابد و خداوند حتي كوچك‌ترين حسنات شما را مي‌پذيرد و پاداش مي‌دهد و حتي به بركت اين ايمان گناهان شما را مي‌بخشد كه او غفور و رحيم است و از آن جا كه دست يافتن بر اين امر باطني يعني ايمان كار آساني نيست لذا در آيه بعدي (آيه 15 سوره حجرات) به ذكر نشانه‌هاي آن مي‌پردازد و نشانه‌هايي كه به خوبي مؤمن را از مسلم و صادق را از كاذب و آن‌ها را كه عاشقانه دعوت پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله را پذيرفته‌اند از آن‌ها كه براي حفظ جان و يا رسيدن به مال دنيا اظهار ايمان مي‌كنند جدا مي‌سازد(3) مي‌فرمايد:
«اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذينَ امَنُوا بِاللّهِ وَ رَسُولِه ثُمَّ لَمْ يَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِاَمْوالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ في سَبيلِ اللّهِ اوُلئِكَ هُمُ الصّادِقُونَ»(4)
1- طبرسي، ترجمه تفسير مجمع‌البيان، 9، 138 .
2- مكارم، تفسير نمونه، 22/210 .
3- مكارم، تفسير نمونه، 22/212.
(122) صداقت و سيماي صادقين
مؤمنان واقعي تنها كساني هستند كه به خدا و رسولش ايمان آورده‌اند سپس هرگز شك و ريبي به خود راه نداده و با اموال و جان‌هاي خود در راه خدا به جهاد پرداخته‌اند، آن‌ها راستگويانند.
آري انسان اگر از روي حقيقت و صدق ايمان آورد از بذل جان و مال دريغ نخواهد داشت، از فرمان‌هاي پروردگار سرپيچي نخواهد نكرد و در انجام وظائف ايماني خود كوتاهي نخواهد نمود شما اگر به طبيبي ايمان داشته باشيد خواه از روي علم و معرفت به مقام او باشد و يا از راه عمل و تجربه دستورها و معالجات او، البته در مقابل دستورهاي او مطيع و خاضع بوده و كوچك‌ترين تخلفي از تشخيص و اشاره و صلاح‌بيني او ننموده و هرگونه معالجه و تجويزي از او صورت گيرد با جان و دل خواهيد پذيرفت (اگر چه تجويز ميل كردن سموم يا معالجه با جراحي و عمل بسيار مهمي باشد).
همين‌طور است ايمان به خدا، كسي كه از روي صدق و حقيقت ايمان به خدا، كسي كه از روي صدق و حقيقت ايمان به خدا دارد قهرا فرمان بردار و خاضع و خاشع و مطيع بوده و در مقابل حكم و اراده او از هرگونه جديّت

و فداكاري و بذل مال و جان مضـايقـه نخواهد كرد.(1)
اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايند: «لا يَصْدُقُ إيمانُ عَبْدٍ حَتّي يَكُونَ بِما في يَدِاللّهِ أَوْثَقُ مِنْهُ بِما في يَدِهِ».(2) هيچ‌كس در ادعاي ايمان صادق نيست مگر زماني كه به آن چه نزد خدا است مطمئن‌تر از آن چه نزد او است باشد (تا جايي كه آن چـه را دارد تا به آن چـه نـزد است برسد).
1- 15 / حجرات.
2- مصطفـوي، پيـرامـون سـوره حشـر، 129 ـ 130.
3- نهـج البـلاغـه، صبحـي صـالـح / حكمـت، 310.
ايمان و صداقت (123)
در توضيح اين سخن مروج الذهب در جلد 4 صفحه 434 چنين آورده: سائلي از علي عليه‌السلام چيزي خواست آن حضرت رو به فرزندش حسن عليه‌السلام نموده فرمود به مادرت بگو كمكي براي او فراهم كند. امام حسن عليه‌السلام عرض كرد در منزل تنها شش درهم براي آرد موجود است علي عليه‌السلام فرمود: «لا يَكُونُ الْمُؤْمِنُ مُؤْمِنا حَتّي يَكُونَ بِما في يَدِاللّهِ أَوْثَقُ مِنْهُ بِما في يَدِهِ». سپس امر كرد شش درهم موجود در خانه را به فقير بدهند، هنوز امام عليه‌السلام حركت نكرده بود كه مردي به او برخورد كرد در حالي كه زمام شتري را مي‌كشيد آن را به امام عليه‌السلام به 140 درهم فروخت و موعد گرفتن پول را هشت روز بعد قرار داد در اين ميان شخصي كه تمكن كافي داشت به آن حضرت عرض كرد شتر را چند مي‌فروشي؟ فرمود: به دويست درهم. مشتري پذيرفت امام پول‌ها را گرفت 140 درهم آن را به صاحب شتر داد و با شصت درهم باقي به منزل بازگشت. فاطمه عليهاالسلام پرسيد اين دراهم را از كجا آوردي جواب داد اين تصديق آن‌چه پدرت آورده مي‌باشد كه «مَنْ جاآءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ اَمْثالِها»(1) هـركـس حسنـه‌اي بيـاورد ده بـرابـر آن پـاداش را مي‌گيـرد.(2)
1- 160 / انعام .
2- مسعودي، مروج الذهب، 4/434، ترجمه و شرح نهج البلاغه، آيةاللّه ناصر مكارم شيرازي، 7، 563، مصادر نهج‌البلاغه، 4، 241.
(124) صداقت و سيماي صادقين
به هر حال ايمان به خدا (ايمان صادق) از دو راه حاصل مي‌شود يا از راه علم و فكر و تدبر كه از آثار خارجي و مقدمات علمي تحصيل و يا از راه عمل و تجربه كه به وسيله اعمال صالحه و رياضت‌هاي عملي و تصفيه و تزكيه قلب صورت گيرد و به هر صورت تكميل ايمان و تحصيل مقام صدق از براي هر كسي لازم و ضروري است زيرا تا انسان به مقام اطمينان و يقين نرسيده باشد نخواهد توانست آن طوري كه بايد از عهده و وظائف لازم و تكليف شخصِي خود برآيد و از خطر گمراهي و بدبختي و گرفتاري

ايمن گشته و طمأنينه قلب و سكون و آرامش يابد در كتاب امالي از حضرت صادق عليه‌السلام نقل مي‌كند: «سُئِلَ عَنِ النّاجي فَقالَ مَنْ كانَ فِعْلُهُ وَ قَوْلُهُ مُوافِقا فَهُوَ ناجٍ وَ مَنْ لَمْ يَكُنْ فِعْلُهُ وَ قَوْلُهُ مُوافِقا فَإِنَّما ذلِكَ مُسْتَوْدَعٌ». سؤال كردند از كسي كه نجات پيدا مي‌كند. فرمود: كسي است كه گفتارش با عملش موافق باشد، پس كسي كه فعل او با قولش مخالف است ايمان و تقواي او امر موقتي و عاريه است، آري آن گفتار و دعوي و اظهاري كه توأم با عمل و رفتار نباشد در نتيجه زائل و از بين رفتني است و اظهارات و حالات عارضه كه براي انسان حاصل مي‌شود تا به مرحله ثبوت و رسوخ حقيقت نرسد هيچ‌گونه شايسته اعتماد و اطمينان نيست.
و هر چيزي به وسيله آثار و خواص آن شناخته شده و به همين وسيله صحيح و فساد و خوب و بد آن تشخيص داده مي‌شود، رفيق حقيقي هنگام ابتلاء و امتحان شناخته مي‌شود. (در پريشان حالي و درماندگي). چشم در مقام تشخيص آب و سراب از دور اشتباه مي‌كند
ايمان و صداقت (125)
چون فاصله مرتفع شد اشتباه نيز رفع مي‌شود در ميان آب شيرين و شور فقط قوه ذائقه مي‌تواند امتياز بدهد طلاي خالص و مخلوط تنها با محك تشخيص داده مي‌شود. اثر و علامت ايمان نيز عمل است، هنگامي كه انسان ايمان حقيقي و اعتقاد قلبي به امري پيدا كرد قهرا به دنبال آن قدم برداشته و مطابق عقيده خود عمل خواهد كرد، پس كسي كه در مقام عمل سستي و مسامحه ورزيده و در انجام دادن وظائف خود مراقبت و كوشش و جدّيت نمي‌نمايد به طور مسلم ايمانش ضعيف و اعتقادش صوري است.
خداوند در سوره جمعه مي‌فرمايد: «قُلْ يا اَيُّهَا الَّذينَ هادوُا اِنْ زَعَمْتُمْ اَنَّكُمْ اَوْلِياءُ لِلّهِ مِنْ دوُنِ النّاسِ فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ اِنْ كُنْتُمْ صادِقينَ»(1)
بگو به جماعت يهود: اگر شما خودتان را از دوستان و اولياي پروردگار مي‌دانيد پس آرزوي مرگ بنمائيد و با كمال اشتياق به سوي عالم آخرت بشتابيد تا به ديدار و ملاقات دوست خود نائل شويد اگر در گفته و ادعاي خود راستگو هستيد.
نه من ز بي عملي در جهان ملولم و پس ملامت علماء هم ز علم بي عمل است(2)
اميرالمؤمنين عليه‌السلام مي‌فرمايند: «عَلَي الصِّدْقِ وَ الْأَمانَةِ يُبْنَي الْأيمانُ». ايمان بر صدق و راستي و پرداختن امانت بنا نهاده مي‌شود.
اين مسئله صداقت در ايمان و همراه بودن آن با عمل در آيات
1- 6 / جمعه .
2- مصطفوي، پيرامون سوره حشر، 132 .

ديگري نيز به آن اشاره شده چنان‌چه خداوند در سوره بقره مي‌فرمايد:
«لَيْسَ الْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ‌وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ امَنَ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الاْخِرِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ الْكِتابِ وَ النَّبِيّيـنَ وَ اتَي الْمالَ عَلي حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبي وَ الْيَتامي وَ الْمَساكينَ وَ ابْنَ السَّبيلِ وَ السّائِلينَ‌وَ فِي‌الرِّقابِ وَ اَقامَ الصَّلوةَ وَ اتَي الزَّكوةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ اِذا عـاهَـدُوا وَ الصّابِـرينَ فِي الْبَأساءِ وَ الضَّرّاءِ وَ حينَ الْبَأسِ اوُلئِكَ الَّـذيـنَ صَـدَقُـوا وَ اوُلئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»(1)
نيكي (تنها) اين نيست كه (به هنگام نماز) روي خود را به سوي مشرق يا مغرب كنيد (و تمام گفتگوي شما درباره قبله و تغيير آن باشد و همه وقت خود را مصروف آن سازيد) بلكه نيكي (و نيكوكار) كسي است كه به خدا و روز رستاخيز و فرشتگان و كتاب آسماني و پيامبران ايمان آورده و مال خود را با همه علاقه‌اي كه به آن دارند به خويشان و يتيمان و مسكينان و واماندگان در راه و سائلان و بردگان انفاق مي‌كند و... اين‌ها كساني هستند كه راست مي‌گويند (گفتارشان با اعتقادشان هماهنگ است) و اين‌ها هستند پرهيزكاران.
در قسمت اول آيه اشاره به ايمان به خدا و روز جزا و ملائكه و پيامبران و كتب آسماني مي‌كند كه جامع همه معارف و عقايد حقه است كه خداوند (آن‌ها را) از بندگان خود خواسته است، البته منظور از اين ايمان همان ايمان كاملي است كه هيچ‌گاه آثار آن از آن جدا
1- 177 / بقره .

نمي‌شود (چه به اين كه) نه در دل شك و ترديدي دست دهد و نه از پيش آمدها و مصيبت‌ها ناراضي و خشمناك مي‌گردد و نه در جهت اعمال و اخلاق البته گواه به اين مطلب جمله «اوُلئِكَ الَّذينَ صَدَقُوا» است (اين‌ها كساني هستند كه راست مي‌گويند) در اين جمله راستگويي را به طور مطلق ذكر فرموده است يعني از هر نظر و از هر جهت راست مي‌گويند چه در اعمال قلبي و چه در اعمـال بـدني بنـابـرايـن آن‌هـا در ايمـان خـود صـادق و راستگـو هستنـد.(1)
و سپس در ادامه آيه به قسمتي از اعمال آن‌ها اشاره مي‌فرمايد و نشـانـه‌هاي اين ايمـان صـادق را كه با عمل همراه است بيان مي‌فرمايد.
در كتاب اخلاق حسنه ملا محسن فيض كاشاني آمده از پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله نقل شده كه فرمودند: هر كس به اين آيه عمل كند ايمان خود را كامل نموده است. (2) و نيز حديثي است كه از ابوذر غفاري پرسيدند ايمان چيست؟ همين آيه را تلاوت كرد، به او گفتند ما از تو معني ايمان را مي‌پرسيم پاسخ داد: همين پرسش از پيامبر اكرم

صلي‌الله‌عليه‌وآله نمودم و حضرتش همين آيه را تلاوت فرمود.(3)
هم‌چنين خداوند در سوره حشر آيه 8 مي‌فرمايد: «لِلْفُقَـراءِ الْمُهـاجِرينَ الَّذينَ اُخْـرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ اَمْوالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْـلاً مِنَ اللّهِ
1- طبـــاطبـــائـــي، تـــرجمـــــــه تفسيـــر الميـــــزان، 1/611 .
2- طباطبائي ،ترجمه تفسير الميزان، 1/615، تفسير الصافي، 1/160 .
3- فيــض كـاشـاني، حقـايـق، 2، 2/407، اخــلاق حسنـه، 271.
(128) صداقت و سيماي صادقين
وَ رِضْوانا وَ يَنْصُرُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ‌اُولئِكَ هُمُ الصّادِقُونَ»، اين اموال براي فقيران مهاجري است كه از خانه و كاشانه و اموال خود بيرون رانده شدند در حالي كه فضل الهي و رضاي او را مي‌طلبند و خدا و رسولش را ياري مي‌كنند و آن‌ها راستگويانند. آري اين مسلمانان در دعوي اسلام و ايمان صادقند. اين‌ها كساني هستند كه خود را نيازمند و فقير ديده و به مقام ضعف و نقص و احتياج خودشان پي برده و براي رفع ضعف و نقص خود به خاطر تحصيل سعادت و كمال و خوشبختي به سوي خدا و رسول او مهاجرت نموده و در اين راه دست از دارائي دنيوي و مال و وطن و علاقه‌هاي ديگر كشيده و تنها به فضل بي‌پايان و رضا و خشنودي پروردگار جهان متوجه شده و پيوسته به ياري كردن از خدا و رســول او مشغــول گشتــه‌اند.
اين مدعيان در طلبش بيخبرانند كآن را كه خبر شد خبري بازنيامد
اصحاب گرامي رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله به راستي ايمان داشته و جان و مال به دست گرفته در راه نصرت حق و ياري آن حضرت نثار نموده و از هيــچ‌گــونـه پيـش آمـد و زحمــت و شــدت و سختي بـازنمي‌ايستد.
به گرسنگي صبر مي‌كردند، از ملك و وطن خودشان دست مي‌كشيدند از خويشاوندان و پدر و عيال و فرزند و برادر و خواهر منقطع مي‌شدند به زندگاني پرزحمت و سخت قانع بودند، با اذيت و آزار و شكنجه مخالفين تحمل مي‌ورزيدند پيوسته مشغول جنگ و قتال و جهاد بودند با نهايت دلگرمي و خلوص نيت وظائف ديني و تكاليف شرعي خود را انجام مي‌دادند، با هم برادر و مهربان و دلسوز و رفيق
ايمان و صداقت (129)
بــودنــد از دروغ و حيلــه و تــزويـر و بـدگـويي پـرهيـز مي‌كردند.(1)
اين معيارها كه قرآن براي شناخت مؤمنان راستين از دروغ‌گويان متظاهر به اسلام بيان كرده معياري است روشن و گويا براي هر عصر و زمان، براي جداسازي مؤمنان واقعي از مدعيان دروغين و براي نشان دادن بي‌ارزش بودن ادعاي كساني كه همه جا دم از اسلام مي‌زنند و خــود را طلبكــار پيــامبــر صلي‌الله‌عليه‌وآله مي‌دانند ولي در عمل آن‌ها، كمترين نشـانـه‌اي از ايمـان و اســلام ديــده نمي‌شود.

در مقابل كساني هستند كه نه تنها ادعايي ندارند بلكه همواره خود را مقصر مي‌شمرند و در عين حال در ميدان ايثار و فداكاري از همه پيشگام‌ترند.
و اگر اين معيار قرآني را براي سنجش مؤمنان واقعي به كار بريم معلوم نيست از انبوه ميليون‌ها ميليون مدعيان اسلام چه اندازه مؤمن واقعي هستند و چه مقدار مسلمانان ظاهري.(2)
ما هم دعوي ايمان مي‌كنيم ولي ايمان دروغي و بي‌حقيقت، با لفظ مي‌گوئيم اما از معني بي‌خبريم، مسلمانيم و از عمل دور، مؤمنيم و از آثار ايمان بي‌بهره، در عبادت سست و از اخلاق حميده دور و از حقايق ديني و علوم قرآني بي‌بهره، ما حاضر نيستيم به خاطر طرفداري از حق كوچك‌ترين صدمه و كمترين ناملايم و زحمت را به خود هموار كرده و مقدار ناقابلي از مال و از راحتي و از عنوان و از منافع شخصي خود در
1- مصطفوي، پيرامون سوره حشر، 130.
2- مكارم، تفسير نمونه، 22/213 .
(130) صداقت و سيماي صادقين
اين راه صرف كنيم ولي اولياي خدا در راه حق كمترين ارزشي براي جان و مال و عنوان خود قائل نبوده و از هرگونه فداكاري و از خود گذشتگي كوچك‌ترين مضايقه و دريغي نداشتند.
زهير بن قين، هنگامي كه حضرت سيدالشهداء عليه‌السلام مي‌خواستند از اصحاب خود رفع بيعت نمايند عرض مي‌كند: «وَ اللّهُ يَابْنَ رَسُولِ اللّهِ لَوَدَدْتُ أَنّي قُتِلْتُ ثُمَّ نُشِرْتُ أَلْفَ مَرَّةٍ وَ أَنَّ اللّهَ تَعالي قَدْ وَقَعَ الْقَتْلَ عَنْكَ وَ عَنْ هْؤُلاءِ الْفِتْيَةِ مِنْ إِخْوانِكَ وَ وَلَدِكَ وَ أَهْلِ بَيْتِكَ».
قسم به خدايم اي پس پيغمبر خدا دوست مي‌داشتم كه هزار مرتبه كشته و زنده شوم و با كشته شدن من خداوند اين بلاء را از وجود مقدس تو و از جوانان هاشمي و از برادران نازنين و اولاد گرامي و اهل بيت شما برطرف سازد.(1)
در پايان اين مطلب كلام را به سخني دلنشين از اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام زينت مي‌بخشيم از ايشان روايت است كه فرموده‌اند: «اَلاْيمانُ أَنْ تُؤْثِرَ الصِّدْقَ حَيْثُ يَضُرُّكَ عَلَي الْكِذْبِ حَيْثُ يَنْفَعُكَ وَ اَلاّ يَكُونَ في حَديثِكَ فَضْلٌ عَنْ عَمَلِكَ وَ أَنْ تَتَقِّي اللّهَ في حَديثِ غَيْرِكَ».(2)
ايمان آن است كه راستگويي را در آن جا كه به تو زيان مي‌رساند، بر دروغ در آن جا كه سود دارد مقدم داري و اين كه گفتارت بيش از عملت نباشد و ديگر اين كه به هنگام سخن درباره ديگري از خدا بترسي.
1- مصطفوي، پيرامون سوره حشر، 134.
2- نهج البلاغه فيض حكمت، 485.

ایمان و صداقت (131)
(132)

فصل هفتم : رابطه صداقت با سایر صفات

رابطه صداقت با ساير صفات

7ـ1ـ صدق جامع تمام صفـات
7ـ2ـ راستگويي و تقـــوي
7ـ3ـ راستگويي و وفـــا
7ـ4ـ راستگويي و امــانـت
7ـ5ـ راستگويي و يقيـــن
7ـ6ـ راستگويي و جوانمردي
7ـ7ـ راستگويي و نيكوكـاري
7ـ8ـ راستگويي نشانـه عقـل
(133)
(134)

صداقت جامع تمام صفات

صداقت جامع تمام فضائل علمي و عملي است. زيرا صدق صفتي است كه تمام اخلاق فاضله از عفّت و شجاعت و حكمت و عدالت گرفته تا فروع آن‌ها را شامل مي‌شود. چون انسان داراي سه قسمت است: اعتقاد و عمل و گفتار. موقعي كه راستگو باشد اين هر سه قسمت با هم موافق خواهند بود يعني آن چه به جاي مي‌آورد همان است كه مي‌گـويـد و آن چـه مـي‌گـويـد همـان است كـه عقيـده دارد.(1)
خواجه عبداللّه انصاري در اين باب مي‌فرمايد: پس هرگاه كه نفسي به كمال صدق متخلق گردد چنان چه ظاهر و باطن او با يكديگر متساوي شوند لقب «صدّيق» شايسته او است و فروع اخلاق حسنه از او منشعب گردد و اصول صفات ذميمه از او منتزع شود و صدق حديث در او پديد آيد و كذب و افترا و بهتان برخيزد و انصاف روي نمايد و دعوي متواري شود و وفا به جاي اخلاف وعد بايستد و وفاق به جاي نفاق نشيند و غش به صفا و امانت مبدل گردد و حريت ثـابـت شـود و تكلف برخيـزد، پس بنـاي همـه خيـرات بر قاعـده صدق بود و حقيقت صدق اصلي است كه فروع جمله اخلاق و احوال پسنديده از آن متفـرع و منشعـب‌اند.(2)
1- تفسيـــــر الميـــــزان، 1/610.
2- مصبـاح الهدايه، 344، 344، بيناه مقامات معنوي، 58.
رابطه صداقت با ساير صفات (135)

حقيقت صدق در اثر تهذيب و تزكيه الهي حاصل مي‌شود و هم‌چنين حصول صدق موجب تزكيه و برائت انسان از سيئات و قبائح اعمـال و اخـلاق مي‌شـود(1) پس رابطـه صدق باتقوي دو جانبه اسـت: «وَ الَّـذي جـاءَ بِالصِّـدْقِ وَ صَـدَّقَ بِـهِ اوُلئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (2).
كساني كه سخن راست دارند و سخن راست را تصديق مي‌كنند پرهيزكاران واقعي آن‌ها هستند.
در بعضي از روايات آمده كه از منابع اهل بيت عليهم‌السلام نقل شده كه «وَ الَّذي جاءَ بِالصِّدْقِ» به پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله و جمله صَّدق بِه، حضرت علي عليه‌السلام تفسير شده است. ولي منظور از آن بيان مصداق‌هاي روشن مي‌باشد. زيـرا جملـه «اوُلئِـكَ هُـمُ الْمُتَّقُـونَ» (آن‌هـا پـرهيـزكـارانند) دليـل بر عمـوميت آيـه دارد.
تفسير جالب ديگري در مورد آيه وجود دارد كه از همه گسترده‌تر و جامع‌تر است، هرچند كمتر مورد توجه مفسران واقع شده، ولي با ظاهر آيات هماهنگ‌تر مي‌باشد، اين است كه «الَّذي جاءَ بِالصِّدْقِ» منحصر به پيام‌آوران وحي نيست بلكه تمام كساني را كه مبلغ مكتب آن‌ها و مروج سخنان حق و صدق بوده‌اند در اين صف قرار دارند و در اين صورت هيچ مانعي ندارد كه هر دو جمله بر يك گروه منطبق شود (همان‌گونه كه ظاهر تعبير آيه است چرا كه «وَ الَّذي» تنها يك بار ذكر شده).(1)
1- مصطفوي، ترجمه و شرح مصباح الشريعه و مفتاح الحقيقه، 327.
2- 33 / زمر.

به اين ترتيب سخن از كساني است كه هم آورنده صدقند و هم عمل كننده به آن، سخن از آن‌ها است كه مكتب وحي و سخن حق پروردگار را در عالم نشر داده و خود به آن مؤمن هستند و عمل مي‌كنند، اعم از پيـامبران و امامان معصـوم و تبيـين كننـدگان مكتب آن‌ها. (2)
جمله‌اي در كلام اميرالمؤمنين عليه‌السلام نقل شده است كه مي‌فرمايند من سپري نگهدارنده‌تر از صدق و وفا نمي‌دانم ايشان در حقيقت دو عنصر متلازم تقوي را بيان مي‌كنند، خود تقوي از ماده وقايه و به معني نگهـداري و حـراست است بنابراين كسي كه داراي تقوا است در حقيقت سپري در بـرابـر عوامل متلاشي كننده شخصيت دارد.
«وَ ما يَغدِرُ مَنْ عَلِمَ كَيْفَ الْمَرْجعُ» كسي كه بداند سرنوشت نهايي حيـات او چيست مكر و حيله نمي‌كند.
آن سرنوشت نهايي حيات كه در انتظار انسان است با حيله‌پردازي پوچ و

تباه مي‌گردد (3) پس كسي كه داراي تقوي است صداقت نيز در گفتار و عمل وي ساري و جاري است.
1- مكارم، تفسير نمونه، 19/452 .
2- مكارم شيرازي، تفسير نمونه، 19/452.
3- جعفــري، ترجمه و شــرح نهج‌البلاغه، 9/259.
رابطه صداقت با ساير صفات (137)

اميرالمؤمنين در اين رابطه مي‌فرمايند:
«أَيُّهَا النّاسُ إِنَّ الْـوَفـاءَ تَـوْأَمُ الصِّـدْقِ وَ لا أَعْلَـمُ جُنَّةً أَوْقي مِنْهُ»(1)
اي مـردم وفاء همراه صدق است و من سپري نگهدارنده‌تر از وفا (يا صدق) نمي‌بينم.
امام عليه‌السلام با اين سخن به اين حقيقت اشاره فرموده‌اند كه انسان همان‌طوري كه با زبان راست مي‌گويد با عمل نيز مي‌تواند راست بگويد و آن جا كه راستي در عمل باشد وفاي به عهد خوانده شود و به عكس آن دروغ عملـي است كه آن را خيـانت و پيمـان‌شكني نـام نهنـد.(2)
رابطه ميان وفاء و صدق مستقيم است و به اين معني كه صدق معلول وفا به تعهدات و نيز تقيّد به اصول قوانين انساني است و از جهت ديگر وفاء معلول صدق و صفا در گفتار و كردار و انديشه و هدف‌گيري‌ها است معناي وفا چنان كه از موارد استعمالات آن برمي‌آيد براي بجا آوردن آن لازم است كه در مسير حيات معقول انساني باشد، به عنوان مثال تعهدي بسته مي‌شود اين تعهدات كه انجام دادن و به جاي آوردن آن مطلب را اقتضاء مي‌كند درك و پذيرش يك اصل يا يك قانون، عمل و پاي‌بند به آن را اقتضاءها وفا ناميده مي‌شود.
معناي صدق به طور كلي عبارت است از تطابق گفتار و كردار و تفكرات با واقع، بنابراين با نظر به اين كه صدق معلول وفا باشد، معنايش اين است كه وقتي روحيه يك انسان آماده عمل بر طبق عوامل مقتضي در مسير حيات معقول گشته است، چنين انساني همواره بر مبناي صدق حركت مي‌كند يعني همه احوال و انديشه‌ها و گفتارها و نيت‌هاي او بر مبناي انطباق با واقعيات انجام مي‌گيرد و اگر قضيه را برعكس كنيم و بگوئيم وفا معلول صدق است مسئله روشن‌تر خواهد بود، زيرا معناي قضيه چنين مي‌شود كه هر انساني كه روحيه حركت بر طبق واقعيات را دارا شده است، قطعا در مسير وفا كه عمل بر مبناي مقتضي در حيات معقول است حركت مي‌نمايد. اين جا است كه اميـرالمـؤمنيـن عليه‌السلام مي‌فـرمايد: من هيـچ سپـري نگهدارنده‌تر از وفا يا صدق نمي‌بينم.
1- نهـج‌البـلاغه خ / 41.
2- مكـارم شيـرازي، ترجمـه شرح نهج البلاغه، 1/352.
(138) صداقت و سيماي صادقين
براي روشن شدن بيشتر مطلب يك توجه اجمالي به دو مفهوم ضد وفا و ضد صدق لازم است كه بدانيم به چه علت وفاء و صدق نگهدارنده‌ترين سپر است و اين سپر آدمي را از چه عوارض و تباهي‌هايي مصون و

محفوظ مي‌دارد. مفهوم ضد وفا عبارت است از تخلف از آن چه كه مقتضي مسير در حياط معقول است، مفهوم ضد صدق عبارت است از عدم انطباق گفتار و كردار و انديشه و نيّات بر واقعيات مي‌باشد.
با در نظر گرفتن اين حقيقت كه شخصيت انساني در برابر عوامل مؤثر چه از قلمرو طبيعت و چه از ناحيه عوامل همنوع خود، دائما در معرض تغييرات و دگرگوني‌ها است و اين تغييرات و دگرگوني‌ها كه اغلب به جهت عنصر طبيعت‌گرايي او بسيار قوي است منجر به لغزش و انحراف از مسير اصلي روح او و رشد و كمال انساني است مي‌گردد، لذا همواره آدمي نيازمند سپري است كه از تأثير اين عوامل موجب لغزش و انحراف او را محفوظ و حركت در مسير اصلي روح او را تأمين و تضمين نمايد، علت احتياج به اين سپر محكم و غير قابل نفوذ اين است كه هر لغزش و انحرافي موجب بركناري و محروميت آدمي از يك يا چند واقعيت مي‌گردد. و چون عوامل لغزش و انحراف از همه جهات پيرامون آدمي را فراگرفته است به قول مولوي:
رابطه صداقت با ساير صفات (139)
اي هميشه حاجت ما را پناه بار ديگر ما غلط كرديم راه
دم به دم وابسته دام نويم هر يكي گر باز و سيمرغي شديم
صد هزاران دام و دانه است اي خدا ما چو مرغان حريص و بي‌نوا
در نتيجه مسير آدمي در اين زندگاني از پرتگاه باريكي كشيده شده است كه دائما در معرض سقوط مي‌باشد صدق و وفا نگهدارنده آدمي در اين پرتگـاه هـولنـاك است كه به نـاچـار بايد در آن حركت كند.(1)
در اين جا لازم است كه به يك نكته مهم توجه كنيم و آن اين است كه دو كلمه لغزش و انحراف به جهت كثرت و شيوع استعمالي كه در اطلاعات عمومي ما دارند موجب شده است كه ما از دقت لازم و كافي در معناي واقعي و نتايج آن محروم بمانيم و لذا معمولاً نمي‌دانيم كه معنا و نتيجه لغزش و انحراف از دستورات الهي و فريادهاي وجدان مـوجوديت ما را پوچ و در برابر واقعيات محــو و نــابــود مي‌ســازد.
1- جعفري، ترجمه و شرح نهج‌البلاغه، 9/259، 260، 261.
(140) صداقت و سيماي صادقين
اگــر مــا ارزش و عظمــت وفــا و صــدق را درك كنيم و عمل به آن را جــدي بگيــريــم نگهــدارنــده‌ترين سپــر را در بــرابــر آن چنگــال‌ها در اختيــار خــواهيــم داشــت.(1)

بدون شك دو صفت راستي و درستي (صدق و امانت) بارزترين نشانه شخصيت است بلكه نام انسان واقعي را بدون اين دو نمي‌توان بر كسي گذاشت و اين دو از يك ريشه مشترك منشعب مي‌شوند زيرا راستگويي چيزي جز اداي امانت در اداي سخن نيست همـان‌طـور كـه امانت هم چيزي جز صداقت در عمل نمي‌باشد و چنان‌كه مي‌دانيم آثار اجتمـاعي اين دو نيز مشـابه يكـديگـرند.
شايد به همين ملاحظه است كه در كلمات پيشوايان بزرگ اسلام صِدْقُ‌الْحَديثِ وَ اَداءُ الأْمانَةِ با هم ذكر شده. (2)
در فصل دوم (ارزش راستگويي) احاديثي را بيان كرديم كه در آن‌ها به اين دو صفت با هم اشاره شده است. از جمله حديثي كه مي‌فرمايد مؤمن را به نماز و روزه آزمايش نكنيد بلكه او را به صدق و اداء امانت بيازماييد و يا حديثي كه مي‌فرمايد اميرالمؤمنين به جهت وجود صدق و اداء امانت به آن درجه و مقـام عـالي نزد پيـامبـر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله رسيد.
1- جعفـري، ترجمه و شرح نهج‌البلاغه، 9/261.
2- مكارم شيرازي، زندگي در پرتو اخلاق، 261 .
رابطه صداقت با ساير صفات (141)
البته در گفتگوهاي معمـولي نيـز راستي و درستي را با هم مي‌آورند.

اميرالمؤمنين عليه‌السلام مي‌فرمايند: «اَلصِّدْقُ أَشْرَفُ خَلائِقِ الْمُوْقِنِ».(1)
صداقت گرامي‌ترين صفات اهل يقين است.
يقين يگانه چراغ پرفروغي است كه هستي و از جمله انسان را آن چنان كه هست نشان مي‌دهد و در پرتو اين مشعل تابناك است كه انسان مي‌تواند مبدأ و منتهاي خود را ببيند و بلكه بيابد و بر عظمت نهادهاي شگفت و استعدادهاي والاي خويش كه به او امكان مي‌دهد تا قله بلند جـانشينـي خـدا صعـود كند پي ببـرد و وقتـي انسـان بـه ايـن معـرفت و شناخت و باور رسيد امكان ندارد شخصيت و هويت انساني خـود را با هيـچ چيـز ديگري مبادله كند.
پس يقين مهم‌ترين عامل شناخت خويش و از بين برنده ريشه عدم صـداقـت مي‌بـاشد.(2)

قطعا يكي از صفاتي كه لازمه جوانمردي است راستي مي‌باشد و انسـاني كه در سخن و عمل به راسـتـي رفتـار نكند اهل مروت نيست.
اميرالمؤمنين عليه‌السلام مي‌فرمايند: «قَدْرُ الرَّجُلِ عَلي قَدْرِ هِمَّتِهِ وَ صِدْقُهُ عَلـي قَدْرِ مُرُوءَتِهِ وَ شُجاعَتُهُ عَلي قَدْرِ اَنِفَتِهِ وَ عِفَّتُهُ عَلي قَدْرِ غيرَتِهِ» (3)
1- غررالحكم، 1/44.
2- ري شهري، فلسفه امامت، 172 و 173 .
3- نهج البلاغه / ح 47 .
(142) صداقت و سيماي صادقين
ارزش و مقـام هـر كس بـه انـدازه همـت او است و صـداقت هركس به اندازه شخصيت و جوانمردي او است و شجاعت هر كس به اندازه زهد و بي‌اعتنايي او (بـه ارزش‌هـاي مـادي) و عفت هر كس بـه‌انـدازه غيـرت او اسـت.
و نيز ايشان مي‌فرمايند: «بِالصِّدْقِ وَ الْوَفاءِ تُكْمَلُ الْمُروءَةُ لاَِهْلِها».(1)
اميرالمؤمنين مي‌فرمايند با راستي و راستگويي و وفاء به عهد مروت و مردانگي كامل مي‌شود.

در سوره بقره خداوند پس از بيان ويژگي‌هاي نيكوكاران «وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ امَنَ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الاْخِرِ...» در آخر آيه مي‌فرمايد: «اوُلئِكَ الَّذينَ صَدَقُوا وَ اوُلئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ».
انحصاري كه در جمله «اوُلئِكَ الَّذينَ صَدَقُوا» وجود دارد اين حقيقت را تأييد مي‌كند كه اگر مي‌خواهيد راستگويان را بشناسيد همان نيكان و ابرار هستند.
و صفت ديگري كه در جمله اخير بيان فرمود: «اوُلئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» تقوي است كه آن نيز به منظور بيان كمال آن‌ها است چه اين كه حصول تقوي و كمال آن منوط به صدق و نيكوكاري است.
اميرالمؤمنين عليه‌السلام مي‌فرمايند: «اَلْزِمِ الصِّدْقَ وَ الاْءَمانَةَ فَأِنَّهُما سَجِيَّةُ الاْءَبْرارِ».
1- غررالحكم، 6/381.
رابطه صداقت با ساير صفات (143)
ملازم راستگويي و امانت باش كه اين دو از شيوه و اخلاق نيكان است.
و نيز نقل شده كه مردي به محضر رسول اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله رسيد عرض كرد يا رسول‌اللّه كار اهل بهشت چيست؟ ايشان فرمودند: راستي، چون بنده راست و درست باشد نيكوكار مي‌شود و چون نيكي كند ايمان آورده و بر اثر ايمان وارد بهشت مي‌شود.(1)

در اين رابطه به نقل حــديثي اكتفا مي‌نماييم.
امام صادق عليه‌السلام مي‌فرمايند: عاقل كسي است كه در قبول كردن حق آرام و نرم باشد، در مقابل قول حق انصاف بدهد و در مقابل باطل سركش باشد و با قول باطل و ناحق مخالفت كند و از منافع دنيوي دست بكشد ولي از آخرت صرف نظر نمي‌كنــد و عــلامــت شخص عاقل دو چيز است: راستگـــويي و راســت كـــرداري .
و شخص عاقل هرگز سخني نمي‌گويد كه نزد عقل منكر و مردود باشد و كاري نمي‌كند كه خود را در معرض تهمت قرار دهد و با افراد ناملايم و ناجوري كه برخورد مي‌كند مدارا مي‌نمايد و پيوسته به راهنمايي و هدايت عقل كار مي‌كند و حلم را در احوال و امور خود قرين قرارمي‌دهد و درمذهب و مسير و راه خودروي معرفت قدم‌برمي‌دارد.(2)
1- احسانبخش، «آثار الصادقين»، 10/493.
2- مصطفوي، «ترجمه و شرح مصباح الشريعه و مفتاح الحقيقه»، 159.

8 ـ 1 ـ بررسي آيات و روايات
8 ـ 2 ـ ويـژگي‌هـاي صادقين
(145)
(146)
ويژگي‌هاي صادقين
براي شناخت ويژگي‌هاي صادقين به قرآن رجوع نموده و آياتي كه صفات صادقين را بيان مي‌فرمايد ذكـر مي‌كنيـم.
در سوره بقره مي‌خوانيم: «لَيْسَ‌الْبِرَّ اَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ لكِنَّ الْبِرَّ مَنْ امَنَ بِاللّهِ وَ الْيَوْمِ الاْخِرِ وَ الْمَلائِكَةِ وَ الْكِتابِ وَ النَّبِيّينَ وَ اتَي الْمالَ عَلي حُبِّهِ ذَوِي‌الْقُرْبي وَ الْيَتامي وَ الْمَساكينَ وَ ابْنَ السَّبيلِ وَ السائلين و فِي‌الرِّقابِ وَ اَقامَ الصَّلوةَ وَ اتَي الزَّكوةَ وَ الْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ اِذا عاهَدُوا وَ الصّابِرينَ فِي الْبَأساءِ وَ الضَّرّاءِ وَ حينَ الْبَأسِ اوُلئِـكَ الَّذينَ صَـدَقُـوا وَ اوُلئِـكَ هُـمُ الْمُتَّقُـونَ» (1)
در اين آيه مي‌بينيم پس از آن‌كه مسلمانان را از گفتگوهاي اضافي درباره مسأله تغيير قبله نهي مي‌كند حقيقت نيكوكاري را براي آن‌ها چنين تفسير مي‌كند ايمان به خدا و روز رستاخيز و فرشتگان و كتب آسماني و پيامبران سپس انفاق در راه خدا به نيازمندان و محرومان و برپا داشتن نماز و پرداخت زكات و وفاي به عهد و استقامت در برابر مشكلات به هنگام جهاد و پس از ذكر همه اين‌ها مي‌فرمايد كساني كه اين صفات را دارا باشند صادقان و پرهيزكارانند.
به اين ترتيب صادق كسي است كه داراي ايمان به تمام مقدسات و به دنبال آن عمل در تمام زمينه‌ها باشد در تفسير صافي آمده «اُولئِكَ الَّذينَ صَدَقُوا» يعني «اُولئِكَ الَّذينَ صَدَقُوا في ايمانِهِمُ» يعني كساني كه
1- 177 / بقره .
ويژگي‌هاي صادقين (147)
در ايمانشان راستند يعني كساني كه افعال و اعمال آن‌ها با قول‌هايشان مطابقت دارد(1) و در آيه 15 سوره حجرات مي‌خوانيم: «اِنَّمَـا الْمُؤْمِنُـونَ الَّذيـنَ امَنُـوا بِاللّـهِ وَ رَسُولِـه ثُمَّ لَمْ يَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِاَمْوالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِمْ في سَبيلِ اللّهِ اوُلئِكَ هُمُ الصّادِقوُنَ: مؤمنان تنها كساني هستند كه ايمان به خدا و پيامبرش آورده، سپس شك و ترديدي به خود راه نداده‌اند (و علاوه بر اين) با اموال و جان‌هاي خود در راه خدا جهاد كردند، اين‌ها صادقان هستند.»
اين آيه نيز صدق را مجموعه‌اي از ايمان و عمل كه در آن هيچ‌گونه

تـــرديـــد و تخلفـي نباشد معرفي مي‌كند.
بنا بر اين آيه صادقين آن‌هايي هستند كه تعهدات خود را در برابر ايمان به پروردگار به خوبي انجام مي‌دهند نه ترديد به خود راه داده و نه عقب‌نشيني مي‌كنند و نه از انبوه مشكلات مي‌هراسند بلكه با انواع فداكاري‌ها صدق ايمان خود را ثابت مي‌كنند، شك نيست كه اين صفات مراتبي دارد كه بعضي مانند امامان معصوم عليه‌السلام در قله آن قرار گرفته‌اند و بعضي در مرحله پايين‌تر آن قرار دارند. در آيه 8 سوره حشر مي‌خوانيم «لِلْفُقَراءِ الْمُهاجِرينَ الَّذينَ اُخْرِجُوا مِنْ دِيارِهِمْ وَ اَمْوالِهِمْ يَبْتَغُـونَ فَضْـلاً مِـنَ اللّـهِ وَ رِضْـوانـا وَ يَنْصُـرُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ اُولئِكَ هُمُ الصّادِقُونَ».
در اين آيه مؤمنان محرومي كه عليرغم همه مشكلات، استقامت به
1- فيـض كـاشـاني، «تفسيـر الصـافي»، 1/160 .
(148) صداقت و سيماي صادقين
خرج دادند و از خانه و اموال خود بيرون رانده شدند و جز رضاي خدا و ياري پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله هدفي نداشتند به عنوان صادقان معرفي شده‌اند، (1) ناگفته پيداست كه اين اوصاف براي ياران پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله در زمان نزول اين آيات است ولي مي‌دانيم كه در ميان آن‌ها افرادي بودند كه بعدا تغيير مسير دادند و خود را از افتخارات بزرگ اين آيه محروم ساختند همانند كساني كه آتش جنگ جمل را در بصره و جنگ صفين را در شام روشن ساختند و در برابر خليفه رسول اللّه كه به اتفاق مسلمين لازِمُ الطّاعَةِ بود، قيام كردند و خون‌هاي هزاران نفر مسلمان را بر خاك ريختند. (2)
بنـابـرايـن صـادقـان بنـا بـر سـوره بقـره عبارتند از كساني:
1 ـ به خدا و معاد و ملائكه و پيامبران و كتب آسماني ايمان دارند.
2 ـ مال خود را در راه خدا انفاق مي‌كنند.
3 ـ نمـاز را بپا مي‌دارند.
4 ـ زكـات مي‌پـردازند.
5 ـ وفاي به عهد مي‌كنند.
6 ـ و در برابر مشكـلات صبـر و استقـامـت به خـرج مي‌دهند.
و بنـابر سوره حشر عبارتند از كساني كه:
1 ـ در راه خدا از مال و ديار خود مي‌گذرند و از محيط شرك به محيـــط ايمـــان مهـــاجـــرت مي‌كننـد.
1- مكـارم شيرازي، «تفسير نمونه»، 8/180 .
2- مكارم شيرازي، «تفسير نمونه»، 23/516 .
ويژگي‌هاي صادقين (149)
2 ـ در طلـب فضـل و خوشنـودي خـدا مي‌كـوشنـد.
3 ـ خدا و رسول خـدا صلي‌الله‌عليه‌وآله را ياري مي‌دهند (اُولئِكَ هُمُ

الصّادِقُونَ).
و بنــابـر سوره حجرات آيه 15 صادقان كساني هستند كه:
1 ـ ايمـــان بــه خـــدا و پيـــامبـــرش مــي‌آورنـــد.
2 ـ دچار شك و ترديد نشوند.
3 ـ با مــال و جــانشــان در راه خــدا جهــاد مي‌كنند. (1)
پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله مي‌فرمايند: «عَلامَةُ الصّادِقِ فَأَرْبَعَةٌ: يَصْدُقُفي قَوْله وَ يَصْدُقُ وَعْدَاللّهِ وَ وَعيدَهُ وَ يُوفي بِالْعَهْدِ وَ يَجْتَنِبُ الْغَدْرِ.» (2)
نشانه‌هــاي صادق چهارچيز از است: 1 ـ راستگويي 2 ـ باور داشتن نــويــد و بيم خـــدا 3 ـ وفــاء به عهد 4 ـ كناره‌گيري از غدر.
حال با توجه به مجموعه آيات و روايات ويژگي‌ها و صفات صادقين، آن‌ها كه بــه والاتــريـن درجــات صدق دست يافته و ثابت نمـــوده‌انــد كــه در ادعــاي ايمــان خويش صــادقنــد، را مي‌توان به صورت زيـــر بيـــان كـــرد.
به اميد آن‌كه ما نيز با تلاش و مجاهدت پيگير بتوانيم اين صفات را در خود پرورش داده و با استمداد و استعانت از ذات حق از زمره صادقين به شمار آئيم (انشاءاللّه .
1 ـ ايمان به خدا و پيامبر (15 / حجرات)، ايمان به خدا و معاد و
1- بي‌آزار شيرازي، حجتي، تفسير كاشف، 2/279 .
2- الحرّاني، تحف العقول، ت 20، سجادي، فريد، «اخلاق از ديدگاه قرآن و عترت»، 377 .
(150) صداقت و سيماي صادقين
كتاب آسماني و پيامبران و ملائكه (177 / بقره). در حقيقت اين نخستين پايه همه نيكي‌ها و خوبي‌ها است، ايمان به مبدأ و معاد و برنامه‌هاي الهي و پيامبران كه مأمور ابلاغ و اجراي اين برنامه‌ها بودند و فرشتگاني كه واسطه ابلاغ اين دعوت محسوب مي‌شدند، ايمان به اصولي كه تمام وجود انسان را روشن و انگيزه نيرومندي براي حركت به سوي برنامه‌هاي سازنده و اعمال صالح است. (1)
البته چنان‌چه گفته شد منظور از اين ايمان همان ايمان كاملي است كــه هيچگــاه آثــار آن از آن جــدا نمي‌شــود.
2 ـ عدم اختلاط ايمان و شرك: (15 / حجرات) ـ نخستين نشانه ايمان عدم ترديد و دودلي در مسير اسلام است، ايماني كه از هرگونه شــائبه شــرك و تــرديــد و نفــاق بـدور باشد.
3 ـ جهاد در راه خدا: (15 / حجرات) ـ دومين نشانه ايمان جهاد با اموال و نشانه سوم‌كه از همه برتر است جهاد با انفس (جان‌ها) است. (2)
4 ـ انفاق: (177 / بقره) بدون شك گذشتن از مال و ثروت براي همه‌كس

كار آساني نيست، مخصوصا هنگامي كه به مرحله ايثار برسد، چراكه حب آن تقريبا در همه دل‌ها است و تعبير «عَلي حُبِّهِ» در آيه 177 سوره بقره نيز اشاره به همين حقيقت است كه آن‌ها در برابر اين خواسته دل براي رضاي خــدا مقـاومت مي‌كنند.
5 ـ نماز بپاي مي‌دارند: (177 / بقره) نمازي كه اگر با شرايط و حدودش و با اخلاص و خضوع، انجام گيرد انسان را از هر گناه بازمي‌دارد و به هر خير و سعادتي تشويق مي‌كند.
1- مكارم، «تفسير نمونه»، 1/598 .
2- مكارم، «تفسير نمونه»، 22/212 .
ويژگي‌هاي صادقين (151)
6 ـ اداء زكات: (177 / بقره) بسيارند افرادي كه در پاره‌اي از موارد حاضرند به مستمندان كمك كنند اما در اداء حقوق واجب سهل انگار مي‌باشند و به عكس گروهي غير از اداي حقوق واجب به هيچگونه كمك ديگري تن درنمي‌دهند، حتي حاضر نيستند يك دينار به نيازمندترين افراد بدهند، آيه 177 سوره بقره با ذكر انفاق مستحب و ايثارگري از يكسو و اداي حقوق واجب از سوي ديگر اين هر دو گروه را از صــف نيكــوكــاران واقعي خارج مي‌سازد و نيكوكار را كسي مي‌دانــد كه در هر دو ميدان انجام وظيفه كند. (1)
7 ـ وفاي به عهد: (177 / بقره) سرمايه زندگي اجتماعي، اعتماد متقابل افراد جامعه است و از جمله گناهاني كه رشته اطمينان و اعتماد را پاره مي‌كند و زيربناي روابط اجتماعي را سست مي‌نمايد ترك وفاي به عهد است به همين دليل در روايات اسلامي چنين مي‌خوانيم كه مسلمانان موظفند سه برنامه را در مورد همه انجام دهند، خواه طرف مقابل مسلمان باشد يا كافر، نيكوكار باشد يا بدكار و آن سه عبارتند از وفاي به عهد، اداي امانت و احترام به پدر و مادر.
8 ـ صبر و استقامت: (177 / بقره) كساني كه در هنگام محروميت و فقر و به هنگام بيماري و درد و همچنين در موقع جنگ در برابر دشمن صبــر و استقــامــت به خرج مي‌دهند و در برابر اين حوادث زانو نمي‌زنند از جمله صادقين هستند.
1- مكارم، «تفسير نمونه»، 1/599 و 560 .
(152) صداقت و سيماي صادقين
9 ـ هجــرت: (8 / حشر) در ســوره حشــر مسأله ابتغاء فضل خدا در رضاي او را مطــرح مي‌فرمايد كه بيانگر اين واقعيت است كه هجرت آن‌ها نه براي دنيــا و هواي نفس بلكه بــراي طلــب خشنودي پــروردگـار و ثواب او بوده است.
10ـ ابتغاء فضل و رضوان الهي: (8 / حشر) فضل در اين آيه به معني ثواب

است و رضوان همان خوشنودي پروردگار است كه مرحله والاتري از تمناي ثواب مي‌باشد همان‌گونه كه در آيات متعددي از قرآن نيز به همين معني آمده، از جمله در سوره فتح در آن‌جا كه اصحاب رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله را با اين عبارت توصيف مي‌كند: «...تَريهُمْ رُكَّعا سُجَّدا يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللّهِ وَ رِضْوانا...: ...آن‌ها را پيوسته در حال ركوع و سجود مي‌بيني، در حالي‌كه فضل خدا و رضاي او را مي‌طلبند...». (1) حتي تعبير به فضل ممكن است اشاره به اين نكته باشد كه آن‌ها اعمالشان را ناچيزتر از آن مي‌دانند كه استحقاق ثوابي بياورد بلكه ثواب را يك انعام الهي مي‌شمرند.
جمعي از مفسران فضل را در اين‌جا به معني رزق و روزي دنيا تفسير كرده‌اند چراكه در بعضي از آيات ديگر قرآن نيز به همين معني آمده است ولي با توجه به اين‌كه مقام، مقام بيان اخلاص مهاجران است اين معني مناسب نيست بلكه مناسب همان پاداش الهي است.
1- 29 / فتح .
ويژگي‌هاي صادقين (153)
البته اين احتمال بعيد نيست كه فضل اشاره به نعمت‌هاي جسماني بهشت باشد و رضوان به نعمت‌هاي معنوي و روحاني ولي هرچه هست مربوط به آخرت است نه دنيا.
11ـ «وَ يَنْصُرُونَ اللّهَ وَ رَسُولَهُ» (1) آن‌ها پيوسته در خدمت آئين حق و ياري رسول او هستند و لحظه‌اي از جهاد در اين راه دست برنمي‌دارند. (2)
12ـ تقوا: «وَ الَّذي جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ اوُلئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ: كساني كه سخن راست دارند و سخن راست را تصديق مي‌كنند ايشانند تنها پرهيزكاران.» (3) در بحث تقوا و صداقت مطرح نموديم كه يكي از مهم‌ترين ويژگي‌هاي متقين صداقت و يكي از مهم‌ترين ويژگي‌هاي صادقين تقوي است.
13ـ راستگويي و راست‌كرداري: صادق كسي است كه حق بگويد و بدان عمل كند. (4) گفتن سخن راست از مهم‌ترين ويژگي است كه افراد صادق دارا هستند.
14ـ باور داشتن بيم و نويد خداوند.
15ـ كناره‌گيري از عذر.
16ـ روي آوردن به خداوند.
1- 8 / حشر .
2- مكارم، «تفسير نمونه»، 23/516 .
3- 33 / زمر .
4- طبرسي، «تفسير مجمع البيان»، 11/232 .

(154) صداقت و سيماي صادقين
روايتي است كه امام صادق عليه‌السلام مي‌فرمايند: «اَلصِّدْقُ هُوَ الْمُجاهَدَةُ وَ اَنْ لا تَخْتارَ عَلَي اللّهِ غَيْرَ اللّهِ. كَما لَمْ يَخْتَرْ عَلَيْكَ غَيْرَكَ فَقالَ تَعالي هُوَ اجْتَباكُمْ». (1)
امام صادق عليه‌السلام مي‌فرمايند: راستي همان جهاد است و اختيار نكردن غيرخدا بر خدا مي‌باشد، بدان‌گونه كه خدا ديگري را بر تو اختيار نكرده است و فرموده او شما را اختيار كرد.
1- فيض كاشاني، «ترجمه المحجة البيضاء»، 5/147 ـ احسان‌بخش، «آثار الصادقين»، 10/502 .
ويژگي‌هاي صادقين (155)
(156)

(157)
(158)
صدّيق در قرآن در وصف حضرت ابراهيم، يوسف، مريم و ادريس به كار رفته است علاوه بر آن‌ها دو آيه ديگر در قرآن آمده كه مقام صديقين را توصيف مي‌نمايد.
در آيه 69 سوره نساء خداوند مي‌فرمايد: «وَ مَنْ يُطِعِ اللّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولآئِكَ مَعَ الَّذينَ اَنْعَمَاللّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبييّنَ وَ الصِّدِّيقينَ وَ الشُّهَداءِ وَالصّالِحينَ وَ حَسُنَ أُولآئِكَ رَفيقا: و كسي كه خدا و پيامبر را اطاعت كند (در روز رستاخيز) همنشين كساني خواهد بود كه خدا نعمت خود را بر آن‌ها تمام كرده، از پيامبران و صديقان و شهداء و صالحان و آن‌ها رفيق‌هاي خوبي هستند».
«ذلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللّهِ وَ كَفي بِاللّهِ عَليما: اين موهبتي است از ناحيه خدا و كافي است كه او (از حال بندگان و نيات و اعمال آن‌ها) آگاه است.» (1)
در شأن نزول آيات فوق گفته شده يكي از صحابه پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله به نام ثوبان كه نسبت به حضرت محبت و علاقه شديدي داشت، روزي با حال پريشان خدمتش رسيد، پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله از سبب ناراحتي او سؤال نمود، در جواب عرض كرد، زماني كه از شما دور مي‌شوم و شما را نمي‌بينم، ناراحت مي‌شوم، امروز در اين فكر فرو رفته بودم كه فرداي قيامت اگر من اهل بهشت باشم، مسلما در مقام و جايگاه شما نخواهم بود و بنابراين شما را هرگز نخواهم ديد و اگر اهل بهشت نباشم كه
1- 70 / نساء .
بررسي صدّيقين در قرآن كريم (159)
تكليفم روشن است و بنابراين در هر حال از درك حضور شما محروم خواهم شد با اين حال چرا افسرده نباشم.
اين‌جا بود كه آيه‌هاي فوق نازل شده و به اين گونه اشخاص بشارت داد كه افراد مطيع پروردگار در بهشت نزد همنشين پيامبران و برگزيدگان خدا خواهند بود، سپس پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود به خدا سوگند ايمان مسلماني كامل نمي‌شود مگر اينكه مرا از خود و پدر و مادر و همه بستگان بيشتر دوست دارد و در برابر گفتار من تسليم باشد. (1)
در اين آيه يكي ديگر از افتخارات كساني كه مطيع فرمان خدا و پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله باشند بيان شده و در حقيقت امتيازاتي را كه در آيات قبل گذشت، تكميل مي‌كند و آن همنشيني با كساني است كه خداوند،

نعمت خـود را بر آن‌هـا تمـام كـرده است «وَ مَنْ يُطِعِ اللّهَ وَ الرَّسُولَ فَـأُولآئِكَ مَـعَ الَّذيـنَ اَنْعَـمَ اللّهُ عَلَيْهِمْ...»
و همان‌طور كه در سوره حمد بيان شده است كساني كه مشمول اين نعمتند همواره در جاده مستقيم گام برمي‌دارند و كوچك‌ترين انحراف و گمراهي ندارند، «صِراطَ الَّذينَ اَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ»، سپس در توضيح اين جملـه و بيـان كسـاني كه خـداونـد نعمت خويش را بر آن‌ها تمام كرده است اشـاره به چهـار طـايفـه مي‌كند، كه در واقع اركان چهـارگـانـه ايـن مـوضـوع هستنـد.
1 ـ انبياء و فرستادگان مخصوص پروردگار كه نخستين گام را براي هـدايـت و رهبـري مـردم و دعـوت به صـراط مستقيم برمي‌دارند. (مِـنَ النَّبيّـنَ)
1- مكارم، «تفسير نمونه»، 3/459 .
(160) صداقت و سيماي صادقين
2 ـ راستگويان كساني كه هم در سخن راست مي‌گويند و هم با عمل و كردار صدق گفتار خود را اثبات مي‌كنند و نشان مي‌دهند كه مدعي ايمـان نيستنـد بلكـه به راستـي به فرمان‌هاي الهـي ايمـان دارند (وَ الصِّـدّيقيـنَ)
از اين تعبير روشن مي‌شود كه بعد از مقام نبوت، مقامي والاتر از مقام صدق و راستي نيست نه تنها راستي در گفتار بلكه راستي در عمل و كردار كه شامل امانت و اخلاص نيز مي‌گردد، زيرا امانت همان صداقت در عمل است همان‌طور كه راستگويي امانت در گفتار است و در مقابل آن هيچ صفت زشتي بعد از كفر بدتر از دروغ و نفاق و خيانت در سخن و عمل نيست.
در بعضي از روايات صِدّيق به علي عليه‌السلام و امامان اهل بيت عليهم‌السلام تفسير شده است و همان‌طور كه گفته شده اين گونه تفسيرها بيان مصداق روشـن و عـالي آيـات است و معنـي انحصـار را نمي‌رسـانـد.
3 ـ شهداء و كشته‌شدگان در راه هدف و عقيده پاك الهي و يا افراد برجسته‌اي كـه روز قيـامت شـاهـد و گواه اعمال انسان‌ها هستنـد. (وَ الشُّهَـداءِ)
4 ـ صالحان و افراد شايسته و برجسته‌اي كه با انجام كارهاي مثبت و سازنده و مفيد و پيروي از اوامر انبياء به مقامات برجسته‌اي نائل شـده‌اند. (وَالصّالِحينَ)
بررسي صدّيقين در قرآن كريم (161)
به همين جهت در روايات ما صالحين تفسير به ياران برگزيده ائمه شـده است و اين نيـز همـانـنـد آن‌چه درباره صديقين گذشت از قبيـل بيـان

فرد شاخص است.
نكته‌اي كه در اين‌جا يادآوري آن لازم است اين است كه ذكر اين مراحل چهارگانه ممكن است اشاره به اين معني باشد كه براي ساختن يك جامعه انساني سالم و شايسته نخست بايد رهبران به حق و انبياء وارد ميدان شوند و به دنبال آن‌ها مبلغان صدّيق كه قول و عمل آن‌ها با يكديگر هماهنگ است و اهداف آن‌ها را در همه‌جا پخش مي‌كنند و به دنبال اين دوران سازندگي فكري، جمعي در برابر عناصر آلوده و آن‌هايي كه موانع راه حقند وارد شوند و قرباني مي‌دهند و شهيد مي‌گردند و محصول اين كوشش‌ها و تلاش‌ها به وجود آمدن صالحان و اجتماعي پاك و شايسته است و روشن است كه صالحان نيز براي روشن نگاه داشتن مشعل حق نسبت به نسل‌هاي آينده همين وظايف سه‌گانه را انجــام خواهند داد، رهبــري كنند، تبليــغ نمــايند و قرباني دهند. (1)
ضمنا از آيات فوق اين حقيقت به روشني قابل استفاده مي‌شود كه موضوع معاشران خوب و همنشين‌هاي باارزش به قدري با اهميت است كه حتي در عالم آخرت براي تكميل نعمت‌هاي بهشتي اين نعمت بزرگ به مطيعان ارزاني مي‌گردد و آن‌ها علاوه بر همه افتخارات، همنشيناني
1- مكارم، «تفسير نمونه»، 3/460 و 461 .
(162) صداقت و سيماي صادقين
همچون پيــامبـران و صـدّيقان و شهيدان و صالحان خواهند داشت. (1)
همچنين خداوند در سوره حديد مي‌فرمايد: «وَ الَّذينَ امَنُـوا بِاللّهِ وَ رُسُلِهِ اوُلئِكَ هُمُ الصِّـدّيقُونَ وَ الشُّهَـداءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ اَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ وَالَّذينَ‌كَفَروُا وَ كَذَّبُوا بِاياتِنا اوُلئِكَ اَصْحابُ الْجَحيمِ: كساني كه به خدا و رسولانش ايمان آوردند آن‌ها صديقين و شهداء نزد پروردگارشان هستند، بر آن‌هاست پاداش (اعمالشان) و نور (ايمانشان) و كساني كه كــافــر شــدنــد و آيــات ما را تكـذيـب كردند اصحاب دوزخند.» (2)
در اين آيه خداوند مؤمنان راستين را به دو وصف توصيف مي‌كند نخست وصف صدّيق و ديگري شهيد و اين نشان مي‌دهد كه منظور از مؤمنان در آيه موردبحث مقام بالايي از ايمان است، والا يك مؤمن عادي چگونه مي‌تواند اين دو وصف را به خــود اختصــاص دهـد. (3)
در قاموس چنين آمده از اين آيه برمي‌آيد كه صديقون و شهداء هر دو يك صنف‌اند، آن‌ها صدّيق‌اند به اعتبار آن‌كه دروغ و خلاف را در اقوال و اعمالشان مدخلي نيست و شهدايند به اعتبار گواه بودنشان، گرچه پيامبران نيز صدّيق و شهيدند، ولي چون اين دو وصف منحصر به آن‌ها نيست، بايد گفت مراد از اين دو گروه انبياء و اوصيايند. انبياء داراي هرسه وصف نبوت، صدّيق و شهيدند ولي اوصياء فقط دو وصف اخير را دارند وَالصّالِحينَ نيز پيــروان مخصــوص آن‌هامي‌باشند. (4)

1- مكارم، «تفسير نمونه»، 3/462 .
2- 19 / حديد .
3- مكارم، «تفسير نمونه»، 23/350 .
4- قرشي، «قاموس»، 4/118 .
بررسي صدّيقين در قرآن كريم (163)
در اصــول كــافــي از حضــرت بــاقــر عليه‌السلام نقــل شده كه نبي از مــاســت، صــدّيــق از ما است، شهدا و صالحين نيز از مــا هستنــد.
در تفسير برهان (1) نيز اين حديث نقل شده در تفسير مجمع البيان نيز چنين آمده ابوبصير روايت كرده است كه امام صادق عليه‌السلام به وي فرمودند: خداوند در قرآن شما را ياد كرده است سپس آيه «وَ مَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ...» را تلاوت نمودند و فرمودند نبي از ما است، صديقان و شهيدان ما و صالحان شماييد پس اهل صلاح باشيد همان‌طوري كه خــدا شمــا را صـالح ناميده است.(2) اين روايت در جلد هفتم بحــارالانـوار نيز آمده است.
1- البحراني، «تفسير البرهان»، 1/392 .
2- مجلسي، «بحارالانوار»، جلد هفتم (ترجمه) 29، مجمع البيان، 5/228 .
(164) صداقت و سيماي صادقين

فصل دهم: واژه صدق در قرآن کریم

10 ـ 1 ـ لسان صدق
10 ـ 2 ـ قدم صدق
10 ـ 3 ـ مقعد صدق
10 ـ 4 ـ مبوّا صدق
10 ـ 5 ـ وعده صدق
10 ـ 6 ـ مُدْخَل صدق و مُخْرَج صدق
(165)
(166)
قرآن كريم با سبك زيبا و دلنشين خود، تمام افعالي را كه واقعا نيكويند و به آن‌ها ـ به‌واسطه آن‌كه كتاب هدايت و تربيت است ـ عنايت خاصي دارد را اضافه به صدق مي‌كند مانند قدم صدق، مُبَوَّأَ صدق، مُخْـرَج صـدق، مُـدْخَـل صـدق، لِسـان صـدق، مَقْعَد صـدق. (1)
راغب در مفردات مي‌گويد هركاري كه از نظر ظاهر و باطن خوب و بدون نقص باشد به‌صدق تعبير مي‌شود و آن فعلي كه با آن وصف مي‌شـود به صـدق اضافه مي‌گردد. (2)
در مجمع البحرين آمده هر چيزي كه به صلاح و خير نسبت داده مي‌شود به آن صدق اضافه مي‌شود. (3)
علامه طباطبايي در تفسير الميزان در اين رابطه مي‌فرمايند وقتي چيزي را به صدق اضافه مي‌كنند براي دلالت بر آن است كه لوازم معني و آثـاري كه از آن شـيء مطلـوب است به راستي و از روي صداقت در آن وجود داشته باشد و آن شيء در هيچكدام از آثاري كه به لسان التـزامي خـود بـه آن دلالت دارد و بـه طـالبـان وعده مي‌دهد دروغ نمي‌گويد (4)
در ادامه اين مطلب درباره واژه‌هـايي كه اضافه به صـدق شـده‌انـد بحـث مي‌نمـاييم.
1- مكتب اسلام، شماره 12، «مسيح در قرآن»، 25 .
2- راغب، «مفردات»، 2/541 .
3- طريحي، «مجمع البحرين»، 5/595 .
4- طباطبايي، «ترجمه و تفسير الميزان»، 10/190 .

لسان صدق واژه‌اي است كه دوبار در قرآن به كار رفته و هر دو در مورد حضرت ابراهيم عليه‌السلام مي‌باشد. «وَ اجْعَلْ لي لِسانَ صِدْقٍ فِي‌الاخِرينَ» (1) «وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِيّا» (2)
حضرت ابراهيم عليه‌السلام به سخنان خويش وفا نمود و بر سر عقيده خويش با استقامت هرچه تمام‌تر باقي ماند، او همواره منادي توحيد بود و هرچند تمام اجتماع فاسد آن روز بر ضد او قيام كردند، اما او سرانجام تنها نماند پيروان فراواني در تمام قرون و اعصار پيدا كرد به طوري كه همه خداپرستان جهان به وجودش افتخار مي‌كنند. خداوند در سوره مريم مي‌فرمايد: هنگامي كه ابراهيم از آن بت‌پرستان و از آنچه غير از اللّه مي‌پرستيدند كناره‌گيري كرد و ما اسحق و بعد از اسحق فرزندش يعقوب را به او بخشيديم و هريك از آن‌ها را پيامبر بزرگي قرار داديم، ما به آن‌ها از رحمت خود بخشيديم و سرانجام براي اين پدر و فرزندانش نام نيك و زبان خير و مقام برجسته در ميان همه امت‌ها قرار داديم «وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِيّا» (3)
در تفسير مجمع البيان در تفسير اين آيه چنين آمده، اين آيه يعني و آن‌ها را در ميان مردم مورد احترام قرار داديم و نام نيكوي آنان را زبانزد خاص و عام كرديم و پيروان همه اديان ابراهيم و ذريّه او را دوست دارند و ثناخوان آن‌ها هستند. (1)
1- 84 / شعراء .
2- 50 / مريم .
3- 50 / مريم .
(168) صداقت و سيماي صادقين
علامه طباطبايي در تفسير اين آيه مي‌گويند كلمه لسان در اين آيه به معناي ذكر خير در مردم يا ذكر شر است و اگر به صدق اضافه شود معنايش ثناء جليل مردم و در واقع ثنايي است كه در آن دروغ نباشد و كلمه عالي به معناي رفيع است و معنايش اين است كه براي آنان ثناي جميلي راست و رفيع‌القدر قرار داديم. (2)
در تفسير نمونه نيز لسان به معني يادي است كه از انسان در ميان مردم مي‌شود و هنگامي‌كه آن را اضافه به صدق كنيم و لسان‌الصدق بگوييم به معني ياد خير و نام نيك و خاطره خوب در ميان مردم است و هنگامي كه با كلمه عليا كه به معني عالي و برجسته است ضميمه شود مفهومش اين خواهد بود كه خاطره بسيار خوب از كسي در ميان مردم بماند. (3)

در سوره شعراء دعاي حضرت ابراهيم عليه‌السلام در اين باره مطرح شده است كه مي‌فرمايد: «وَ اجْعَلْ لي لِسانَ صِدْقٍ فِي‌الاخِرينَ: خدايا براي من در ميان امت‌هاي آينده لسان صدق قرار ده.» (4)
ناگفته پيدا است ابراهيم نمي‌خواهد با اين تقاضا خواهش دل
1- طبرسي، «ترجمه تفسير مجمع البيان»، 15/176 .
2- طباطبايي، «ترجمه و تفسير الميزان»، 14/89 .
3- مكارم شيرازي، «تفسير نمونه»، 13/87 .
4- 84 / شعراء .
واژه صدق در قرآن كريم (169)
خويش را برآورد، بلكه هدفش اين است كه دشمنان نتوانند تاريخ زندگي او را كه فوق العاده انسان‌ساز بوده به بوته فراموشي بيفكنند و او را كه مي‌تواند الگويي براي مردم جهان باشد براي هميشه از خاطره‌ها محو كنند.
زيرا گرچه در آن زمان بت‌پرستان مي‌خواستند آن‌چنان ابراهيم و دودمانش از جامعه انساني طرد شوند كه كمترين اثر و خبري از آنان باقي نماند و براي هميشه فراموش شوند، اما به عكس خداوند به خاطر ايثارها و استقامتشان در اداي رسالتي كه برعهده داشتند آن‌چنان آن‌ها را بلندآوازه ساخت كه همواره بر زبان‌هاي مردم جهان قرار داشته و دارند و به عنوان اسوه و الگويي از خداشناسي و جهاد و پاكي و تقوا و مبارزه شناخته شده‌اند. (1)
البته علامه طباطبايي در تفسير اين آيه مي‌فرمايند: اضافه لسان بر كلمه صدق اضافه لامي است كه اختصاص را مي‌رساند، يعني زباني كه جز به راستي تكلم نمي‌كند اين است كه خداي تعالي در قرون آخر فرزندي به او دهد كه زبان صدق او باشد يعني لساني باشد مانند لسان خودش، كه منويات او را بگويد، همان‌طور كه زبان خود او از منوياتش سخن مي‌گويد پس برگشت معنا به اين است كه خداوند در قرون آخرالزمان كسي را مبعوث كند كه به دعوت وي قيام نمايد، مردم را به كيش و ملت او كه همان ملت توحيد است دعوت كند.
1- مكارم شيرازي، «تفسير نمونه»، 13/87 .
(170) صداقت و سيماي صادقين
و بنابراين آيه‌موردبحث در معناي‌آيه سوره صافات است كه بعد از ذكر ابراهيم عليه‌السلام مي‌فرمايد: «وَ تَرَكْنا عَلَيْهِ فِي‌الْاخِرينَ» (1) و اين‌جمله بعد از ذكر جمعي از انبياء عليه‌السلام نيز آمده مانند نوح و موسي و هارون و الياس و همچنين در سوره مريم بعد از ذكر زكريا و يحيي و عيسي و ابراهيم و موسي و هارون فرموده «وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِيّا» پس مقصود اين است كه دعوت اين بزرگواران بعد از رفتنشان نيز باقي بماند

و خدا رسولاني مانند خود ايشان به اين منظور مبعوث فرمايد بعضي از مفسرين گفته‌اند مراد به لسان صدق در آخرين، بعثت خاتم الانبياء صلوات اللّه عليه است از خود آن جناب هم روايت شده كه فرمود من دعاي پدر ابراهيم هستم و مؤيد اين قول آن است كه در چند جاي قرآن دين آن جناب را ملت ابراهيم خوانده است و در اين صورت معناي آيه همان معنايي‌مي‌شودكه خداي‌تعالي آن‌را از قول‌ابراهيم و اسماعيل عليه‌السلام موقع بناي كعبه حكايت كرده كه گفتند: «رَبَّنا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنا اُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ...» (2) تا آنجا كه عرضه مي‌دارند «رَبَّنا وَ ابْعَثْ فيهِمْ رَسُولاً مِنْهُمْ يَتْلُواعَلَيْهِمْ اياتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكّيهِمْ...» (3) (4)
پروردگارا در ميان فرزندان ما پيامبري مبعوث كن كه آيات تو را به آن‌ها بخواند و به آنان كتاب و حكمت بياموزد و آن‌ها را پاكيزه كند و رشد دهد.
1- 108 / صافات .
2- 128 / بقره .
3- 129 / بقره .
4- طباطبايي، «ترجمه تفسير الميزان»، 15/424 و 425 .
واژه صدق در قرآن كريم (171)
و اين تقاضا با ظهور پيامبر اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله تحقق يافت و ذكر خير ابراهيم از اين طريق در اين امت بزرگ تداوم گرفت. (1)
البته بعضي ديگر نيز مراد از لسان صدق در آخرين را ذكر جميل و ستايش نيكوي او تا قيامت را در نظر گرفته‌اند چنان‌چه در تفسير نمونه ذكر شده كه چنين بيان مي‌كند آيه «وَ اجْعَلْ لي لِسانَ صِدْقٍ فِي‌الاخِرينَ» به اين معنا است كه حضرت ابراهيم از خداوند مي‌خواهد كه آن‌چنان كن كه ياد من در خاطره‌ها بماند و خط و برنامه من در ميان آيندگان ادامه يابد، اسوه و الگويي باشم كه به من اقتدا كنند و پايه‌گذار مكتبي باشم كه به وسيله آن راه تو را بياموزند و در خط تو حركت كنند.
خداوند اين دعاي ابراهيم عليه‌السلام را نيز به اجابت رساند، همان‌گونه كه در سوره مريم فرموده «وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِيّا» ما براي ابراهيم و اسحق و يعقوب ذكر خير و لسان صدق برجسته و والايي قرار داديم. (2)
لسان به معناي ذكر خير و نام نيك و يا به معني زبان راستين در روايات نيز آمده است. اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايند: «وَ لِسانُ الصِّدْقِ يَجْعَلُهُ اللّهُ لِلْمَرْءِ فِي النّاسِ خَيْرٌ لَّهُ مِنَ الْمالِ يَرِثُهُ (يَأْكُلُهُ وَ يُورِثُهُ)». (نهج البلاغه)
زبان راستين يا نام نيكي كه خداوند براي كسي در ميان مردم قرار مي‌دهد از ثروت فراواني كه ديگران از او ارث ببرند بهتر است (از مالي كه هم خودش بهره گيرد و هم به ارث بگذارند بهتر است).

1- مكارم شيرازي، «تفسير نمونه»، 15/262 .
2- مكارم شيرازي، «تفسير نمونه»، 15/262 .
(172) صداقت و سيماي صادقين
اصولاً قطع نظر از جنبه‌هاي معنوي گاهي حسن شهرت در ميان مردم مي‌تواند براي انسان و فرزندانش سرمايه عظيمي گردد. (1)
البته لسان صدق در اين حديث به معناي زبان راستين نيز ترجمه شده است چنانچه در ترجمه و شرح نهج‌البلاغه اثر علامه محمّدتقي جعفــري در شــرح اين روايت، چنيــن آمــده است: مـوقعي كه خداوند به يك انسان زبان راستين در ميان مردم مي‌دهد، انعكاسش بــراي او بهتــر از مــالي است كه ديگــران از او ارث ببرند.
در واقع فايده زبان راستين كه در جامعه منعكس مي‌گردد بهتر از مالي است كه بي‌اختيار در دست وارث قرار مي‌گيرد مفاد جمله مورد تفسير فوق العاده سازنده و اصلاح كننده فرد و اجتماع است.
مالي كه بدون تحمل رنج و مشقت در اختيار فرد يا افرادي قرار مي‌گيرد دو حالت دارد: حالت اول: شخصي است كه مالي از خود به ارث مي‌گذارد و مي‌رود، هيچ نيتي و قصدي در اندوختن آن مال جز تملك خود آن مال نداشته است، مسلم است كه مال مزبور پس از گسيخته شدن ارتباط آن با صاحبش چيزي جامد است كه بالاخره مانند ديگر اشياء مستهلك مي‌گردد و از بين مي‌رود و مسئوليت آن به عهده كسي است كه آن را اندوخته و از خود به عنوان ماترك گذاشته و مسئوليتي ديگر برعهده بازماندگان آن شخص است كه از آن مال چه مي‌خواهند و در چه راهي آن را مصرف خواهند كرد.
1- مكارم شيرازي، «تفسير نمونه»، 13/87 .
واژه صدق در قرآن كريم (173)
حالت دوم: وقتي است كه شخصي كه مال را اندوخته است از راه كاملاً مشروع و محاسبه شده و به‌وسيله دسترنج و تحمل مشقت بوده و با اين نيت كه ضرورت زندگي خود را به وسيله آن مال تأمين و در صورت اضافي بودن بر ضرورت‌هاي زندگيش آن مازاد را در تأمين زنــدگي ديگــر افــراد و جــامعــه به كــار بينـدازد.
همچنين با فعاليت‌هاي عضوي و عضلاني مالي را به وجود آورده است كه مي‌تواند محصول مفيد براي جامعه داشته باشد، مسلم است كه چنين نيت و قصد انساني، با اين‌كه تغييري در نمود عيني مال وارد نمي‌آورد با عنوان باقيات صالحات موجب افزايش عظمت و اعتلاي شخصيت صاحب مال مي‌باشد، اما زبان راستين كه تجسمي عيني از اصول عاليه انساني است به هر حال صفا و نورانيتي در جوّ جامعه به وجود مي‌آورد كه در پيشبرد ارزش‌هاي تكاملي انساني كمك شاياني مي‌نمايد.

ما در دوران خود راستگوياني را ديده‌ايم كه با اين‌كه از نعمت دانش و معرفت حرفه‌اي برخوردار نبودند اما وجودشان به عنوان يك مربي، اشعه تربيت سازنده‌اي را در وابستگان و خويشاوندان و حتي بيگــانگــاني كه ارتباطي با آن‌ها داشته‌اند منتشر مي‌ساخته است. (1)

1- جعفري، «ترجمه و شرح نهج‌البلاغه»، 5/83 .

«...وَ بَشِّرِ الَّذينَ‌امَنُـواآ اَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ...: و كساني را كه ايمان‌آورده‌اندبشارت‌ده كه نزدپروردگار خود منزلتي‌صادقانه‌دارند.» (1)
در اين‌كه منظور از قدم صدق چيست؟ در ميان مفسران بحث است و نظرات مختلفي داده شده كه در ذيل آن‌ها را به طور مختصر بيان مي‌نمــاييــم.
در مجمع‌البيان آمده ازهري مي‌گويد: «اَلْقَدَمُ، اَلشَّئْيُ الَّذي تَقْدِمُهُ قُدّامَكَ لِيَكُونَ عُدَّةً لَكَ حَتّي تَقْدِمَ عَلَيْهِ: قدم چيزي است كه آن را پيش مي‌فــرستــي تا جان مايه و سرمايه تو باشد و تو بر آن وارد شوي.» (2)
از ابوعبيده و كسائي نقل شده كه عرب قدم به كسي مي‌گويد كه در نيكــي يا بــدي سبقــت گــرفتــه است. (3)
در تفسير الميزان آمده مراد از قدم صدق منزلت راستين است و آيه «في مَقْعَـدِ صِـدْقٍ عِنْـدَ مَليـكٍ مُقْتَدِرٍ» (4) نيز به همين معني اشاره دارد و در شرح قدم صدق بايد گفت به دنباله ايمان درجه و منزلتي در نزد خدا بوجود مي‌آيد، بنابراين صدق در ايمان مستلزم صدق منزلتي است كه به دنباله آن مي‌آيد، پس مؤمنين داراي منزلت راستينند زيرا داراي ايمان راستين بوده‌اند و بنابراين مراد از قدم همان مقام و منزلت است و اطلاق قدم به مقام و منزلت از باب كنايه است از آن رو كه اشغال مكان عادتا به وسيله قدم صورت مي‌گيرد، البته قدم در مورد ماديات به جاي جا و مكان و در مورد معنويات به جاي مقام و منزلت استعمال مي‌شود. در آيه فوق قدم به صدق اضافه شده و صدق يعني شأن و موقعيت راستين صاحب قــدم در حقيقت صــدق قــدم يعني قدمي كه منسوب است به صدق صاحب قــدم يا به اين معني كه چون صاحب قدم شخص راست و صــادقي است، قـدم نيز راست و صادق است.
1- 2 / يونس .
2- طبرسي، «مجمع البيان»، 6/88 .
3- همان مدرك .
4- 55 / قمر .
واژه صدق در قرآن كريم (175)
در اين‌جا معناي ديگري نيز براي صدق مي‌توان كرد و آن اين است كه مراد از صدق، طبيعت صدق باشد گويي كه صدق و كذب داراي قدمند. قدم صدق آن است كه ثابت مي‌ماند و از بين نمي‌رود. (1)
در تفسير نمونه نيز سه تفسير براي اين آيه ذكر شده نخست اين‌كه قدم صدق اشاره به آن است كه ايمان سابقه فطري دارد و در حقيقت مؤمنان

با ابراز ايمان، مقتضاي فطرت خود را تصديق و تأكيد كرده‌اند، زيرا يكي از معاني قدم، سابقه است چنان‌كه مي‌گويند «لِفُلانٍ قَدَمٌ فِي‌الاِْسْلامِ يا قَدَمٌ فِي‌الْحَرْبِ يعني فلانكس در اسلام يا در جنگ و مبارزه سابقه دارد.
دوم اين‌كه اشاره به مسأله معاد و نعمت‌هاي آخرت باشد زيرا يكي از معاني قدم مقام و منزلت است به تناسب اين‌كه انسان با پاي خود به منزلگاهش وارد مي‌شود، يعني براي افراد باايمان مقام و منزلت ثابت و مسلمي در پيشگاه خدا است كه هيچ‌چيز نمي‌تواند آن را تغيير دهد و دگرگون سازد.
1- طباطبايي، «تفسير الميزان»، 10/12 و 11 .
(176) صداقت و سيماي صادقين
سوم اين‌كه قدم به معني پيشوا و رهبر است، يعني براي مؤمنان پيشوا و رهبري صادق فرستاده شده است. روايات متعددي كه در تفاسير شيعه و اهل تسنن در ذيل اين آيه وارد شده و قدم صدق را به شخص پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله يا ولايت علي عليه‌السلام تفسير كرده است مؤيد همين معني است. (1) محتمل است منظور از قدم صدق خود اعمال صالح باشد كه در پيشگاه خدا براي آن‌ها و به كوشش و تلاش آن‌ها ذخيره شده است نه پاداش آن اعمال. (2)
در دعاها نيز قدم صدق آمده چنان‌چه در زيارت عاشورا در دو مورد طلب قدم صدق از خداوند مي‌نمائيم: «فَأسْئَلُ اللّه اَنْ يُثَبِّتَ لي عِنْدَكُم قَدَمَ صِدْقٍ فِي الدُّنْيا وَ الاْخِرَةِ».
و در آخر دعا مي‌خوانيم: «اَللّهُمَّ ارْزُقْني شَفاعَةَ الْحُسَيْنِ يَوْمَ الْوُرُودِ وَ ثَبِّتْ لي قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ وَ اَصْحابِ الْحُسَيْنِ الَّذينَ بَذَلُوا مُهَجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ عليه‌السلام ».
1- مكارم شيرازي، «تفسير نمونه»، 8/216 .
2- مكتب اسلام، سال 34، ش 12، راستي در فضيلت، 26 .
واژه صدق در قرآن كريم (177)

در سوره قمر خداوند مي‌فرمايد: «في مَقْعَـدِ صِـدْقٍ عِنْـدَ مَليـكٍ مُقْتَدِرٍ»(1) در اين آيه توضيح بيشتر براي جايگاه متقين داده و مي‌فرمـايد آن‌ها در جايگاه صدق و حق و راستي نزد خداوند مالك قادر قـرار دارنـد.
كلمه مقعد به معناي مجلس است... و مراد به كلمه صدق راستي عمل و ايمان متقين (و يا راستگويي متقين در عمل و در دعوي ايمان است) بنابراين اضافه شدن كلمه مقعد بر كلمه صدق از اين بابت است كه ميان مجلس آنان و صدق و عمل و ايمانشان رابطه‌اي هست. ممكن هم هست مراد به صدق در اين‌جا اين باشد كه مقام متقين و هرچه در آن مقام دارند صدقي است خالص و نياميخته با كذب حضوري است نياميخته با غيبت، قربي است كه بعدي ندارد، نعمتي است كه نقمت با آن نيست، سروري است كه غمي با آن نمي‌باشد و بقايي است كه فنايي با آن نيست. (2) در واقع جايگاه پرهيزكاران جايگاهي صدق است و هيچگونه باطل و بيهودگي در آن راه ندارد سراسر حق است و تمام وعده‌هاي خداوند درباره بهشت در آن جا عينيت مي‌يابد و صدق آن‌ها آشكار مي‌شود. (3)
در تفسير صافي مقعد صدق را مقام حق مكاني كه مورد رضايت خداوند است و هيچگونه لغو و گنـاهي در آن نيست تفسيـر نموده. (1)
1- 55 / قمر .
2- طباطبايي، «تفسير الميزان»، 19 .
3- مكارم شيرازي، «تفسير نمونه»، 23/80 .
(178) صداقت و سيماي صادقين
در تفسير مجمع البيان نيز مقعد صدق به معني مجلس حقي كه بيهودگي و اتهام گناه در آن نيست ترجمه شده البته علاوه بر آن نظرات ديگر نيز مطرح شده از جمله آن‌كه بعضي مي‌گويند منظور توصيف بر صدق است يعني مي‌فرمايد براي آنكه آنجا مقام بلند و پسنديده است و بعضي مي‌گويند براي دوام نعمت است در آن جا و بعضي گفته‌اند براي آنكه خداوند وعده راست داد به اولياء خودش كه در (عِنْدَ مَليكٍ مُقْتَدِرٍ) نزد خداي سبحان مي‌باشند و مقصود قرب مكاني نيست و خداوند اجل و اعلاي از مكان است بلكه مراد اين است كه ايشان در كنف او و پناه او و كفايت اويند چونكه به ايشان انواع مرحمت و فضل خـداونـد سبحـان مي‌رسـد. (2)
به هرحال ويژگي ديگري كه اين جايگاه دارد اين است كه در جوار و قرب خدا است، همان چيزي كه از كلمه عِنْدَ (نزد) استفاده مي‌شود كه اشاره به نهايت قرب و نزديكي و معنوي است نه جسماني، آن هم نسبت به

خداوندي كه هم مالك است و هم قادر، هرگونه نعمت و موهبتي در قبضه قدرت و در فرمان حكومت و مالكيت او است و به همين دليل در پذيرايي اين ميهمانان گرامي فروگذار نخواهد كرد و تنها خودش مي‌داند چه مواهبي براي آن‌ها آماده ساخته است. قابل توجه اين‌كه در اين دو آيه كه سخن از مواهب و پاداش‌هاي بهشتيان است نخست از مواهب مادي آن‌ها كه باغ‌هاي وسيع و نهرهاي جاري است سخن مي‌گويد، سپس از پاداش بزرگ معنوي آن‌ها كه حضور در پيشگاه قرب مَليكٍ مُقْتَدِرٍ است سخن به ميان آورده و انسان را مرحله آماده مي‌كند و روح او را به پرواز درآورده و در شور و نشاط فرو مي‌برد، به خصوص كه تعبيراتي همچون مَليـك و مُقْتَدِر و نيز مَقْعَد صِدْق همگي دلالت بر دوام و بقاي اين حضور و قرب معنوي دارد.

1- فيض كاشاني، «تفسير الصافي»، 4/262 .

2- طبرسي، «تفسير مجمع البيان»، 24/52 .

واژه صدق در قرآن كريم (179)

در كتاب ثواب الاعمال آمده كه ابونعيم از جابر روايت كرده گفت روزي در بين آن‌كه رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله در مسجد مدينه (نشسته) بود بعضي از اصحابش سخن از بهشت به ميان آوردند، رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود اي ابادجانه مگر متوجه نشده‌اي كه هركس ما را دوست بدارد و با محبت ما آزمايش شده باشد خداي تعالي او را با ما محشور خواهد كـــرد آن‌گـــاه ايـــن آيــه را تــلاوت فــرمـــود (في مَقْعَـدِ صِـدْقٍ عِنْـــدَ مَليـــكٍ مُقْتَــدِرٍ).

در كتاب روح المعاني در ذيل جمله مقعد صدق آمده كه امام جعفرالصادق عليه‌السلام در اين بــاره فــرمــوده معنــاي اين‌كه خداي تعالي در اين آيه مكان و مجلس را با كلمه «صدق» ستــوده است كــه در آن مجلس به جــز اهــل صدق كسي نخواهد نشست. (1)

1- طباطبايي، «تفسير الميزان»، 19 .

(180) صداقت و سيماي صادقين

مُبَوَّأ صِدْق

خداوند در سوره يونس مي‌فرمايد: «وَ لَقَـدْ بَـوَّأْنا بَنـيآ اِسْراآئيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ».(1) خداوند در اين آيه حال بني‌اسرائيل را پس از هلاكت فرعون بيان مي‌فرمايد و با اين جمله از نعمت‌هايي كه پس از نجات آن‌ها و نابودي دشمنانشان بدان‌ها داده است ياد مي‌كند و مي‌فرمايد ما در جاي شايسته و مناسبي آن‌ها را جاي داديم كه منظور سرزمين شام و بيت‌المقدس مي‌باشد و اينكه آن را جايگاه صدق ناميده است بدين مناسبت بوده كه برتري و فضيلت آنجا بر ساير جايگاه‌ها چون برتري و فضيلت صدق و راستي بر دروغ و نادرستي است.(2) بنابراين عبارت مُبَوَّأ صِدْق دلالت بر آن دارد كه خدا به بني‌اسرائيل منزلگاهي داده بود كه همه منظورهايي كه انسان از يك مسكن دارد مثل خوبي آب و هوا و زمين پربركت و وفور نعمت و استقرار و آرامش و چيزهايي ديگر در آنجا يافت مي‌شد، اين جايگاه نواحي بيت المقدس و شام بود كه خدا بني‌اسرائيل را در آنجا مسكن داد و آن نـواحـي را سـرزميـن مقـدس و مبـارك نـاميـد. (3)

البته تعبير مُبَوَّأ صِدْق (منزلگاه راستين) ممكن است اشاره به اين باشد كه خداوند به وعده خود نسبت به بني‌اسرائيل وفا كرد و آن‌ها را به سرزمين موعود بازگرداند و يا اينكه سرزمين صدق اشاره به پاكي و نيكي اين سرزمين است و به همين جهت تناسب با سرزمين شام و فلسطين دارد كه منزلگاه انبياء و پيامبران الهي بود.

1- 93 / يونس .

2- طبرسي، «ترجمه تفسير مجمع البيان»، 11/353 .

3- طبـاطبـايي، «تفسيـر الميـزان»، 10/190 .

واژه صدق در قرآن كريم (181)

اين مطلب در تفسير صافي نيز بيان شده است. البته در همه تفاسير آمده كه گروهي نيز احتمال داده‌اند كه منظور سرزمين مصر باشد زيرا همان‌گونه كه قرآن در سوره دخان مي‌گويد پس از نابودي فرعونيان باغ‌ها و چشمه‌ها و سرزمين‌ها و قصرها و نعمت‌هايي از آن‌ها به جاي ماند و آن‌هارا به‌گروه ديگري يعني بني‌اسرائيل داديم (25 تا28/دخان) و نيز همين مضمون در سوره شعراء آيه 57 تا 59 آمده و در آخر آن مي‌خوانيم «وَ اَوْرَثْناها بَني اِسْرائِيلَ...: ما اين باغ‌ها و چشمه‌ها و گنج‌ها و قصرها را به بني اسرائيل داديم....» از اين آيات برمي‌آيد كه بني اسرائيل قبل از هجرت به سرزمين شام، مدتي در مصر ماندند و از بركات آن سرزمين پربار بهره گرفتند. (1)

1- مكارم شيرازي، «تفسير نمونه»، 8/379 .

وَعْدَالصِّدْق

خـداونـد مي‌فـرمـايد: «وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذي كانُوا يُوعَدوُنَ: اين وعـده صـدقـي اسـت كه پيـوسته به آن‌هـا داده شده است». (1)
يعني خداوند با اين كلام خود (به اهل بهشت) وعده مي‌دهد، وعده‌اي صدق، كه تاكنون به زبان انبياء و رسل وعده داده مي‌شوند. (2)
و يا در سوره زمر مي‌فرمايد: «وَ قالُوا الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذي صَدَقَنا وَعْدَهُ وَ اَوْرَثَنَا الاَْرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشاءُ فَنِعْمَ اَجْرُ الْعامِلينَ: (مؤمنان به بهشت درآيند) و گويند ستايش خدايي را كه وعده لطف و رحمتش را بر ما محقـق فـرمـود ما را وارث همه سرزمين بهشت گردانيد تا هر جاي آن بخـواهيـم منـزل گزينيم (بلي آن روز) پاداش نيكوكاران بسيـار نيكـو خـواهـد بـود.» (3)

«وَ قُلْ رَبِّ اَدْخِلْني مُـدْخَـلَ صِدْقٍ وَ اَخْرِجْني مُخْرَجَصِدْقٍ وَاجْعَلْ لي مِـنْ لَـدُنْـكَ سُلْطـانـا نَصيرا.» (4)
در اين آيه شريفه پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله مأمور است كه از خداوند بخواهد تا براي او آغاز و انجام هر كاري را صدق قرار دهد.
بررسي بيشتر اين آيه در فصل چهاردهم، صداقت پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله خـــواهـــد آمـــد. انشاءاللّه
1- 16 / احقاف .
2- طباطبائي، «ترجمه تفسير الميزان»، 18/324 .
3- 74 / زمر .
4- 80 / اسراء .

(185)
(186)
مسأله رؤيا و خواب ديدن هميشه از مسائلي بوده است كه فكر افراد عــادي و دانشمنــدان را از جهــات مختلفي به خود جلب كرده است.
اين صحنه‌هاي زشت و زيبا، وحشتناك و دلپذير، سرورآفرين و غم‌انگيز كه انسان در خواب مي‌بيند چيست؟ آيا اين‌ها مربوط به گذشته است كه در اعماق روح انسان لانه كرده و يا تغييرات و تبديلاتي خودنمايي مي‌كنند و يا مربوط به آينده است كه به‌وسيله دستگاه گيرنده حساس روح آدمي از طريق ارتباط مرموزي از حوادث آينده عكسبرداري مي‌نمايد و يا انواع و اقسام مختلفي دارد كه بعضي مربوط به گذشته و بعضي مربوط به آينده و قسمتي نتيجه تمايلات و خواسته‌هاي ارضاء نشده است.
قرآن در آيات متعددي صراحت دارد كه حداقل، پاره‌اي از خواب‌ها انعكاسي از دور يا آينده‌اي نزديك است در داستان خواب يوسف و همچنين داستان خواب زندانيان كه در آيه 36 سوره يوسف و داستان خواب عزيز مصر كه در آيه 43 همان سوره آمده به چند نمونه خواب برخورد مي‌كنيم كه همه آن‌ها از حوادث آينده پرده برداشته است، بعضي از اين حوادث نسبتا دور مانند خواب يوسف كه مي‌گويند بعد از چهل سال به تحقــق پيــوســت و بعضــي در آينده نزديك‌تر مانند خـواب عــزيــز مصــر و هم‌بندهاي يوسف كه بـــه وقــوع پيـوست.
در غير اين سوره اشاره به خواب‌هاي تعبيردار ديگري نيز شده مانند رؤياي پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله كه در سوره فتح به آن اشاره شده و خواب ابراهيم عليه‌السلام كه در سوره صافات آمده، اين خواب هم فرمان الهي بود و هم تعبير داشت. (1)
نگاهي بر رؤياي صادقه (187)
در روايتي از پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله چنين مي‌خوانيم: «اَلرُّؤْيا ثَلاثَةٌ بُشْري مِنَ اللّهِ وَ تَحْزينٌ مِنَ الشَّيْطانِ وَالَّذي يُحَدِّثُ بِهِ الاِْنْسانُ نَفْسَهُ فَيَراهُ في مَنامِه،» خواب و رويا سه گونه است گاهي بشارتي از ناحيه خداوند است، گاه وسيله غم و اندوه از سوي شيطان و گاه مسائلي است كه انسان در فكـــر خـــود مي‌پــرورانــد و آن را در خـــواب مي‌بينــد.
روشن است كه خواب‌هاي شيطاني چيزي نيست كه تعبير داشته باشد اما خواب‌هاي رحماني كه جنبه بشارت دارد حتما بايد خوابي بــاشــد كــه از حــادثـه مسرت بخش در آينده پرده بردارد. (2)
فلاسفه روحي مي‌گويند كه خواب و رؤيا برچند قسم است:

1 ـ خواب‌هاي مربوط به گـذشتـه زنـدگـي و اميـال و آرزوها كه بخـش مهمـي از خـواب‌هاي انسـان را تشكيـل مي‌دهـد.
2 ـ خواب‌هاي پريشان و نامفهوم كه معلول فعاليت توهم خيال است (اگـرچـه ممكن است انگيـزه‌هاي روانـي داشتـه بـاشـد).
3 ـ خواب‌هايي كه مربوط به آينده است و از آن گـواهي مي‌دهـد.
شك نيست كه خواب‌هاي مربوط به زندگي گذشته و جان گرفتن و تجسـم صحنه‌هايي كه انسـان در طول زندگـي خود ديـده است تعبير خاصي ندارند، همچنين خواب‌هاي پريشان و به اصطلاح
1- مكارم شيرازي، «تفسير نمونه»، 9/311 .
2- مكارم شيرازي، «تفسير نمونه»، 9/312 .
(188) صداقت و سيماي صادقين
(اَضْغاثُ اَحْلامٍ) كه نتيجه افكار پريشان و همانند افكاري است كه انسان در حال تب و هذيان پيدا مي‌كند نيز تعبير خاصي نسبت به مسائل آينده زندگي نمي‌تواند داشته باشد اگرچه روانشناسان و روانكاوان از آن‌ها به عنوان دريچه‌اي براي دست يافتن به ضمير ناآگاه بشري استفاده كرده و آن‌ها را كليدي براي درمان بيماري‌هاي رواني مي‌دانند، بنابراين تعبير خواب آن‌ها براي كشف اسرار روان و سرچشمه بيماري‌ها است نه براي كشف حوادث آينده زندگي. (1)
اما خواب‌هاي مربوط به آينده نيز داراي دو شعبه است، قسمتي خواب‌هاي صريح و روشن مي‌باشند كه به هيچ وجه تعبيري نمي‌خواهند و گاهي بدون كمترين تفاوتي با نهايت تعجب در آينده دور يا نـزديـك تحقـق مي‌پـذيـرد مي‌باشد، دوم خواب‌هايي است كه در عين حكايت از حوادث آينده بر اثر عوامل خاص ذهني و روحـي تغيير شكـل يافته و نيازمند به تعبيـر است.
براي هريك از اين خواب‌ها نمونه‌هاي زيادي وجود دارد كه همه آن‌ها را نمي‌توان انكار كرد، نه تنها در منابع مذهبي و كتب تاريخي نمـونـه‌هايي از آن ذكـر شـده بلكـه در زنـدگـي خصـوصـي خـود مـا يـا كسـاني كه مي‌شناسم مكرر رخ داده است به اندازه‌اي كه هرگز نمي‌تـوان همه را معلول تصادف دانست. (2)
1- مكارم شيرازي، «تفسير نمونه»، 9/314 .
2- مكارم شيرازي، «تفسير نمونه»، 9/315 .
نگاهي بر رؤياي صادقه (189)
سخن لطيفي از مرحوم بوعلي رسيده است كه اگر كسي در گفتار و نوشتار و به طور كلي در همه بخش‌هاي سنت و سيرتش راستگو باشد، خـواب‌هـاي راسـت مي‌بيند.
روح انسان دروغگو مانند چشم اَحول است و حقيقت را درست نمي‌بيند،

در عالم رويا حقيقت را به انسان نشان مي‌دهند، ولي كساني كه در بيداري خيال‌پرداز و پرحرفند و مرز حلال و حرام را نمي‌شناسند سرانجام به رؤياهايي مي‌رسند كه معبر را از تعبير عاجز مي‌كند و به اَضْغاثُ اَحْلامٍ مرسوم شده است.
ولي روح انسان مستقيم و راستگو صادق است و روح صادق هنگامي كه سخن مي‌گويد درست مي‌گويد و اين نشانه اين است كه درست مي‌بيند، بنابراين چنين كسي هم صدق خبري دارد و هم صِدْق مُخْبَري دارد يعني هم درست مي‌بيند و هم درست خبر مي‌دهد و هم واقع مي‌شود، چون او آن‌چه را كه بايد اتفاق بيفتد ديده و درست ديده است، بنابراين ما اگر بخواهيم ببينيم كه راستگو هستيم يا نه راه‌هايي دارد كه يكي از آن‌ها بررسي خواب‌هايمان است. (1)
در ادامه به بررسي رؤياهاي صادقه‌اي كه در قرآن مطرح شده است مي‌پردازيم.
در آيات ابتداي سوره يوسف مي‌خوانيم كه يعقوب علاوه بر آن كه فرزندش يوسف را از بازگو كردن خواب خود به برادران برحذر داشت
1- جوادي آملي، «تفسير موضوعي قرآن كريم»، 11/248 .
(190) صداقت و سيماي صادقين
جواب را به طور اجمالي براي او تعبير كرد و به او گفت تو برگزيده خدا خواهي شد و تعبير خواب به تو خواهد آموخت و نعمتش را بر تو و آل يعقوب تمام خواهد كرد.
دلالت خواب يوسف بر اينكه او در آينده به مقام‌هاي بزرگ معنوي و مادي خواهد رسيد كاملاً قابل درك است ولي اين سؤال پيش مي‌آيد كه مسأله آگاهي يوسف از تعبير خواب در آينده چگونه از رؤياي يوسف براي يعقوب كشف شد؟ آيا اين خبر تصادفي بود كه يعقوب به يوسف داد و كاري به خواب او نداشت و يا آن را از همان خواب يوسف كشف كرد؟
ظاهر اين است كه يعقوب اين مسأله را از خواب يوسف فهميد و اين ممكن است از يكي از دو راه بوده باشد نخست اينكه يوسف در آن سن و سال كم اين خواب را به‌طور خصوصي و دور از چشم برادران براي پدر نقل كرد چراكه پدر به او توصيه كرد در كتمان آن بكوشد و اين نشان مي‌دهد كه يوسف نيز از خواب خود احساس خاصي داشت آن را در جمع مطرح نكرد، وجود چنين احساسي در كودك كم سن و سالي مانند يوسف دليل بر اين است كه او يك نوع آمادگي روحي براي كشف تعبير خواب دارد و پدر احساس كرد با پرورش اين آمادگي او در آينده آگاهي وسيعي در اين زمينه پيدا خواهد كرد.
ديگر اينكه ارتباط پيامبران با عالم غيب از چند طريق بوده است گاهي از طريق الهامات قلبي، گاهي از طريق نزول فرشته وحي و گاه از طريق

خواب، گرچه يوسف در آن زمان، هنوز به مقام نبوت نرسيده بود
نگاهي بر رؤياي صادقه (191)
اما وقوع چنين خواب معني‌داري براي يوسف نشان مي‌داد كه او در آينده از اين طريق با عالم غيب ارتباط خواهد گرفت و طبعا بايد تعبير و مفهـوم خـواب را بـدانـد تـا بتـواند چنين رابطه‌اي داشته باشد. (1)
مورد ديگري كه در قرآن رويايي صادقه مطرح مي‌شود رؤياي صادقه پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله بود به اين ترتيب كه پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله در مدينه خوابي ديد كه به اتفاق يارانش براي انجام مناسك عمره وارد مكه مي‌شوند و اين خواب را براي ياران بيان كرد، همگي شاد و خوشحال شدند اما چون جمعي تصور مي‌كردند كه تعبير و تحقق اين خواب در همان سال واقع خواهد شد، هنگامي كه مشركان راه ورود به مكه را در حُدَيْبِيَّة به روي آن‌ها بستند گرفتار شك و ترديد شدند كه مگر رؤياي پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله هم ممكن است نادرست از آب درآيد؟ مگر بنا نبود ما به زيارت خانه خدا مشرف شويم؟ پس چه شد اين وعده و كجا رفت آن خواب رحماني؟
پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله در پاسخ به اين سؤال فرمود: مگر من به شما گفتم اين رويـا همين امسـال تحقـق خـواهـد يـافـت؟ و آيه ذيل در همين رابطه در طريق بازگشت به مدينه نازل شد و تأكيد كرد كه اين رؤياي صادقه بوده و چنين مسأله حتمي و قطعي و انجام شدني است.
«لَقَدْ صَدَقَ اللّهُ رَسُولَهُ الرُّءْيا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرامَ اِنْ شاءَ اللّهُ امِنينَ مُحَلِّقينَ رُؤُسَكُـمْ وَ مُقَصِّـرينَ لا تَخافُونَ فَعَلِـمَ مـا لَـمْ تَعْلَمـوُا فَجَعَـلَ مِـنْ دوُنِ ذلِـكَ فَتْحـا قَريبا.» (1)
1- مكارم شيرازي، «تفسير نمونه»، 9/318 و 317 .
(192) صداقت و سيماي صادقين
خداوند آنچه را به پيامبرش در عالم خواب نشان داده راست بود، به طور قطع همه شما به خواست خدا وارد مسجد الحرام مي‌شويد در نهايت امنيت و در حالي كه سرهاي خود را تراشيده، يا ناخن‌هاي خود را كوتاه كرده و از هيچ‌كس ترس و وحشتي نداريد، ولي خداوند چيزهايي مي‌دانست كه شما نمي‌دانستيد (و در اين تأخير حكمتي بود) و قبـل از آن فتـح نـزديكـي (براي شما) قرار داد.
مورد ديگري كه در قرآن رؤياي صادقه مطرح‌مي‌شود در مورد حضرت ابراهيم عليه‌السلام است كه در سوره صافات مي‌فرمايد: «قالَ يا بُنَيَّ اِنّي اَري فِي الْمَنامِ اَنّي اَذْبَحُكَ فَانْظُرْ ماذا تَري: ابراهيم به اسماعيل گفت فرزندم من در خواب ديدم كه بايد تو را ذبح كنم.»
در ادامه‌آيه مي‌فرمايد: «قالَ يا اَبَتِ‌افْعَلْ ما تُؤْمَرُ سَتَجِدُني اِنْشاءَاللّهُ مِنَ‌الصّابِرينَ» (2) فرزند كه نسخه‌اي از وجود ايثارگر پدر بود، با آغوش باز

و از روَي طيب خاطر از اين فرمان الهي استقبال كرد و با صراحت و قـاطعيـت گفـت پدرم هر دستوري به تو داده شد اجرا كن كه به خواست خـدا مـرا از صـابران خـواهـي يافت.
فَلَمّـا اَسْلَمـا وَ تَلَّـهُ لِلْجَبينِ. وَ نـادَيْنـاهُ اَنْ يـا اِبْـراهيمُ. قَدْ صَدَّقْتَ الرُّءْيا اِنّا كَذلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنينَ: پس هنگامي كه در تسليم آمد و آماده شدند و ابراهيم جبين فرزند را بر خاك نهاد، او را ندا داديم كه اي ابراهيم آنچه در خواب مأموريت يافتي انجام دادي و ما اين گونه نيكوكاران را جزا و پاداش مي‌دهيم.» (1) (2)
1- 27 / فتح .
2- 102 / صافات .

امـا چگـونـه خـواب ابـراهيـم عليه‌السلام مي‌توانست حجت باشد؟
در پاسخ اين سؤال گاه گفته مي‌شود كه خواب‌هاي انبياء هرگز خواب شيطاني يا مولود فعاليت قوه واهمه نيست بلكه گوشه‌اي از بـرنـامه نبـوّت و وحـي آن‌هـا اسـت.
و به عبارت ديگر ارتباط انبياء با مصدر وحي گاهي به صورت القاء به قلب است و گاه از طريق ديدن فرشته وحي و گاه از راه شنيدن امواج صوتي كه به فرمان خدا ايجاد شده و گاه از طريق خواب است و به اين ترتيب در خواب‌هاي آن‌ها هيچ‌گونه خطا و اشتباهي وجود ندارد و آنچه در خواب مي‌بينند درست همانند چيزي است كه در بيداري مي‌بينند و گاه گفته مي‌شود كه ابراهيم عليه‌السلام در حال بيداري از طريق وحي آگاهي‌يافت‌كه بايد به‌خوابي‌كه در زمينه‌ذبح مي‌بيند عمل كند. (3)
و گاه گفته مي‌شود قرائن مختلفي كه در اين خواب بود و از جمله اين كه در سه شب متوالي عينا تكرار شد، براي او علم و يقين ايجاد كرد كه اين يك مأموريت الهي است و نه غير.
به هر حال همه اين تفسيرها ممكن است صحيح باشد و منـافـاتي بـا هـم نـدارد و مخـالـف ظـواهـر آيـات نيـز نمي‌بـاشـد. (4)
1- 103 ـ 105 / صافات .
2- مكارم شيرازي، «تفسير نمونه»، 19/112 و 114 .
3- مكـارم شيـرازي، «تفسير نمـونه»، 19/122 .
4- مكـارم شيـرازي، «تفسير نمـونه»، 19/122 .

فصل دوازدهم:مصادیق صدق

مصادیق صدق

12 ـ 1 ـ اَصْدَقُ الأَقْوالِ: صـدق در قول خداوند
12 ـ 2 ـ صداقت قرآن
12 ـ 3 ـ دیـن صــدق
12 ـ 4 ـ صداقت ملائکه
12 ـ 5 ـ صداقت انبیـاء
12 ـ 6 ـ صداقت اهـل بیت عصمــت و طهارت
12 ـ 7 ـ صداقت صحابه
(195)
(196)

1 ـ اَصْدَقُ الأَقْوالِ (راست‌ترين سخنان)

راست‌ترين اقوال و سخنان كلام خداوند است. ذات حقي كه وجودش همه حق است و صدق، در فضيلت صداقت و راستي همين بس كه خداوند متعال در مقام ستايش از خويش خود را با اين كلمه تعريف مي‌كند و مي‌فرمايد: «اَللّهُ لاآ اِلهَ اِلاّ هُوَ لَيَجْمَعَنَّكُمْ اِلي يَوْمِ الْقِيمَةِ لا رَيْبَ فيهِ وَ مَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّهِ حَديثا: خداوند معبودي جز او نيست و به يقين همه شما را در روز رستاخيز كه شكي در آن نيست جمع مي‌كند و كيست كه از خداوند راستگوتر باشد.» (1)
و همچنين در آيه‌اي ديگر مي‌فرمايد: وَ الَّذينَ امَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ سَنُدْخِلُهُمْ جَنّاتٍتَجْري مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهارُ خالِدينَ فيهاآ اَبَدا وَعْدَ اللّهِ حَقّا وَ مَنْ اَصْدَقُ مِنَ اللّهِ قيلاً: و كساني كه ايمان آوردند و كارهاي شايسته كردند به زودي آنان را به بوستان‌هايي داخل مي‌كنيم كه در آن‌ها رودها جاري است هميشه در آن‌ها جاودانند، وعده خدا راست است و چه كسي از خدا راستگوتر است؟» (2)
خداوند سبحان چه با زبان تكوين و چه با زبان تشريع با صداقت و راستي با بندگانش سخن مي‌گويد و مي‌فرمايد: «وَ تَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقا وَعَدْلاً لا مُبَدِّلَ لِكَلِمتِه...: و كلام خداي تو از روي راستي و عدالت به حد كمال است و هيچ‌كس را ياراي تغيير و تبديل در آن نيست.» (1)
1- 87 / نساء .
2- 122 / نساء .
مصاديق صدق (197)
نظير اين تعابير در آيات ديگري نيز آمده، آنجا كه مي‌فرمايند: «...وَ اِنّا لَصادِقُونَ» (2) و يا مي‌فرمايد: «لَقَدْ صَدَقَ اللّهُ رَسُولَهُ...» (3) ـ «... صَدَقَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ...» (4) ـ «لَقَدْ صَدَقَكُمُ اللّهُ...»(5).
وعده راست حق
وعده‌هاي خداوند نيز صدق و حق است و راست‌ترين وعده‌ها مي‌باشد چنان‌چه مي‌فرمايد: «وَعْدَ الصِّدْقِ الَّذي كانُوا يُوعَدُونَ»(6) و يا «وَعْدَ اللّهِ حَقّا». (7)
و چگونه وعده صدق نباشد در حالي كه تخلف از وعده يا به خاطر پشيماني و ناداني است و يا از ضعف و ناتواني و خداوند از همه اين امور مهم‌تر است. (8)
اين مطلب در كلام اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام نيز زياد به آن اشاره شده، ايشان در خطبه 109 مي‌فرمايند: «اَفيضُوا في ذِكْرِ اللّهِ فَاِنَّهُ اَحْسَنُ

الذِّكْرِ، وَارْغَبُوا فيما وَعَدَالْمُتَّقينَ فَإنَّ وَعْدَهُ أصْدَقُ الْوَعْدِ: در بستر یاد خدا روان شوید که نیکوترین یادها است و به آن‌چه او به تقواپیشگان
1- 115 / انعام .
2- 146 / انعام و 49 / نمل .
3- 27 / فتح .
4- 22 / احزاب .
5- 152 / آل عمران .
6- 16 / احقاف .
7- 9 / لقمان .
8- مكارم شيرازي، «تفسير نمونه»، 21/332 .
(198) صداقت و سيماي صادقين
وعده فرموده است رغبت كنيد كه وعده خدا راست‌ترين وعده‌ها است.»(1)

قـرآن كلام حــق است و جز راستي و حق و درستي در آن راه ندارد.
«وَ تَمَّتْ كَلِمَـتُ رَبِّـكَ صِـدْقـا وَعَدْلاً لا مُبَـدِّلَ لِكَلِمتِه وَ هُوَ السَّميعُ الْعَليمُ: و كلام پروردگار تو با صدق و عدل تكميل شد و هيچ‌كس قادر نيست كلمــات او را دگــرگــون ســازد و او شنــونده و دانا است.»(2)
اين آيه اشاره به آن دارد كه كلام الهي همه‌اش صدق و عدل مي‌باشد و مفسرين اين آيه را به قرآن تفسير كرده‌اند. گفته شده كلمه در لغت به معني گفتار و هرگونه جمله‌اي است و حتي به سخنان مفصل و طولاني گفته مي‌شود و گاهي نيز به معني وعده است، گاهي كلمه به معنــي ديــن و آئيــن و حكـم و دستور مي‌آيد كه آن‌ها نيز به همين ريشــه بازمي‌گردد.
در اين‌كه منظور از كلمه در آيه فوق، قرآن است يا دين و آيين خدا يا وعده پيروزي كه به پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله داده شده، احتمالات مختلفي داده‌اند كه در عين حال با هم منافاتي ندارند و ممكن است آيه ناظر بر همه آن‌ها بوده باشد ولي از آن نظر كه در آيات قبل سخن از قرآن در ميان بوده با اين معني مناسب‌تر است در حقيقت آيه مي‌گويد به هيچ وجه قرآن جاي ترديد و شك نيست زيرا از هر نظري بي عيب و كامل است، تواريــخ و اخبــار آن همه صـدق و احكام و قوانين آن همه عدل است.
1- نهج البلاغه / خطبه 109 .
2- 115 / انعام .

و نيز ممكن است منظور از كلمه همان وعده‌اي باشد كه در جمله بعد يعني جمله: «لا مُبَـدِّلَ لِكَلِمتِه: هيچكس نمي‌تواند تغيير و دگرگوني در كلمات خدا ايجاد كند» آمده است زيرا نظير اين جمله در آيات ديگر قرآن ديده مي‌شود. (1)
بنابراين تفسير آيه چنين مي‌شود وعده ما با صدق و عدالت انجام گرفت كه هيــچ‌كــس تــوانــايي تبــديـل دستورها و فرمان‌هاي پــروردگــار را ندارد.
و همان‌طوركه گفته‌شد آيه مي‌تواند اشاره‌به‌تمام اين‌معاني‌باشد. (2)
اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام مي‌فرمايند: «وَاعْلَمُوا اَنَّ هذَا الْقُرْآنَ هُوَ النّاصِحُ الَّذي لا يَغُشُّ وَ الْهادِي الَّذي لا يُضِلُّ وَ الْمُحَدِّثُ الَّذي لا يَكْذِبُ: آگاه باشيد اين قرآن پنددهنده‌اي است كه انسان را نمي‌فريبد، هدايت‌كننده‌اي است كه گمراه نمي‌سازد و سخنگويي است كه هرگز دروغ نمي‌گــويد». (3)
و ادامه خطبه مي‌فرمايند: «وَاعْلَمُوا اَنَّهُ (الْقُرْآنَ) شافِعٌ مُشَفَّعٌ، وَ قائِلٌ

مُصَدَّقٌ: و بدانيد قرآن شفاعت كننده‌اي است كه شفاعتش پذيرفته گـوينـــده‌اي اســت كــه سخنــش تصــديــق مي‌گــردد.»(4) (5)
1- مكارم شيرازي، «تفسير نمونه»، 5/411 .
2- مكارم شيرازي، «تفسير نمونه»، 5/412 .
3- نهج البلاغه، خطبه 176 .
4- نهج البلاغه، خطبه 176 .
5- مكارم شيرازي، «نهج البلاغه با شرح فشرده»، 2/239 .

3 ـ ديــن صـديق

ديــن اســـلام ديـــن صــدق و راستــي مي‌بــاشــد.
قــرآن مي‌فرمـايد: «وَ الَّذي جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ...» (1)
در تفسير اين آيه گفته شده كه مراد از آمدن صدق آمدن دين حق و مراد از تصديق آن، ايمان آوردن به آن مي‌باشد و در روايات نيز آمده كه منظور از آورنده دين صدق پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله مي‌باشند. (2)

خــداونــد فــرشتگــان را منزه از هرگونه خطا و گناه آفريده، آن‌ها قادر به انجام گناه نيستند و در نتيجه صداقت از صفات و ويژگي‌هاي آنـــان مي‌بــاشــد.
در سوره حجر خداوند بر راستگويي ملائكه در مورد نزول عذاب بر قوم‌لوط اشاره‌مي‌نمايدومي‌فرمايد: «وَاَتَيْناكَ بِالْحَقِّ وَ اِنّالَصادِقُونَ». (3)
و كلام اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام نيز اشاره به همين مطلب دارد كه مي‌فرمايند: «اِعْلَمُوا عِبادَاللّهِ أنَّ عَلَيْكُمْ رَصَدا مِنْ اَنْفُسِكُمْ وَ عُيُونا مِنْ جَوارِحِكُمْ وَ حُفّاظ صِدْقٍ يَحْفَظُونَ اَعْمالَكُمْ وَ عَدَدَ اَنْفاسِكُمْ: اي بندگان خدا بدانيد كه بر شما كمينگاهي از درون جان‌هاي شما و بازرساني از اندام‌ها و نگهبانان و پاسداران راستگويي گماشته شده است كه بر تمــامــي اعمــال و بر شمــار دم زدن‌هـايتـان مراقبت دقيق دارند». (1)
1- 33 / زمر .
2- طباطبايي، «تفسير الميزان»، 17 .
3- 64 / حجر .
مصاديق صدق (201)
صداقت انبيـــاء
صداقت ائمه عليه‌السلام
صداقت صحابـه
در فصول بعدي پس از بررسي لزوم صداقت انبياء، به بررسي صداقت در انبياء و صداقت ائمه عليه‌السلام و مصاديق صادقين و صدّيقين در قرآن و حــديــث پـرداختـه و در آخر صداقت صحابه پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله را مــورد بــررســي قــرار مي‌دهيــم.
1- نهج البلاغه، خطبه 157، فرهنگ آفتاب، 5/2685 .
(202) صداقت و سيماي صادقين

فصل سیزدهم:صداقت لازمه نبوّت انبیاء

صداقت لازمه نبوّت انبياء

13 ـ 1 ـ لزوم وجود صــداقـت در رهبـر
13 ـ 2 ـ لزوم صـــدق گفتــار در انبيـاء
13 ـ 3 ـ لزوم وفاي به وعده و عهد در انبياء
13 ـ 4 ـ لزوم اداء امــانــت در انبيــاء
13 ـ 5 ـ معجزه گواه صدق دعــوت انبيـاء
(203)
(204)

هــر رهبــر و طــلايـه‌داري بـايــد به كساني كه تكيه بر او نموده‌اند راست بگــويد.
كسي كه پيشتازي و رهبري قومي را به عهده مي‌گيرد، مانند كسي است كه جلوتر از قافله به راه مي‌افتد و مي‌رود براي قافله‌اي كه خود عضوي از آن است جاي نشستن و استراحت مناسبي از جهت آب و سبزه و سايه و ديگر امور مورد نياز را پيدا كند، اين رائد (پيشتاز و طلايه‌دار) هرگونه محلي را براي نشستن و استراحت قافله انتخاب كند، در حقيقت براي خود نيز انتخاب كرده است، زيرا چنانكه معلوم است خود نيز عضوي از آن قافله است، سود و زيان قافله قطعا سود و زيان او نيز مي‌باشد، به همين جهت اين سخن اميرالمؤمنين عليه‌السلام به عنوان يك قانون ثابت در حركت‌هاي دسته‌جمعي تلقي شده است كه مي‌فرمايند: «اَلرائِدُ لا تَكْذِبُ اَهْلَهُ» طلايه‌دار و مأمور پيدا كردن محل نشستن و استراحت كــاروان نبــايد به مــردمي كــه خود يكي از آن‌ها است دروغ بگــويد.
آيا به راستي قدرتمنداني كه جمعي از انسان‌ها را زير سيطره خود دارند، اين قانون را شنيده‌اند؟ و اگر شنيده‌اند آيا آن را پذيرفته‌اند؟ به اين معني كه آيا آن قدرتمندان مي‌دانند كه هر انديشه و حكم و عملي كه درباره افراد جامعه زير سيطره خود انجام مي‌دهند خود نيز محكوم
صداقت لازمه نبوّت انبياء (205)
به همــان انـديشــه و حكــم و عمــل مي‌بـاشنـد. (1)
شايد بتوان گفت اگر آن مقامات مي‌دانستند كه:
اين جهان كوه است و فعل ما ندا سوي ما آيد نداها را صدا
بر من است امروز و فردا بروي است خون همچون من كسي ضايع كي است
اگر آنان مي‌دانستند كه چنانكه سير كنندگان خود مورد سيرند و نابخرداني كه بر جراحت‌هاي مردم مي‌خندند به جراحت خود آنان نيز خواهند خنديد و آنان كه مردم را گريانده‌اند، خودشان نيز خواهند گريست اگر مي‌دانستند كه به اصطلاح ادبيات محلي دير و زود دارد ولي سوخت و سوز ندارد، قطعا تاريخ بشري دگرگون مي‌گشت ولي بديهي است كه آن تخدير و مستي را كه قدرت (حتي گاهي خيال قدرت) در انســان ايجــاد مي‌كنــد كه از هيــچ شرابي ساخته نيست.
اميرالمؤمنين عليه‌السلام فرياد مي‌زند اگر دلتان به حال خودتان مي‌سوزد، اگر واقعا موجوديت خودتان براي خودتان مطرح است بياييد به زيردستان و به هيچ كس دروغ نگوييد زيرا امواج آن دروغ به حكم روح انساني كه نفس

واحده است، شما را هم درخور فــرو خــواهد برد. (2)
همچنين اميرالمؤمنين در كلامي ديگر مي‌فرمايند: «فَلْيَصْدُقْ رائِدٌ اَهْلَهُ، وَلْيُحْضِرْ عَقْلَهُ» بايد راهنماي جمعيت به افراد خود راست بگويد و عقل خود را حاضر سازد. (1)
1- جعفري، «ترجمه و شرح نهج البلاغه»، 19/127 .
2- جعفري، «ترجمه و شرح نهج البلاغه»، 19/128 .
(206) صداقت و سيماي صادقين
بنابراين صداقت و راستگويي يكي از مهم‌ترين ويژگي هر رهبري است كه بدان وسيله هم اداره جامعه ممكن مي‌شود و هم در تداوم حكــومــت نقـــش دارد.
البته درصدر اين رهبران، رهبران الهي هستند كه صداقت بايد يكي از ويــژگي‌هاي آنــان باشنــد تا بتـوانند جوامع بشري را هدايت كنند.
مأموريت هدايت خلق و تهذيب نفوس و تعليم و تربيت مردم و اقامه عدل و برچيدان اختلاف و آزاد كردن انسان‌ها از چنگال اســارت‌ها آن‌چنــان سنگيــن است كــه آمــادگــي‌هاي ويــژه‌اي را از نظــر جسمــي و روحـــي و علمـــي و اخــلاقــي مي‌طلبـــد.
به همين دليل كساني مي‌توانند بار اين مسئوليت مهم را بر دوش كشند كه در پرتو خودسازي‌ها از يك سو و امدادهاي الهي از سوي ديگر، براي اين امر آماده شده باشند، مسلما يك فرد عادي و ساخته نشــده هــرگــز توانــايي پذيرش چنين مأموريت بزرگي را ندارند. (2)

صدق گفتار

نخستين ويژگي هر پيامبر، قبل از هر چيز، صداقت در گفتار است، چراكه او از سوي خدا خبر مي‌دهد و اگر اعتماد به صدق او نباشد، هيچگاه نمي‌توان بر سخنان او اعتماد كرد، لذا قرآن مجيد روي اين مسأله بارها تأكيد كرده، از جمله در سوره مريم مي‌فرمايد: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتابِ اِبْراهيمَ اِنَّهُ كـانَ صِدّيقا نَبِيّا: در اين كتاب از ابراهيم ياد كن كه او بسيار راستگـو پيامبر خدا بود». (1)

1- نهج البلاغه، خطبه 154 .

2- مكارم شيرازي، «پيام قرآن»، 7/55 .

صداقت لازمه نبوّت انبياء (207)

همين توصيف درباره ادريس (56 / مريم) و يوسف (45 / يوسف) نيز آمده است.

قابل توجه اين‌كه در آيه موردبحث توصيف به صداقت قبل از توصيف به نبوت است (صِدّيقا نَبِيّا) اين نشان مي‌دهد كه پايه اصلي نبوت بر صِدْق و راستي نهاده شده، مخصوصا با توجه به اينكه صِدّيق صيغه مبالغه از صِدْق و به معني كسي است كه بسيار راستگو مي‌باشد يا كسي است كه هرگز دروغ نمي‌گويد و اعمالش سخنان او را تصديق مي‌نمايد بنابراين زمينه شايستگي براي پذيرش نبوت كه در همه حاملان وحي الهي وجود داشته، همين صدق و راستگويي كامل است كه فرمان خدا را بي كم و كاست به بندگان برساند البته مردم مي‌توانند با توجه به سابقه زندگي پيامبر به وجود اين ويژگي در او پي ببرند، همان گونه كه مردم مصر يوسف را به عنوان صدّيق شناخته بودند و به او چنيـــن خطــاب مي‌كــردنــد: «يُــوسُــف اَيُّهَــا الصِّــديــقُ». (2)

در دومين آيه، باز سخن از صدق و راستي است، اما نه در گفتار بلكه در وعده و پيمان‌ها و جالب اينكه اين‌ويژگي را نيز قبل‌از توصيف به‌رسالت و نبوت قرار داده كه اشاره‌اي‌است بر زمينه‌ساز بودن آن نسبت
1- 41 / مريم .
2- مكارم شيرازي، «پيام قرآن»، 7/59 و 58 .
(208) صداقت و سيماي صادقين
به مقام نبوت، زيرا بخش مهمي از دعوت انبياء براساس وعده‌هايي است كه نسبت به آينده داده مي‌شود و اگر پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله در وعده‌هاي خود صادق نباشد اساس دعوت او متزلزل مي‌گردد، مي‌فرمايد: در كتاب آسماني خود از اسماعيل ياد كن كه در وعده‌هايش صادق و رسول و پيامبر (بزرگي) بود. «وَ اذْكُرْ فِي الْكِتابِ اِسْماعيلَ اِنَّهُ كانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَ كانَ رَسُولاً نَبِيّا» (1)
بديهي است تا كسي صادق نباشد (صادق در همه چيز و حتي در وعده‌ها) ممكن نيست به مقام والاي رسالت برسد، چراكه اولين شرط اين مقام آن است كه مردم به سخنان و وعده‌هاي او مؤمن باشند و صدق او را در تمام زمينه‌ها تجربه كرده باشند.
لذا حتي افراد معدودي كه مقام عصمت را در تمام زمينه‌ها به عنوان شرط اساسي نبوت نپذيرفته‌اند صدق و راستي را از شرايط نبوت مي‌دانند. (2)

مقام نبوت و رسالت، مقامي است كه هم صدق را مي‌طلبد و هم امانت را، امانت در نقل وحي، ابلاغ به مردم، امانت بر حفظ اسرار الهي، در حقيقت صدق و امانت به يك ريشه بازمي‌گردد منتها صداقت، امانت در گفتار است و امانت صداقت در عمل.
لذا قرآن مجيد مي‌فرمايد: «كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلينَ. اِذْ قالَ لَهُمْ
1- 54 / مريم .
2- مكارم شيرازي، «پيام قرآن»، 7/59 و 60 .
صداقت لازمه نبوّت انبياء (209)
اَخُوهُمْ نُوحٌ اَلا تَتَّقُونَ. اِنّي لَكُمْ رَسُولٌ اَمينٌ: قوم نوح رسولان را تكذيب كردند. در آن هنگام كه برادرشان نوح به آن‌ها گفت، آيا تقوي پيشه نمي‌كنيد من براي شما رسول اميني هستم». (1)
همين تعبير «اِنّي لَكُمْ رَسُولٌ اَمينٌ» درباره هود (125 / شعراء) و صالح (143 / شعراء) و لوط (162 / شعراء) و شُعَيْب (178 / شعراء) و موسي (18 / دُخان) نيز آمده است بدون شك اين پيامبران بزرگ و ساير پيامبران الهي امانت خود را عملاً به مردم محيط اثبات كرده بودند چنانكه درباره پيغمبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله همه خوانده‌ايد كه قبل از نزول وحي آن‌چنان در امانت‌داري در ميان مردم مكه زبانزد خاص و عام بود كه او را محمّد امين لقب داده بودند و لذا پيامبر اسلام صلي‌الله‌عليه‌وآله بعد از رسالت به اين سابقه خويش در برابر مخالفان استدلال كرد كه شما با ايـن‌كـه سـابقـه امانت مرا به خوبي مي‌دانيد چگونه به هشدارهايم دربـاره وحـــي الهـي اعتنـا نمي‌كنيـد. (2)
جالب اينكه قرآن همين ويژگي را درباره جبرئيل پيك وحي خدا نيز بيان كرده است در آنجا كه مي‌گويد: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الأَمينُ. عَلي قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِـنَ الْمُنْذِرينَ: روح‌الامين قرآن را بر قلب تو نازل كرد تا مردم را انـــذار كنـــي». (3)
در حقيقت حاملان وحي، اعم از فرشته‌اي كه واسطه ابلاغ وحي
1- 105 ـ 107 / شعراء .
2- مكارم شيرازي، «پيام قرآن»، 7/61 .
3- 193 و 194 / شعراء .
(210) صداقت و سيماي صادقين
است، يا خود پيامبران و يا امامان و جانشينان معصومي كه مأمور ابلاغ وحي الهي يا حفظ آن هستند بايد «امناء خدا در ميان خلق» باشند و توصيف حضرت علي عليه‌السلام و ساير امامان در زيارتنامه معروف امين

اللّه «اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا اَمينَ اللّهِ في اَرْضِه» گواه ديگري بر اين مدعا است. (1)

صفحات تاريخ شاهد صحنه‌هايي از مدعيان دروغگو و غيرصادق است، گروهي در طول تاريخ عمر بشر، از سادگي و كشش فطري بشر به سوي مبدأ و معاد سوءاستفاده كرده و ناجوانمردانه خود را پيامبران الهي و سفراء غيبي معرفي نموده‌اند، در صورتي كه متاعي جز دروغ و سرمايه‌هاي جز تـزويـر و هـدفي جز عنوان و رياست و حكومت بر مـــردم نداشتــه‌انــد.
براي تشخيص پيامبران واقعي، از مدعيان قلابي، راه‌ها و نشانه‌هايي وجود دارد كه به وسيله آن‌ها مي‌توان صادق را از كاذب و پيامبر را از مُدّعي دروغين تميز و تشخيص داد.
يكي از آن طرق (البته يكي، نه طريق منحصر) اين است كه مُدّعي نبوت داراي معجزه باشد، يعني دست به كار خارق العاده‌اي بزند كه نــوع بشــر، حتــي نوابــغ جهان، قدرت و توانايي مبارزه با آن را نــداشتــه بــاشنــد.
از بررسي آياتي كه در پيرامون معجزه پيامبران وارد شده است،
1- مكارم، «پيام قرآن»، 7/62 .
صداقت لازمه نبوّت انبياء (211)
استفاده مي‌شود كه معجزه خواهي از پيامبران يك امر فطري بوده و امت‌هايي كه پيامبران به سوي آن‌ها مي‌رفتند در همان مرحله نخست از آنان تقاضاي معجزه مي‌كردند. مثلاً هنگامي كه صالح قوم ثمود را از خشم خداوند بيم داد و خود را پيامبر خدا معرفي كرد آنان در پاسخ به وي گفتند: «مــا اَنْــتَ اِلاّ بَشَــرٌ مِثْلُنــا فَــأْتِ بِـايَــةٍ اِنْ كُنْـتَ مِـنَ الصّادِقيــنَ» يعني قوم صالح در پاسخ وي گفتند كه تو بشري مانند ما هستي، اگر در دعوت خود راستگو هستي آيت و نشانه‌اي بياور. (1) (2)
گاهي پيش از آنكه خود مردم از پيامبر معجزه‌اي بطلبند خود آنان به مردم اعلام مي‌كردند كه ما داراي معجزه‌هايي هستيم حتي مردم را دعوت مي‌كردند كه در روزهاي خاصي شاهد معجزه‌هايي از آنان باشند. به طور مثال وقتي موسي‌بن عمران عليه‌السلام با فرعون روبرو شد و رسالت خود را اعلام كرد به وي چنين گفت: «حَقيقٌ عَلَيآ اَنْ لاآ اَقُولَ عَلَي اللّهِ اِلاَّ الْحَقَّ قَدْ جِئْتُكُمْ بِبَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ فَاَرْسِلْ مَعِيَ بَني اِسْرآئيلَ. قالَ اِنْ كُنْتَ جِئْتَ بِآيَـةٍ فَأْتِ بِهآ اِنْ كُنْتَ مِنَ الصّادِقينَ» (3)
يعني اي فرعون شايسته است كه درباره خدا جز راستي نگويم، من به سوي شما با برهان و آيتي از ناحيه خدايتان آمده‌ام، از اين نظر ملت اسرائيل را از قيد و بند رها ساز. فرعون در پاسخ گفت اگر در اين ادعا راستگــو هستي، اعجــاز خــود را عملــي كــن.

1- 154 / شعراء .
2- سبحاني، «سيماي اسلام»، 100 و 101 .
3- 105 و 106 / اعراف .
(212) صداقت و سيماي صادقين
و يا هنگامي كه حضرت مسيح مردم را دعوت به رسالت خود نمود، قبل از درخواست مردم معجزه‌هاي خود را به مردم اعلام نمود و چنين فرمود: «وَ رَسُولاً اِلي بَني اِسْـرائيلَ اَنّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ...: من رسول خدا به سوي بني اسرائيل هستم و براي شما با آيات و معجزه‌هايي‌آمده‌ام‌و سپس‌معجزه‌هاي‌او را در ذيل‌آيه‌شرح‌مي‌دهد». (1)
برخي از نويسندگان عصر اخير در دلالت اعجاز بر صدق گفتار پيامبران تشكيك نموده آن را يك نوع دليل اقناعي (نه برهاني) و به تعبير خود يك دليل عامّي كه عَوامُّ النّاسِ را راضي و معتقد مي‌سازد قلمداد كرده‌اند.
آن‌ها مي‌گويند: هرگز معجزه نمي‌تواند گواه بر صدق گفتار و مدعاي آورنده آن باشد. زيرا بايد ميان مدعاي پيامبران (رسالت) و برهان و دليلي (معجزه) كه مي‌آورند رابطه خاصي وجود داشته باشند و ثبوت يكي ثبوت ديگري را به دنبال آورد. و هرگز چنين رابطه‌اي ميان مقام نبوت و انجام دادن كارهاي خارق العاده نيست و به عبارت ديگر كساني كه معجزه را گواه بر حقانيت گفتار پيامبران مي‌دانند مانند اين است كه ما عمل پيوند قلبي دكتري را گواه بر صحت نظرات او در مسائل نجومي و فضائي و يا موضوعات اجتماعي و سياسي بدانيم. فرض كنيد حضرت مسيح از گل شكل مرغي را ساخت و با يك دميدن آن را به پرواز درآورد و به بيماران پيسي شفا بخشيد و به كساني كه از نعمت
1- 49 / آل عمران .
صداقت لازمه نبوّت انبياء (213)
بينايي محروم بودند، روشني و بينايي داد، ولي اين كار چگونه مي‌تواند گـواه بر صـدق گفتـار او در مسـائل مربوط به مبدأ و معاد و تكـاليـف اخـلاقي و وظـايـف اجتمـاعي باشد.
وانگهي از آنجا كه ايمان به يك مبدأ و اعتقاد به مقام نبوت يك مسأله ادراكي و عقلاني است پيامبران بايد ما را از طريق اقامه دلائل و رهبري‌هاي عملي، به صحت گفتار خود راهنمايي كنند و روح ايمان و عقيده را در ما ايجاد نمايند، نه اينكه دست به كارهاي خارق العاده‌اي بزنند كه هرگز ارتباطي با مقام و مدعاي آنان ندارد. (1)
پاسخ به اين اشكال را اين گونه مطـرح مي‌نمائيم:
1 ـ جهـان خـدايـي دارد.
2 ـ آفريدگار جهان عادل و حكيم است و هرگز كاري خلاف غرض و هـدف خـود انجـام نمي‌دهد.

3 ـ خداوند خواهان سعادت و هدايت مردم به سوي مبدأ و معاد و آئين حق است و هرگز راضي نيست كه مردم راه ضلالت و گمراهي را پيش گيرند.
پس از طي اين مراحل سه گانه، اساس پاسخ به اين شبهه يك جمله است و آن اينكه: دادن چنين قدرتي (قدرت بر كارهاي خارق العاده كه از توانايي بشر بيرون است) از جانب خدا بر كسي كه به دروغ ادعاي نبوت مي‌كند موجب گمراهي مردم و نقض غرض خداوند است و خداي حكيم چنين كاري نمي‌كند. (1)
1- سبحاني، «سيماي اسلام»، 102 و 103 .
(214) صداقت و سيماي صادقين
زيرا وجود معجزه در دست يك شخص در صورتي سند زنده براي نبوت او ƤüƏƭكه لااقل واجد دو شرط باشد:
1 ـ داراي سوابق درخشاني بوده و در طول زندگي خود پا از دايره عدل و انصاف و ساير اصول اخلاقي فراتر ننهاده باشد.
2 ـ شريعت و برنامه او مطابق عقل و خرد، موافق فطرت و سرشت انساني باشد و يا لااقل در تمام برنامه‌هاي او خلاف عقل و فطرت ديده نشود.
اگر دعوت يك مدعي رسالت برخلاف تشخيص فرد باشد خود عقل، رسالت چنين فردي را محكوم مي‌كند و يا چنانكه مدعي اين مقام سوابق تاريكي داشته باشد لكه‌هاي ننگين وي مانع از گرويدن مردم به او خواهد بود و قطعا خداوند حكيم كه خواهان هدايت مردم است، چنين فردي كه مردم از او گريزانند براي رسالت و سفارت انتخاب نمي‌كند و عقل و خرد با ملاحظه نكته فوق، رسالت او را محكوم كرده و به رسميت نخواهد شناخت و مطلب همين جا خاتمه پيدا كرده و جريان به معجزه خواهي نمي‌كشد.
بنابراين، اين قدرت كه به مقتضاي حكمت فقط در اختيار افراد صالح و راستگو قرار مي‌گيرد ثابت مي‌كند كه معجزه سند زنده‌اي بر صدق گفتار و ادعاي نبوت پيامبران است. (2)
1- سبحاني، «سيماي اسلام»، 104 .
2- سبحاني، «سيماي اسلام»، 105 .
صداقت لازمه نبوّت انبياء (215)
(216)

فصل چهاردهم:صادقین در قرآن و حدیث: پیامبران

14ـ 1 ـ پيـامبـر اكـرم صلي‌الله‌عليه‌وآله
14ـ 2 ـ حضـرت ابـراهيـم عليه‌السلام
14ـ 3 ـ حضـرت مـريـم عليه‌السلام
14ـ 4 ـ حضـرت عيسـي عليه‌السلام
14ـ 5 ـ حضـرت يوسـف عليه‌السلام
14ـ 6 ـ حضـرت شعيـب عليه‌السلام
14ـ 7 ـ حضـرت ادريـس عليه‌السلام
14ـ 8 ـ حضرت صادِقُ الْوَعْدِ عليه‌السلام
(217)
(218)

رهبران الهي و كساني را كه خداوند به عنوان اسوه و الگوي تكامل به جامعه بشر معرفي كرده است از ويژگي صداقت به طور كامل برخــوردارند به گونه‌اي كه هركس با آن‌ها سروكار دارد يا تاريخ زندگي آن‌هــا را مطالعــه كند كمتريـن ترديــد در صداقــت و راستــي و درستــي آن‌هـا نمي‌كنـد.
پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله اسوه كامل صداقت در تمام زندگي خويش مي‌باشند ايشان در ميان مردم خود آن‌چنان صداقت و درستي نشان داده بودند كه اين صفت برجسته‌ترين ويژگي ايشان پيش از بعثت شناخته مي‌شد و لذا آن حضرت به هنگام بعثت بر اين ويژگي كه مورد تصديق همگان بود سخت تكيه مي‌نمودند.
وقتي كه آن حضرت مأموريت يافت كه خويشاوندان خود را به اسلام دعوت كند به سوي كوه صفا حركت كرد و از صفا بالا رفت و فريــاد كشيــد يا صَباحاه.
قريش با شنيدن اين فرياد اطراف صفا جمع شدند و منتظر بودند كه خبر تازه‌اي از محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله بشنوند حضرت محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود اگر من به شما خبر دهــم كه دشمن در پگــاه يا در شامگاه شما را مورد حمله قـرار مي‌دهد باور مي‌كنيد؟
پاسخ دادند آري محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: «فَاِنّي نَذيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذابٍ شَديدٍ». اگر چنين است و شما سخن مرا باور داريد من به شما هشدار مي‌دهم از آينده‌اي ناگوار و سخت. طبيعي است كه اگر كوچكترين دروغي از حضرت محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله شنيده بودند مخالفين آن را به مراتب بزرگ‌تر مي‌نمودند و به عنوان سند بطلان رسالتش از آن استفاده مي‌كردند ولي با تمام دقتي كه دشمن در اين زمينه داشت، ناكام ماند.
صادقين در قرآن و حديث: پيامبران (219)
حتي وقتي دشمن نتوانست دروغي در زندگي آن حضرت پيدا كند دست به دامن كاهنان و قيافه‌شناسان شد بلكه از اين راه بتواند سندي بر عليه صداقت پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله جعل كند، نقل شده وقتي بزرگ كاهنان و قيافه‌شناسان به چهره پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله نگاه كرد كه در رابطه با روحيات آن حضرت قضاوت كند و درباره خصوصيات اخلاقي وي نظر دهد و آينده او را پيش‌بيني نمايد بي‌اختيار گفت: «وَاللّهِ ما هذا بِوَجْهِ كَذّابٍ: به خدا سوگند اين سيماي دروغگو نيست».
پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله آن چنان از دروغ متنفر بود كه حتي اجازه نمي‌داد كســي در امور جزئي و ســاده مانند سيــر و گرسنگي دروغ

بگويد. (1)
اَسْماء عُمَيْس مي‌گويد هنگام زفاف عايشه او را آماده نمودم و نزد پيامبر بردم و تعدادي از بانوان مرا همراهي مي‌نمودند، به خدا نزد ايشان غذايي جز ظرفي از شير نبود، حضرت مقداري از آن را خوردند و سپس ظرف شير را به دست عايشه دادند، عايشه شرم كرد بگيرد، به او گفتم دست پيامبر را رد نكن، عايشه با شرم گرفت و مقداري خورد، سپس پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله به او فرمود ظرف شير را به همراهان خود بده، آن‌ها گفتند ما اشتها نداريم.
1- ري شهري، «فلسفه امامت و رهبري»، 166 و 168 .
(220) صداقت و سيماي صادقين
پيامبر رو به آن‌ها فرمود: «لا تَجُعْنَ جَوْعا وَ كِذْبا اِنَّ الْكِذَبَ لَيُكْتَبُ حَتّي يُكْتَبُ الْكَذيبَةُ، كَذيبَةً: گرسنگي و دروغ را با هم جمع نسازيد، دروغ در نامه عمل انسان نوشته مي‌شود، حتي دروغ كوچك نيز در نامه عمل، به عنوان دروغ كوچك ثبت مي‌گردد. (1)
آيات متعددي در قرآن بر صداقت پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله دلالت دارند. خداوند در سوره احزاب مي‌فرمايد: «وَ لَمّا رَأَ الْمُؤْمِنُونَ الْاَحْزابَ قالُوا هذا ما وَعَدَنَااللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ مازادَهُمْ اِلاّ ايمانا وَ تَسْليما: هنگامي كه مؤمنان لشكر احزاب را ديدند، گفتند: اين همان است كه خدا و رسولش به ما وعده فرموده و خدا و رسولش راست گفته‌اند و اين موضوع جز به ايمان و تسليم آن‌ها چيزي نيفزود.» (2)
در توضيح اين آيه گفته مي‌شد كه مؤمنان راستين با مشاهده احزاب متوجه صدق گفتار خدا و پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله شدند و بر ايمانشان افزوده شد.
و همچنين در سوره اسراء به يكي از دستورات اصولي اسلام كه از روح ايمان و توحيد سرچشمه مي‌گيرد اشاره كرده و مي‌فرمايد: «وَ قُلْ رَبِّ اَدْخِلْني مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ اَخْرِجْني مُخْرَجَ‌صِدْقٍ وَاجْعَلْ لي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطانا نَصيرا: و بگو پروردگارا، مرا (در هر كار) صادقانه وارد كن و صادقانه خارج‌نما و از سوي خود سلطان و ياوري براي من قرار ده». (3)
در اين‌جا مقصود از اين امر كه پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله براي خويشتن از
1- مجلسي «بحارالانوار»، 72/258، ري شهري، فلسفه امامت و رهبري / 168 .
2- 22 / احزاب .
3- 80 / اسراء .
صادقين در قرآن و حديث: پيامبران (221)
خداوند ادخال صدق و اخراج صدق را بخواهد چيست؟ ايشان از خداوند

چنين مي‌خواهند كه هيچ كار فردي و اجتماعي را جز با صداقت و راستي آغاز نكنم و همچنين هيچ برنامه‌اي را جز به راستي پايان ندهم. راستي و صداقت و درستي و امانت خط اصلي من در همه كارها باشد و آغاز و انجام همه چيز با آن صورت گيرد. گرچه مفسران بعضي خواسته‌اند مفهوم وسيع اين آيه را در مصداق يا مصاديق معيني محدود سازند، از جمله ورود به مدينه و خروج از آن به مكه و يا دخول در قبر و خروج از آن به هنگام رستاخيز و يا مانند اين‌ها، ولي پرواضح است كه تعبير جامع فوق هيچگونه محدوديتي در آن نيست در حقيقت رمز اصلي پيروزي در همين جا نهفته شده است و راه و روش انبياء و اولياي الهي همين بوده كه فكرشان، گفتارشان و اعمالشان از هرگونه غِشّ و تَقَلُّب و خُدْعَة و نيرنگ و هرچه برخلاف صدق و راستي است پاك باشد. (1)
پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله مأمور است كه از خداوند بخواهد تا براي او آغاز و فرجام هركاري را صدق قرار دهد يعني آن‌گونه كه بايد و شايد داخل و آن‌گونه كه بايد و شايد خارج شود. كسي كه مسئوليتي را قبول مي‌كند، بايد آغاز و پايان مسئوليت او، ايده‌آل و مطلوب باشد. (2)
و سخن كوتاه آنكه دخول و خروج به صدق اين است كه صدق و
1- مكارم شيرازي، «تفسير نمونه»، 12/226 .
2- مكتب اسلام، ش 12/26 .
(222) صداقت و سيماي صادقين
واقعيت را در تمامي دخول و خروج‌هايش ببيند و صدق سراپاي وجودش را بگيرد. چيزي بگويد كه عمل مي‌كند و عملي بكند كه همان را مي‌گويد، چنان نباشد كه چيزي را كه عمل نمي‌كند بگويد و عملي را انجام ندهد مگر آن‌كه بدان ايمان داشته و بدان معتقد است و اين مقام، مقام صِدّيقين است، بنابراين برگشت كلام اين‌گونه مي‌شود كه خدايا امور مرا آن چنان سرپرستي كن كه صديقين را سرپرستي مي‌كني. (1)
همچنين خداوند در بعضي از آيات قرآن بر صداقت پيامبر گواهي نموده از جمله در سوره انعام آيه 19 كه درباره آن جمعي از مفسران نقل كرده‌اند هنگامي كه عده‌اي از مشركان مكه نزد پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله آمدند و گفتند تو چگونه پيامبري هستي كه احدي را با تو موافق نمي‌بينم حتي از يهود و نصارا درباره تو تحقيق كرديم آن‌ها نيز گواهي و شهادتي به حقانيت تو بر اساس محتويات تورات و انجيل ندارند، لااقل كسي را به ما نشان بده كه گواه بر رسالت تو باشد، پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله مأمور مي‌شدند كه در مقابل اين مخالفان لجوج كه چشم بر هم نهاده و اين همه نشانه‌هاي حقانيت دعوت او را ناديده گرفته بودند و باز هم مطالبه گواه و شاهد مي‌كردند بگويد به عقيده شما بالاترين شهادت، شهادت كيست؟

«قُلْ اَيُّ شَيْءٍ اَكْبَرُ شَهدَةً قُلِ اللّهُ شَهيدٌ بَيْني وَ بَيْنَكُمْ وَ اَوحِيَ اِلَيَّ هذَا الْقُرْءَانُ لِاُنْذِرَكُمْ بِه وَ مَنْ بَلَغَ...: غير از اين است كه بالاترين شهادت،
1- طباطبايي، «ترجمه و تفسير الميزان»، 13/294 .
صادقين در قرآن و حديث: پيامبران (223)
شهادت پروردگار است پس بگو خداوند بزرگ گواه ميان من و شما است و بهترين دليل آن اين است كه اين قرآن را بر من وحي فرستاده، قرآني كه ممكن نيست ساخته فكر بشري آنهم در آن عصر و زمان و در آن محيط و مكان بوده باشد، قرآني كه محتوي انواع شواهد اعجاز مي‌باشد، الفاظ آن اعجازآميز و معاني آن اعجازآميزتر، آيا همين يك شاهـد بزرگ، دليـل بر گواهي خداوند بر حقانيت دعوت من نيست؟ (1)
ضمنا از اين جمله استفاده مي‌شود كه قرآن بزرگترين معجزه و بالاترين گواه صدق دعوي پيامبر است. (2)
همچنيــن خداوند در ســوره هود نيز بر اينكــه قرآن معجــزه و سند صداقت پيامبــر است صحه گــذارده و تصديق مي‌نمايد و كافران و مخالفــان را به تَحَدّي فرامي‌خوانــد و مي‌فرمايــد: «اَمْ يَقُولُونَ افْتَريهُ قُــلْ فَأْتُوا بِعَشْــرِ سُوَرٍ مِثْلِــهِ مُفْتَرَيــاتٍ وَادْعُوا مَنِاسْتَطَعْتُمْ مِــنْ دُونِ اللّــه اِنْ كُنْتُــمْ صــدِقيــنَ». (3)
بلكه آن‌ها مي‌گويند اين (قرآن) را به دروغ (به خدا) نسبت مي‌دهد، بگو اگر راست مي‌گوئيد شما هم ده سوره همانند اين سوره‌هاي دروغين بياوريد و تمام كساني را كه مي‌توانيد غير از خدا (براي اين كار) دعوت كنيد. از آن جائي كه كفار وحي الهي را منكر بودند و مي‌گفتند اين آيات از طرف خدانيست، اين‌ها جمله‌هايي‌است كه حضرت‌محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله
1- 19 / انعام .
2- مكارم، «تفسير نمونه»، 5/179 .
3- 13 / هود .
(224) صداقت و سيماي صادقين
به دروغ به خدا بسته‌انــد لــذا اين آيــه در پاسخ اين سخــن با صــراحـت هــرچــه بيشتــر مي‌پـــردازد.
اما اگر آن‌ها دعوت شما مسلمانان را اجابت نكردند و حاضر نشدند ده سوره همانند اين سوره‌ها بياورند بدانيد كه اين ضعف و ناتواني نشانه آن است كه اين آيات از علم الهي سرچشمه گرفته والا اگر ساخته فكر بشر بود آن‌ها هم بشرند. (1) در حقيقت خداوند با اين بيان به پيامبرش خبر مي‌دهد كه درخواست‌هاي آن‌ها در زمينه معجزات اقتراحي نه به خاطر حقيقت‌طلبي است بلكه به خاطر آن است كه آن‌ها اصولاً منكر نبوتند و اين‌ها همه بهانه است.
شك نيست كه پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله بايد در مقابل حق‌طلبان معجزاتي

به عنوان سند حقانيت خود ارائه كند و هيچ پيامبري نمي‌تواند تنها روي اِدِّعا تكيه نمايد ولي بدون شك مخالفاني كه در آيات فوق سخني از آنان به ميان آمده در جستجوي حقيقت نبودند و معجزاتي را كه مطالبه مي‌كردند معجزات اِقْتِراحي بود (منظور از معجزات اِقْتِراحي اين است كه هركس به ميل و هوس خود پيشنهاد معجزه‌اي بكند و به هيچ معجزه ديگري قناعت نكند) مسلما چنين افرادي بهانه‌جو هستند نه حقيقت خواه. (2)
اين آيات باردیگر اعجاز قرآن را تأكيد مي‌كند و مي‌گويد اين يك سخن عادي نيست، تراوش مغز بشر نمي‌باشد بلكه وحي آسماني است
1- مكارم شيرازي، «تفسير نمونه»، 9/39 .
2- مكارم شيرازي، «تفسير نمونه»، 9/41 .

كه از علم و قدرت بي‌پايان خداوند سرچشمه گرفته و به همين جهت تَحَدّي مي‌كند و تمام جهانيان را به مبارزه مي‌طلبد و باتوجه به اينكه معاصران پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله و حتي اقوامي كه تا به امروز در روي كار آمدند از انجام چنين كاري عاجز مانده‌اند و تن به آن همه مشكلات دادند اما اقدامي در راه معارضه با آيات قرآن انجام ندادند روشن مي‌شود كه چنين كاري اصولاً از بشر ساخته نبوده و نيست، آيا معجزه چيزي غير از اين است؟ (1)
البته همان‌گونه كه مي‌دانيم قرآن مجيد در يكجا مخالفان را دعوت به آوردن مثل (همه) قرآن كرده است (88 / اسراء) و در جاي ديگر به آوردن ده سوره همانند قرآن (مانند آيات مورد بحث) و در مورد ديگر به آوردن يك سوره مثل سوره‌هاي قرآن (23 / بقره) دعوت مي‌كند به اين ترتيب قرآن گواه، معجزه و سند صداقت پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله مي‌باشد. (2)
و در آخر اين مطلب به گواهي خداوند به صداقت پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله در نماز اشاره مي‌كنيم (3) كه مي‌فرمايد: «اشهد ان محمّدا عبده و رسوله: گواهي مي‌دهم كه حضرت محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله بنده و پيامبر او است.
1- مكارم شيرازي، «تفسير نمونه»، 9/42 .
2- مكارم شيرازي، «تفسير نمونه»، 9/42 .
3- خراساني، «خورشيد تابان در علم قرآن»، 378 .

قرآن كريم چهره حضرت ابراهيم عليه‌السلام را به عنوان انسان نمونه و الگو و اســوه ايمان و اســلام براي تمامي عصرها و نسل‌ها نصب العين ابــدي ساخته اســت.
هرچند در سوره‌هاي مختلف قرآن متناسب با موضوع و مقصود سوره از پيامبراني نام برده و آن‌ها را به عنوان مصداق و مدل عاليقدري از اخلاق و ارزش‌هائي كه در آن سوره محور اصلي بوده، معرفي كرده است اما هريك از آن‌ها با آنكه در زمينه‌هاي مختلف رشد و كمال به تعالي رسيده بودند، تنها در يك يا چند صفت به عنوان اسوه و سمبل در قرآن مطرح شده‌اند، در حالي كه در مورد حضرت ابراهيم عليه‌السلام اين امر جامعيت و عموميت داشته صفات و كمالات متعددي از آن حضرت به نمايش گذاشته شده است، به طوري كه در هر سوره‌اي كه فرازي از زندگي حضرت ابراهيم عليه‌السلام نقل گرديده، دقيقا او را به عنوان مصداق و معلم صفت و ارزشي كه محور آن سوره قرار گرفته معرفي كرده است، دليل اين امر را بايد در توفيق آن پيامبر در امتحانات متعدد و دشوار الهي‌يافت، آن‌چنان‌كه در سوره‌بقره بيان‌شده، وقتي‌خداوند ابراهيم عليه‌السلام را با كلمات مختلفي به بوته امتحان گذاشت و او سربلند و پيروز همچون محصلي كه تمامي دروس مدرسه را با عالي‌ترين نمره گذرانيده باشد، همه ابتلائات را باتمام رسانده شايسته و مخاطب «اِنّي جاعِلُكَ لِلنّاسِ اِماما» گرديد. از كلمه اِماما كه براي نخستين بار توسط خداوند براي يك انسان جعل شده است و معناي لغوي آن كه رهبر و پيشوا و
صادقين در قرآن و حديث: پيامبران (227)
جلودار هر قوم است، مي‌توان فهميد كه ابراهيم بطور مطلق در همه ابعــاد انساني و ارزش‌هــاي معنوي شايستگــي پيشوائــي را داشته و به عنوان يك مثــال عالي و مدل كامل كمالات انساني براي مردم معرفــي شده است. (1)
خداوند در سوره مريم مي‌فرمايد: «وَاذْكُرْ فِي الْكِتابِ اِبْراهيمَ اِنَّهُ كـانَ صِدّيقا نَبِيّا: و در اين كتاب از ابراهيم ياد كن كه او بسيار راستگو و پيامبــر خـدا بود.» (2)
چنانچه معلوم است كلمه صدّيق مبالغه از صدق مي‌باشد و صدّيق كسي را گويند كه در صدق مبالغه كند يعني آنچه را مي‌كند مي‌گويد و آنچه را كه مي‌گويد مي‌كند و ميانه گفتار و كردارش تناقضي نباشد و ابراهيم عليه‌السلام چنين بود در محيطي كه يك پارچه بت پرست بودند دم از توحيد

زد، با پدرش و معاصرينش و با پادشاه بابل درافتاد، خدايان دروغين را شكست و بر آنچه مي‌گفت مقاومت و ايستادگي نمود، تا آنجا كه در آتش افكنده شد و در آخر هم همانطور كه به پدرش وعده داده بود از همه كناره‌گيري و اعتزال جست و خداوند به پاداش اين استقامت اسحق و يعقوب را به او ارزاني داشت و مواعيد ديگري كه خدا به وي داده بود را درباره‌اش عمل نمود.
البته بعضي گفته‌اند كلمه صِدّيق صيغه مبالغه تَصْديق است و معنايش اين است كه او مردي كثيرالتصديق نسبت به حق بود، هم زبانش تصديق مي‌كرد و هم به عمل و اين معنا هرچند نزديك به همان معنايي است كه گذشت و هرچند برگشت هر دو يكي است لكن از جهت اين كــه از فعل مزيدٌ فيه صيغــه مبالغه به‌ندرت‌آمده اين معنا بعيد است. (1)
1- بازرگان، «انسان كامل»، 8 .
2- 41 / مريم .
(228) صداقت و سيماي صادقين
در مورد اين پيامبر بزرگ كه از نظر ايمان و اخلاص و ايثار و شجاعت و صبر و استقامت برجستگي فوق العاده‌اي حتي در ميان انبياء الهي دارد، نيز پاره‌اي از تعبيرات ديده مي‌شود كه ممكن است در نظر ابتدايي به نوعي گناه تفسير شود. در سوره انبياء آيه 62 و 63 مي‌خوانيم كه بعد از ماجراي بت شكني گسترده ابراهيم و دستگير شدن او و احضار در دادگاه هنگامي كه از اول سؤال كردند: «قــالــُوا ءَاَنْــتَ فَعَلْـتَ هــذا بِــالِهَتِنــا يــا اِبْــراهيــمُ: آيا تو اين بلاها را بر سر خدايان ما آورده‌اي؟» و او در پاسخ گفت: «بَلْ فَعَلَهُ كَبيرُهُمْ هذافَسْئَلُوهُمْ اِنْكانُوا يَنْطِقُونَ: بلكه اين بزرگ بتها چنين كاري را كرده است از آن‌ها سئوال كنيد اگر سخن مي‌گويند!» در اينجا ايراد مي‌شود كه چگونه ابراهيم عليه‌السلام كار خود را به بت بزرگ نسبت مي‌دهد، آيا اين دروغ نيست؟!
در همين ماجرا هنگامي كه از ابراهيم خواستند كه همراه بت‌پرستان براي مراســم جشن بت‌ها به خـارج از شهر بــرود، او با گفتن جمله«أنِّي سَقيمٌ: مــن بيمارم»(1) با اينكــه بيمــار نبــود از همراهــي با آن‌ها خودداري كرد، اين تعبير چگونه با مقام عصمت او سازگار است؟
1- طباطبايي، «ترجمه تفسير الميزان»، 14/80 .
صادقين در قرآن و حديث: پيامبران (229)
و در سوره شعراء آيه 82 مي‌خوانيم: ابراهيم صريحا آرزوي آمرزش گناهانش را مي‌كند و مي‌گويد: «وَ الَّذي اَطْمَعُ اَنْ يَغْفِرَلي خَطيئَتي يَوْمَالدّينِ: وليّ و پروردگار من همان كسي كه اميد دارم گناهانم را در روز جزا ببخشد». آيا اين اعتراف دليل بر صدور گناه از آن پيامبر بزرگ نيست؟ و نيز گفته‌اند چرا ابراهيم با آن ايمان قوي و نيرومندش كه از هرگونه

شائبه شرك خالص بود با ستاره‌پرستان و ماه‌پرستان و خورشيدپرستان همصدا شد و «هذا رَبّي: اين پروردگار من است»(2) را بر زبان جاري ساخت. (3) اين چهار مورد است كه در قرآن كريم وارد شــده و هركدام سئوالــي را در مقام عصمت ابراهيم و مصونيت او از گنــاه برانگيختــه است.
پاسخ: مفسران بزرگ و روات احاديث در جواب اين سؤالات چهارگانه مطالب زيادي گفته‌اند كه قسمتي از آن‌ها سند معتبري ندارد و آنچه در اين‌جا مي‌آوريم پاسخ‌هايي است كه از همه مناسب‌تر و قابل اعتمادتر است: در مورد سؤال اول، ابراهيم نگفت بت بزرگ اين كار را كــرد، بلكه گفــت: «بَلْ فَعَلَـهُ كَبيرُهُمْ هذا فَسْئَلُوهُمْ اِنْ كانُوا يَنْطِقُونَ».
اين عبارت ممكن است به صورت يك «قضيه شرطيه» باشد، يعني
1- 89 / صافات .
2- 76 و 77 و 78 / انعـــام .
3- مكارم، «پيام قرآن»، 7/112 .

«ابراهيم به آن‌ها گفت: اين كار را بت بزرگ كرده است اگر اين‌ها سخن مي‌گويند، بنابراين از آن‌ها سؤال كنيد» و معلوم است با اين قضيه شــرطيـه دروغي در كار نبــوده است.
اين همان چيزي است كه از امام صادق عليه‌السلام در حديثي نقل شده است كه فرمود: «ما فَعَلَهُ كَبيرُهُمْ وَ ما كَذَبَ اِبْراهيمُ: بت بزرگ اين كار را نكرده بود ابراهيم هم دروغ نگفت» و هنگامي كه سؤال كننده پرسيد چنيــن چيزي چگونه بوده است فرمود: «قالَ اِبْراهيمُ فَاسْئَلُوهُمْ اِنْ كانُــوا يَنْطِقُونَ فَكَبيرُهُــمْ فَعَلَ وَ اِنْ لَمْ يَنْطِقُوا فَلَمْ يَفْعَلْ كَبيرُهُمْ شَيْئا فَما نَطَقُوا وَ ما كَذَبَ اِبْراهيــمُ: ابراهيم گفــت از آن‌ها سؤال كنيد اگر آن‌ها سخــن بگويند حتمــا بزرگ آن‌هــا اين كار را كرده و اگر سخنــي نگوينــد بزرگ آن‌ها كاري نكرده است. بنابراين نه آن‌ها سخن گفتند و نه ابراهيم دروغ‌گفت». (1)
ديگــر اينكه اگر ابراهيم اين كار را به بت بزرگ نسبت داد نوعي كنايه بهتــر از تصريح بود او مي‌خواست به اين وسيله خرافي بودن عقائد بت‌پرستان را به رخ آن‌ها بكشد و به آن‌هــا بفهماند كه اين سنگ و چوب بيجان آن قدر بي‌عرضه است كه حتي نمي‌تواند يك جمله سخن بگويد و از عبادت‌كنندگان ياري بطلبد تا چه رسد كه بخواهد مشكــلات آن‌هــا را حل نمايــد. (2)
1- مجلسـي، «بحارالانوار»، 11/76 حديث 4 ـ نورالثقلين، 3/434 .
2- مكـــارم شيـــرازي، «پيـــام قـــرآن»، 7/113 .

و به تعبير ديگر دروغ در جايي است كه قراينی بر اداي مقصود به عنوان كنايه در كار نباشد و اينجا تمام قرائن نشان مي‌داد كه ابراهيم قصد جدي از اين سخن نداشته، بلكه هدفش به سخريه كشيدن افكار آن‌ها بوده است و اين گونه تعبيرات در سخنان روزمره نيز بسيار است، مثل اينكه فرضا يك حادثه اتلاف مالي در يك محيط محدود كه اشخاص معيني در آن زندگي مي‌كنند واقع مي‌شود و هنگام بازپرسي هريك از آنان اين كار را از خود نفي مي‌كند، بازپرس مي‌گويد تو اين كار را انجام نداده‌اي، او هم انجام نداده، حتما ملائكه آسمان انجام داده‌اند! مسلما اين سخن دروغ نيست بلكه هدف تكذيب گفته‌هاي بي‌اساس آن‌ها است.
احتمال سومي نيز وجود دارد و آن اينكه جمله بل فَعَلَهُ مطلق است و در واقع اشاره به يك تحليل منطقي بر طبق عقائد بت‌پرستان است و آن اينكه به اعتقاد شما حادثه‌اي كه در بتخانه واقع شده نمي‌تواند بر اثر جنايتي از بيرون بوده باشد چراكه بت‌ها بر همه چيز و همه كس حاكميت دارند، هر چه بوده از درون خود بتخانه بوده است.
و از آنجا كه بت بزرگ هم قدرتش بيشتر است و هم تبر بر گردن او قرار دارد (نوشته‌اند ابراهيم تبر را به گردن بت بزرگ گذاشت) و هم تنها بتي است كه در آن ميان سالم مانده، بنابراين قرائن نشان مي‌دهد، كار كار او است، اين شبيه تحليل‌هايي است كه بازپرسان به هنگامي كه وارد محيطي مي‌شوند كه جنايتي در آن واقع شده با استفاده از قرائن، انگشت روي كسي مي‌گذارند، كه اين كار به او مي‌خورد، منتها اين تحليل مطابق عقايد بت‌پرستان بود، تا آن‌ها را در اين عقيده محكوم كند.
(232) صداقت و سيماي صادقين
در مورد آيه دوم اولاً هيچ دليلي ندارد كه ابراهيم به راستي بيمار نبوده است، چه‌بيماري در او وجودداشته، اما نه‌آن‌چنان‌كه او را از فعاليت جسماني به كلي بازدارد و نتواند بت‌شكني كند. (1) چه بسيارند بيماراني كه در طول روز مشغول كار هستند، مخصوصا كارهاي نشاط‌آوري همچون شكستن بت‌ها براي قهرمان توحيد همچون ابراهيم عليه‌السلام . (2)
ثانيا گرچه «سُقْم» و «سَقَم» معمولاً به معني بيماري‌هاي جسماني است، ولي طبق تصريح بعضي از ارباب لغت گاه به معني ناراحتي‌هاي روحي نيز به كار مي‌رود، و مسلما روح ابراهيم در آن محيط مملو از شرك آزرده و بيمارگونه بود، بنابراين اگر گفت من بيمارم، بيماري ناراحتي از جنبه روحاني را بيان مي‌كرد.
امروز اين معني مسلم شده كه ناراحتي‌هاي روحي گاه آن‌چنان شديد است كه موجب بيماري‌هاي جسمي مي‌شود، قرآن مجيد نيز در سوره

كهف آيه 6 خطاب به پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله مي‌فرمايد: «فَلَعَلّـكَ بـاخِعٌ نَفْسَـكَ عَلي اثارِهِمْ اِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهذَاالْحَديثِ اَسَفا: گويي مي‌خواهي خود را از غم و اندوه و تأسف به خاطر اعمال آن‌ها هلاك كني چراكه آن‌هــا به اين گفتـار ايمـان نمي‌آورند.»
1- مكارم شيرازي، «پيام قرآن»، 7/114 .
2- مكارم شيرازي، «پيام قرآن»، 7/115 .
صادقين در قرآن و حديث: پيامبران (233)
جمعي از مفسران نيز گفته‌اند كه ابراهيم عليه‌السلام يك نوع بيماري (همانند تب نوبه‌اي) داشت كه در فواصل مختلف زماني به او دست مي‌داد و منظور از جمله اِنّي سَقيمٌ اين است كه وقت بيماري من نزديك شده و من از همراهي شما معذورم، جمله پيش از آن را كه مي‌گويد: «فَنَظَرَ نَظْــرَةً فِــي النُّجــُومِ» نگاهي به ستارگان كرد. سپس گفت من بيمارم. شاهد اين ادعا مي‌دانند، چون منظورش از نگاه به ستارگان آگاهي از زمان بروز آن بيماري بود، و از آن‌ها براي محاسبه وقت استفاده مي‌كرد. در مورد سومين آيه، پاسخ همان است كه در آيات مربوط به حضرت‌آدم عليه‌السلام گفته‌شده و آن اين‌است كه منظور ابراهيم عليه‌السلام از «خطيئه» همان «گناه نسبي» و «ترك اولي» «حَسَناتُ الاَبْرارِ سَيِّئاتُ الْمُقَرَّبينَ» است. لازم است ذكر شود خطيئه گرچه از ماده خطا گرفته شده و در اصل به معني لغزش‌هايي است كه از انسان سر مي‌زند، ولي تدريجا توسعه پيدا كرده و به هر گناهي اعم از عمدي و غيرعمدي اطلاق شده و استعمال آن در گناه غيرعمدي فراوان است ولي اثم معمولاً به گناهان عمدي گفته مي‌شود و در اصل به معني چيزي است كه انسان را بازمي‌دارد، از آنجا كه گناه انسان را از رسيدن به مقامات عالي و خيــرات و بــركــات بــازمي‌دارد بــه آن اثــم گفتــه شده است. (1)
در اينكه اين ترك اولي در مورد حضرت ابراهيم عليه‌السلام چه بوده؟ بعضي گفته‌اند منظور تمام حالاتي است كه انسان را به نحوي از خدا غافل مي‌سازد مانند پرداختن به كارهاي زندگي همچون خوردن و آشاميدن و مانند اين‌ها كه اولياء اللّه همين اندازه غافل شدن از خدا را براي خود گناه مي‌دانستند.
1- مكارم شيرازي، «پيام قرآن»، 7/115 .
(234) صداقت و سيماي صادقين
در مورد چهارمين آيه، يعني اشاره ابراهيم عليه‌السلام به ستاره و ماه و خورشيد و آسمان و آن‌ها را توصيف به ربوبيت كردن و «هذا رَبّي» گفتن نيز مفسران بيانات فراواني دارند و از همه روشن‌تر اين است كه بگوييم اين سخنان را ابراهيم، در گفتگو و استدلال در برابر اقوام مختلف ستاره‌پرست و ماه پرست و خورشيد پرست گفته است (به قرينه آيه‌اي

که بعـد از این آمــده، و آیه قبــل از آنکــه از گفتگو و محاجه ابراهیم با بت‌پرستــان مي‌گويد) و این گفتــار ابراهیــم علیه‌السلام در مقام جدل است نــه در مقــام بیــان واقع.
اما آنان مي‌پنداشتند که آن عقاید نظرات ابراهیم هستند، بنابراین او در برابر هریك از این گروه‌هاي سه گانه قرار گرفت، نظر آن‌ها را به عنوان یك «فرضیه» پذیرفت و با آن‌ها هم‌صدا شد، تا هنگام غروب این کواکب آسماني، اشتباه آن‌ها را روشن سازد، همان‌گونه که مثلاً هنگامي که ما با طرفداران سکون زمین و حرکت خورشید روبرو مي‌شویم و مي‌گوییم بسیار خوب زمین ساکن است و خورشید متحرك ولي مي‌دانید لازمه این سخن این است که خورشید با این فاصله عظیم که با ما دارد در هر 24 ساعت چه دایره عظیمي را طي مي‌کند و چه سرعتي باید داشته باشـد، سرعتي کـه براي چنیـن جسمي اصـلاً محـال اســت پس فـرض شما باطل است. (1)
صادقین در قرآن و حدیث: پیامبران (235)
این یکي از بهترین راه‌هایي است که براي ابطال نظرات مخالفان پیموده مي‌شود، بي‌آن‌که حس عصبیت و لجاجت آن‌ها تحریك گردد، نخست با آن‌ها به عنوان یك فرضیه همصدا شدن و سپس نتایج فاسد را نشــان دادن بعضي نیز گفته‌انــد جمله «هــذا رَبّــي» در برابر این اقوام به صورت یك استفهــام بوده است. استفهــامي که مقدمــه بــراي ابطـال نظراتشان به هنگــام غروب و افــول آن کواکــب بود.
اما این سخن که ابراهیم علیه‌السلام این جمله‌ها را به هنگامي که خودش مشغول تحقیق بود بر زبان جاري کرد و مانعي ندارد که انسان در حال تحقیق نظرات مختلف را بپذیرد و بیازماید، گفتار صحیحي به نظر نمي‌رسد چراکه جمله «یقَوْمِ اِنّي بَرِیآءٌ مِمّا تُشْرِکُونَ: اي جمعیت من بیزارم از شریك‌هایي که شما براي خدا قرار مي‌دهید»، نشان مي‌دهد که او در مقام محاجّه با اقوام مخالف بود نه تحقیق براي خودش.
و این‌که بعضي در تأیید این مدعا گفته‌اند ابراهیم تا آن زمان، صفحه آسمان را به خوبي ندیده بود، زیرا مادرش از ترس نمرودیان او را در غاري بیرون شهر گذارده و پرورش مي‌داده بسیار حرف بعیدي به نظر مي‌رسد چگونه ممکن است او تا سنین جواني یا نوجواني حتي یك بار، نه در شب نه در روز، از غار بیرون نیامده باشد این سخن به افسانه شبیه‌تــر اسـت تا به واقعیــت.
1- مکــارم شیــرازي، «پیــام قــرآن»، 7/116 .
(236) صداقت و سیماي صادقین
به علاوه این آیات بلافاصله بعد از آیه‌اي قرار دارد که سخن از گفتگوي قاطعانه ابراهیم در زمینه بت‌ها با آزر مي‌گوید، یعني در آن حال ابراهیم به

مقام والاي توحيد و يقين رسيده بود و خداوند ملكوت آسمان‌ها را به او ارائه داده بود و ابراهيم به دنبال آن مشغول تبليغ ديگران بود نه تحقيق براي خويشتن. (1)

مريم زني بسيار راستگو است و قرآن به آن اشاره مي‌فرمايد: «مَا الْمَسيحُ ابْنُ مَرْيَمَ اِلاّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ وَ اُمُّهُ صِدّيقَةٌ...: مسيح فرزند مريم فقط فرستاده (خدا) بود، پيش از وي نيز فرستادگان ديگري بودند، مادرش نيز زن بسيار راستگويي بود و آيات خدا را بسيار تصديق كرد.» (2)

وصف صادق بودن حضرت عيسي عليه‌السلام را از اين آيه استنباط كرده‌ايـم: «قالَ اللّـهُ هذا يَوْمُ يَنْفَعُ الصّدِقينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنّتٌ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهرُ...: خداوند فرمود، اين است روزي كه صادقان را صدقشان نفع مي‌بخشد براي آن‌ها است بهشت‌هايي كه از زير آن‌ها نهـرها روان اسـت.» (3)

ماجرا از اين قرار است كه در روز قيامت خداوند به عيسي عليه‌السلام

1- مكـارم شيـرازي، «پيام قـرآن»، 7/117 .

2- 75 / مائده .

3- 119 / مائده .

صادقين در قرآن و حديث: پيامبران (237)

مي‌گويـد: «ءَأَنْتَ قُلْتَ لِلنّاسِ اتَّخِذُوني وَ اُمِّيَ اِلهَيْنِ مِنْ دُونِ اللّهِ: آيا تو به مردم گفتـي كه مرا و مـادرم را معبـود قرار دهيد و از عبادت خـداي يگانه سرباز زنيد؟» (1)

مسلم است كه حضرت عيسي، چنين مطلبي به احدي نگفته و خدا هم‌عالم است به اينكه او مرتكب چنين گناهي نشده پس چرا عيسي عليه‌السلام در محكمه عدل الهي مورد بازجوئي قرار مي‌گيرد؟ راز آن چيست؟ پاسـخ اين است كه با اين پرسـش مي‌خواهد زمينـه محكوميت مردمي‌كه عليرغم تعاليم‌توحيدي حضرت عيسي به بيراهه رفته و عيسي و مريـم را مورد پرستش قرار داده‌اند فراهم سازد.

با پاسخي كه عيسي عليه‌السلام از پرسش خداوند مي‌دهد، پرده‌ها بالا مي‌رود و حقيقت آشكار شد و بي‌اساس بودن شرك مسيحيان بيگانه از مسيح واقعي برملا مي‌گردد. (2)

اكنـون به پاسخ‌هـاي حضـرت عيسي عليه‌السلام از پرسش فوق بينـديشيـم او مي‌گـويـد:

1 ـ «...سُبْحنَكَ مايَكُونُ ليآ اَنْ‌اَقُولَ مالَيْسَ لِيبِحَقٍّ...: ...منزهي تو، من حـق ندارم آن‌چـه را كه سزاوار من نيست بگويم... .» (3)

عيسي عليه‌السلام در نهايت ادب و تعظيم، خدا را از داشتن شريك تنزيه

1- 116 / مائده .

2- مسيح در قرآن، مكتب اسلام، ش 9، ص 38 و 39 .

3- مسيح در قرآن، مكتب اسلام، ش 9، ص 38 و 39 .

(238) صداقت و سيماي صادقين

مي‌كند و ضمن اينكه خود را از دعوت به شرك مبرّا مي‌داند مي‌گويد: من چنين حقي ندارم، من در شرايط و موقعيتي قرار داشتم و دارم كه دعوت

به شرك از من محال است، چگونه ممكن است كه بنده خالص و صادق و مخلص خداوند كه تمام زمينه‌ها براي دعوت او به توحيد فراهم شده و خود در درجه والايي از علم و حكمت و آگاهي قرار گرفته و به رُوحُ الْقُدُس تأييد شده، پرچم رهبري آئين توحيد را از دست بيفكنــد و مردم را به ســوي آئين شرك فراخواند.
2 ـ «اِنْ كُنْتُ قُلْتُهُ فَقَدْ عَلِمْتَهُ تَعْلَمُ ما في نَفْسي وَ لاآ أَعْلَمُ ما في نَفْسِكَ أَنَّكَ أَنْتَ عَلاّمُ الْغُيُوبِ: اگر گفته بودم، تو مي‌دانستي، تو آنچه در ذات من است مي‌داني و من از آنچه در ذات مقدس توست، چيزي نمي‌دانم، زيرا تو عَلاّمُ الْغُيُوبي و به هرچه پنهان است دانايي.
در اين قسمت از پاسخ مؤدبانه عيسي، بر برائت او از دعوت به شرك استدلال مي‌شود، چنانكه در پاسخ قبل نيز با استدلالي محكم پاسخ داده شد چراكه در آنجا نخست خداي را تنزيه از شرك كرد، سپــس توضيح داد كه مقــام و موقعيت او به‌گونه‌اي نيست كه از او چنيــن دعوت نابجايي سربزند (1) اكنون مي‌گويد:
3 ـ «ما قُلْتُ لَهُمْ اِلاّ ما اَمَرْتَني بِه اَنِ اعْبُدُواْ اللّهَ رَبّي وَ رَبَّكُمْ...: تنها چيزي كه من به آن‌ها گفتم همان بوده است كه به من مأموريت دادي كه آن‌ها را دعوت بـه عبادت تو كنم و بگويم خداوند يگانــه‌اي را كه
1- مكتب اسلام، مسيح در قرآن، 9/39 .
صادقين در قرآن و حديث: پيامبران (239)
پروردگارمن و شمااست پرستش كنيد.»(1)
4 ـ و تا آن زمان كه در ميانشان بودم مراقب و گواه آن‌ها بودم و نگذاشتم راه شرك را پيش گيرند، اما به هنگامي كه مرا از ميان آن‌ها برگرفتي تـو مراقب و نگاهبان آن‌ها بودي و تو گواه بر هر چيزي هستي.
«...وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهيدا ما دُمْتُ فيهِمْ فَلَمّا تَوَفَّيْتَني كُنْتَ اَنْتَ الرَّقيبَ عَلَيْهِــمْ وَ اَنْـتَ عَلـي كُلِّ شَـيْءٍ شَهيدٌ» (2)
5 ـ و با اين همه باز امر، امر تو و خواست، خواست تو است، اگر آن‌ها را در برابر اين انحراف بزرگ مجازات كني بندگان تواند و قادر به فرار از زيربار اين مجازات نخواهند بود. و اين حق براي تو در برابر بندگان نافرمانت ثابت است و اگر آن‌ها را ببخشي و از گناهانشان صرف نظر كني توانا و حكيم هستي، نه بخشش تو نشانه ضعف است، و نه مجـازاتت خالي از حكمت و حساب. (3)
«اِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَاِنَّهُمْ عِبادُكَ وَ اِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَاِنَّكَ أَنْتَ الْعزيزُ الْحَكيمُ». (4)
در تعقيب ذكر گفتگوي خداوند با حضرت مسيح عليه‌السلام در روز رستاخيز، خداوندمي‌فرمايد: امروز روزي‌است كه راستي راستگويان به آن‌ها سـود مي‌بخشد.(5) «قالَ اللّهُ هذا يَوْمُ يَنْفَعُ الصّدِقينَ صِدْقُهُمْ...». (6)
1- 117 / مائده .

2- 117 / مائده .
3- مكارم شيرازي، «تفسير نمونه»، 5/135 .
4- 118 / مائده .
5- مكارم شيرازي، «تفسير نمونه»، 5/138 .
6- 119 / مائده .
(240) صداقت و سيماي صادقين
و بدين ترتيب اين آيه گواهي است بر وصف صادق بودن حضرت عيسي عليه‌السلام زيراكه خداوند در اين آيه مي‌فرمايد: آن‌ها كه مسئوليت و رسالت خود را انجام داده و جز راه صدق و درستي نپيمودند مانند حضرت مسيح عليه‌السلام و پيروان راستين او و نيز پيروان راستين ساير پيامبران كه در اين دنيا از در صدق وارد شدند از كار خود بهره كافي خــواهنــد بــرد. (1)

خداونــد در سوره يوســف، وي را از صِدّيقــان شمرده و مي‌فرمايد: «يُوسُفُ اَيُّهَاالصِّدّيقُ...: يوسف اي‌بسيار راستگو». (2)
(اين آيه از قول شخصي است كه در زندان با حضرت يوسف بوده و براي تعبير خواب پادشاه به ايشان مراجعه كرده و به ايشان مي‌گويد: يُوسُفُ اَيُّهَا الصِّدّيقُ) اگر وي يوسف را صدّيق خوانده كه به معناي مردي كثيرالصدق و به هرحال مبالغه در راستگويي است براي اين بوده كه اين شخص راستگويي يوسف را در تعبيري كه از خواب او و خواب رفيقش كرده بود و همچنين در گفتار و كرداري كه از او در زندان مشاهده كرده بود به ياد داشت و خداي تعالي هم اين معنا را تصديق كــرده و مي‌بينيم عين گفته او را نقل نموده و رد نكرده است. (3)
1- مكـــارم شيــرازي، «تفسير نمونه»، 5/139 .
2- 46 / يوسف .
3- طباطبايي، «ترجمه تفسير الميزان»، 11/296 .

خداوند در سوره هود آيه 88 مي‌فرمايد: «قالَ يقَوْمِ اَرَءَيْتُمْ اِنْ كُنْتُ عَلي بَيِّنَةٍ مِنْ رَبّي وَ رَزَقَني مِنْهُ رِزْقا حَسَنا وَ ما اُريدُ اَنْ اُخالِفَكُمْ اِلي ما اَنْهكُمْ عَنْهُ اِنْ اُريدُ اِلاَّ الاِْصْلحَ...: اي قوم هرگاه من دليل روشني از پروردگارم داشته باشم و رزق خوبي به من داده باشد (آيا مي‌توانم برخلاف فرمان او رفتار كنم) من هرگز نمي‌خواهم چيزي كه شما را از آن بازمي‌دارم خودم مرتكب شوم، من جز اصلاح تا آنجا كه توانايي دارم نمي‌خواهم...». (1)
مراد از اينكه وي از طرف پروردگار خود بينه دارد اين است كه دليل روشن دارد يعني نشانه نبوت و معجزه كه دلالت بر صدق پيغمبر در دعوي نبوت مي‌كند را دارد و معني آيه اين است كه به من خبر دهيد اگر من رسول خدا بسوي شما باشم و خدا مرا به وحي معارف و شرايع اختصاص داده باشد و با نشانه روشني كه دلالت بر صدق دعويم كند تأييد كرده باشد آيا باز هم در رأي خود سفيهم؟ و آيا دعوت شما دعوتــي سفيهانه است؟ (2) اين آيه كه نشان دهنده پايبندي عملي شعيــب عليه‌السلام به برنامـه خــود اسـت از شواهــد صداقت او مي‌باشــد.

1- 88 / هود .
2- طباطبايي، «ترجمه تفسير الميزان»، 10/558 .

حضرت ادريــس عليه‌السلام

در آخـريـن قسمـت از يـادآوري‌هـاي سـوره مريـم، سخــن از ادريس عليه‌السلام به ميان آمده است. «وَ اذْكُـرْ فِـي الْكِتابِ اِدْريسَ اِنَّهُ كانَ صِدّيقــا نَبِيّا. وَ رَفَعْناهُ مَكانا عَلِيّا: و در كتاب آسمانيت (قرآن) از ادريس ياد كن كه او بسيار راستگو و پيامبر بزرگي بوده و ما او را به مقام بلنــدي رســانـــديــم.» (1)

«وَ اذْكُرْ فِي الْكِتابِ اِسْماعيلَ اِنَّهُ كانَ صادِقَ الْوَعْدِ وَ كانَ رَسُولاً نَبِيّا»
روي سخــن در اينجا به پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله است كه مي‌فرمايد در كتاب آسمانيــت از اسماعيــل ياد كن كه او در وعده‌هايش صادق بود و پيامبــر عــالي مقامــي بود.
تكيه بر روي وفاي به عهد و توجه به تربيت خانواده (كه در آيه بعد آمده) به اهميت فوق العاده اين دو وظيفه الهي اشاره مي‌كند كه يكي قبـل از مقام نبــوت او ذكر شده و ديگـري بلافاصله بعد از مقام نبوت.
در حقيقت تا انسان صادق نباشد محال است به مقام والاي رسالت برسد چراكه اولين شرط اين مقام آن است كه وحي الهي را بي‌كم و كاست به بندگانش برساند و چنانچه گفته شد حتي افراد معدودي كه مقام عصمت را در پاره‌اي از ابعادش در انبياء انكار مي‌كنند مسئله صدق پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله را به عنوان يك شرط اساسي پذيرفته‌اند، صدق و راستــي در خبرهـا، وعده‌ها و در همه چيز. (1)
1- 56 و 57 / مريم .
صادقين در قرآن و حديث: پيامبران (243)
در روايتي مي‌خوانيم اينكه خداوند اسماعيل را صادق الوعد شمرده به خاطر اين است كه او به قدري در وفاي به وعده‌اش اصرار داشت كه با كسي در محلي وعده‌اي گذارده بود، او نيامد، اسماعيل همچنان تا يكسال در انتظار او بود! هنگامي كه بعد از اين مدت آمد، اسماعيل گفت من همواره در انتظار تو بودم. (2)
بديهي است هرگز منظور اين نيست كه اسماعيل كار و زندگيش را تعطيل كرد بلكه مفهومش اين است كه در عين ادامه برنامه‌هايش مراقب آمدن شخص مزبور بود، (3) ولي مقاتل مي‌گويد سه روز منتظر ماند مفسران درباره اين اسماعيل كه در اين آيه نام برده شده اختلاف نظر دارنــد كه آيا اسماعيــل ذبيح فرزنــد ابراهيــم است يا غيـر او، مرحوم طبرسي گفته همان اسماعيل فرزند ابراهيم است چون هروقت به چيزي وعده مي‌كرد حتما وفا به وعده مي‌نمود، و خلف وعده نمي‌كرد و البته رسول هــم بود كه به قبيلــه جُرْهُــم مبعوث شــده بود و پيامبر بلنــد قدر و رفيــع الشأنـي بود.
البته بعضي از مفسرين گفته‌اند كه اسماعيل فرزند ابراهيم قبل از حضرت ابراهيم عليه‌السلام از دنيا رفت و اين اسماعيل فرزند حَزْقيل است كه مأموريت تبليغ و رسالت داشت، به گروهي و آن گروه اسماعيل را
1- مكارم شيرازي، «تفسير نمونه»، 13/95 .

2- اصول كافي، 2/105 .
3- مكارم شيرازي، «تفسير نمونه»، 13/95 .
(244) صداقت و سيماي صادقين
سخت شكنجه دادند، پوست سر و صورتش را كندند، خداوند هم انتخاب عذاب آنان را در اختيار اسماعيل نهاد ولي اسماعيل درخواست عفو و بخشش نمود و به ثواب الهي راضي و خشنود شد و عذاب آن‌ها را به خدا واگذار نمود. اين روايت از امام صادق عليه‌السلام نقل شده و حضرت در آخر روايت فرموده‌اند كه فرشته‌اي از جانب خداوند نزد اسماعيل آمد و سلام خداوند را ابلاغ نمود و گفت من ديدم آنچه درباره تو اين قوم انجام دادند و خداوند به من دستور داده كه مطيع تو باشــم و هم به آنچــه مي‌خواهي دستور ده، اسماعيل گفت من به حسين بن علي عليه‌السلام تأسي مي‌كنم (و با آن) همه آزار و اذيت درخواست عــذاب فوري از خدا ننمود. (1)
1- مجلسي، «ترجمه‌بحارالانوار»، 4/12 ـ البحراني، «تفسير البرهان»، 3/16 (با اندكي اختلاف) .
صادقين در قرآن و حديث: پيامبران (245)
(246)

فصل پانزدهم:صادقین در قرآن و احادیث: اهل بیت علیهم‌السلام

15ـ 1 ـ صادقيــن و آيـــه كُونُــوا مَــعَ الصّادِقيـــنَ
15ـ 2 ـ اميرالمؤمنين مصداق صادقين در گفتار علماي عامه
15ـ 3 ـ اميرالمؤمنين مصداق صادقين در گفتار علماي شيعه
15ـ 4 ـ اهـل بيت عليهم‌السلام و بالاخص اميرالمؤمنين عليه‌السلام مصداق كامل صداقت و صادقين در آيــات قـرآن و احاديـث
1ـ 5 ـ اميــرالمؤمنين علــي عليه‌السلام هُوَ الصِّدّيــقُ الأكْبَرُ وَ الْفارُوقُ الأعْظَمُ بـه روايــت احاديث شيعــه و سنـــي
15ـ 6 ـ حضرت زهرا عليهاالسلام صِدّيقَةٌ طاهِرَةٌ
15ـ 7 ـ ابــوذر صحابــه راستگـــوي
(247)
(248)
در مباحث قبلي در رابطه با معاني صدق، ويژگي‌هاي صادقين به طور مشروح بحث نموديم. آنچه در اين مبحث به آن مي‌پردازيم شرح مختصري بر روايات فراواني است كه در ذيل آيات مربوط به صداقت نقل شده و آن آيات را بر اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام و اهل بيت عليهم‌السلام تطبيق نمــوده، و آنان را مصــداق اكمل صــدق و صادقين معرفي كرده است.
1 ـ «يآ اَيُّهــا الَّذيــنَ امَنُــوا اتَّقُوا اللّــهَ وَ كُونُــوا مَعَ الصّادِقينَ». (1)
چنانچه قبــلاً نيز گفته شده كلمه صدق در اصل به معناي اين است كه گفتار و يا خبــري كه داده مي‌شود، با خارج مطابق باشد و آدمي را كه خبــرش مطابق با واقــع و خارج باشــد صادق مي‌گوينــد، ولكن از آنجائــي كه بطــور استعاره و مجـاز اعتقــاد و عزم و اراده را هم قول ناميده‌اند، در نتيجه صدق را در آن‌ها نيز استعمال كرده‌اند، انساني را هم كه عملش مطابق با اعتقادش باشد يا كاري كه مي‌كند با اراده و تصميـمش مطــابــق باشــد صــادق نــاميده‌اند.
در اين آيه اطلاق صادقين به تقوي و اطلاق كلمه صادقين و همچنين اينكه به‌طور مطلق فرموده با صادقين باشيد، با اينكه در معيت و با كسي بودن به معناي همكاري كردن و پيروي نمودن است، همه قرينه‌هايي هستند كه دلالت مي‌كند بر اينكه مقصود از صدق معناي مجازي و وسيع آن است نه معناي لغوي خاص آن.
بنابراين آيه شريفه مؤمنين را دستور مي‌دهد به اينكه تقوي پيشه
1- 119 / توبه .

نموده و صادقين را در گفتار و كردارشان پيروي و اين غير از اين است كه بفرمايد شما نيز مانند صادقين متصف به وصف صدق باشيد، چون اگر منظور آيه چنين باشد مي‌بايستي بفرمايد و از صادقين باشيد. نه اين كه بفرمايد و با صادقين باشيد و اين پرواضح است و به توضيح احتياج ندارد. (1)
در مجمع البيان نيز در تفسير اين آيه چنين آمده: «كُونُوا مَعَ الصّادِقينَ: و با كساني باشيد كه راست مي‌گويند و دروغگو نيستند». يعني راه و روش كساني را انتخاب كنيد كه در گفتار و كردار راستگو هستند و مصاحب و رفيق آن‌ها باشيد، چنانچه گويي من در اين مسأله با فلاني هستم يعني پيرو نظريه او هستم و... در اين آيه خداوند دستور به پيروي و اقتدا به آنان را مي‌دهد و مي‌فرمايد با آن مردمان راستگو و باتقوي باشيد. (2)
محقق طوسي در كتاب تجريد نقل كرده: طريق استدلال چنين است كه خداوند تمام مؤمنين را امر مي‌كند كه با صادقين باشند و اين مطلب معلوم است كه منظور اين نيست كه در ميان صادقين از نظر بدن و جسم باشيد بلكه منظور اين است كه طريقه و روش آن‌ها و عقايد و افعال و گفتارشان را از پيش بگيرند. (3)
1- طباطبايي، «ترجمه تفسير الميزان»، 9/639 .
2- طبرسي، «ترجمه تفسير مجمع البيان»، 11/232 .
3- مجلسي، «ترجمه بحارالانوار»، 7/30 .

اين نكته حائز اهميت است كه دستور خداوند به اينكه مؤمنان همواره بايد با صادقان باشند دستوري است مطلق و بدون هيچ گونه قيد و شرط و اين معني جز در مورد معصومين امكان‌پذير نيست. زيرا غيرمعصوم ممكن است خطا كند و در آن حال بايد از او جدا شد زيرا پيروي از او باعث گمراهي و افتادن در ورطه خطاها و گناهان خواهد شد. پس كسي كه در همه حال مي‌توان در كنار او و پيرو او بود جز معصومان نخواهند بود. بنابراين منظور از صادقين در اين آيه هر فرد راستگويي نيست بلكه صادقاني هستند كه سخن خلاف نه عمدا نه از روي سهو در آن‌ها راه ندارد، (1) در نتيجه اين آيه بر معصوم بودن صادقين دلالت داشته و مؤمنين را به پيروي از آن‌ها دستور مي‌دهد. فخر رازي نيز در تفسيرش ذيل اين آيه مباركه مي‌گويد: «اينكه مي‌فرمايند «يآ اَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا اتَّقُوا اللّهَ» يعني مؤمنين را به تقوي امر كرده و اين امر نشان مي‌دهد كه مأمورين جائزالخطا بوده و ممكن است متقي نباشند و اين آيه دلالت مي‌كند بر آنكه كساني كه جائزالخطا هستندبايد ازكساني‌كه معصوم‌مي‌باشند پيروي‌كرده و اطاعت‌نمايند. (2)

مسأله ديگري كه در رابطه با اين آيه مطرح مي‌شود اين است كه خطاب آيه براي تمام زمان‌ها عموميت داشته و متعلّق به يك زمان خاصي نيست بيشتر علما در اين مورد اتفاق نظر دارند البته قرطبي و بعضي ديگر نظر مخالف دارند، به طور مثال قرطبي مي‌گويد منظور از
1- مكارم شيرازي، «پيام قرآن»، 9/223 .
2- فخر رازي، «تفسير الكبير»، 16/221 .
صادقين در قرآن و حديث: اهل بيت عليهم‌السلام (251)
بودن با صادقين، بودن در يك زمان و مكان معيني است يعني كساني كه با پيامبر همراه بودند و در زمان ايشان از پيروان و صحابه ايشان بودند آن‌ها مصداق صادقين هستند و كساني كه با آن‌ها همراه نبودند از صادقين محسوب نمي‌شوند. مانند منافقين و يا كساني كه از پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله جدا شده بودند. البته اين احتمال صحيح نيست زيرا اين آيه خطاب به عامه مؤمنين است و به طور خاص به زمان و عدّه معيني اختصاص پيدا نكرده پس البته شامل همراهان و اصحاب پيامبر نيز مي‌شود ولي اگر بخواهيم كه اين آيه را فقط به اصحاب پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله اختصاص دهيم نياز به قرينه و دليل واضح و قوي دارد كه اين امر را براي ما به اثبات برساند در صورتي كه اين قرينه اصلاً وجود ندارد.
فخر رازي نيز در اين باب مي‌گويد: منظور از «كُونُوا مَعَ الصّادِقينَ» بودن با آنان در همه زمان‌ها و اعصار است و اختصاص به زمان معيني ندارد و چنانچه قبلاً ذكر شد فخررازي معتقد است صادقين بايد معصوم باشند اين نظر فخر رازي در تفسيرش در ذيل آيه مباركه فوق آمده البته او در ادامه مي‌گويد كه ما معتقديم معصوم مجموع امت است كه البتــه در رابطـه با آن بحث خواهيــم نمود. (1)
چنانچه گفته شد از نظر علماي شيعه منظور از «كُونُوا مَعَ الصّادِقينَ»، پيروي و اتبّاع از ايشان بوده و اين خود مستلزم آن است كه صادقين افرادي منزه از عيوب و گناه بوده و معصوم از هرگونه خطا
1- رسالة القرآن، ش 148، الصادقين .
(252) صداقت و سيماي صادقين
باشند وگرنه سبب گمراهي و جهالت مردم مي‌گردند و اين مطلب نظر علماي شيعه است و در ابتداي اين مبحث در كلام صاحب الميزان و صاحب مجمع البيان نيــز ذكــر شد.

بــراي پاسخگويي بــه اين سؤال ابتــدا نظرات مختلفــي كه در باب صادقيــن ارائه شده ذكر كرده و سپس به بررسي آن‌ها مي‌پردازيم و نظــر صحيــح را برمــي‌گزينيـــم.
1 ـ منظور از صادقين مجموع امت است.
2 ـ منظــور از صادقيـن انبياء عليهم‌السلام است.
3 ـ منظــور از صادقين مهاجرين هستند.
4 ـ منظـور از صادقين كساني هستند كه به پيمانهايشان وفا مي‌كنند.
5 ـ منظــور از صــادقيــن اصحــاب رســـول اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله هستنـــد.
6 ـ جابرازامام باقر عليه‌السلام نقل مي‌كند كه آنان آل محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله هستند. (1)
البته نظر اول كه منظور از صادقين مجموع امت اسلامي نظر فخر رازي مي‌باشد او مي‌گويد ما قبول مي‌كنيم كه حتما بايد صادقين در همه ازمنه وجود داشته باشند اما آن معصوم از خطا اجماع امت است و نمي‌شود كه مراد از آن معصوم يك نفر از امت باشد زيرا اگر خداوند بر همه امت واجب بفرمايد كه پيرو شخص معيني از مسلمانان باشند بايد امت آن شخص صادق را بشناسند، تا تكليف به چيزي نشده باشند كه قدرت انجام آن را ندارند در صورتي كه ما كسي كه موصوف به صفت عصمت باشد
1- رسالــة القـــرآن، 9/149 ـ الصــادقيـــن .
صادقين در قرآن و حديث: اهل بيت عليهم‌السلام (253)
نمي‌شناسيم، پس آن صادق معصوم مجموع امت است و معناي حرف ما كه مي‌گوئيم اجماع امت حجت‌است همين مي‌باشد. (1)
در پاســخ به اين مطلب گفتــه مي‌شود كه اگــر مقصــود فخر رازي از مجمــوع امــت، مجمــوع افــراد امــت اســت پــس مي‌گــوييــم:
1 ـ اينكه همه افراد امت صادق نيستند يك امر بديهي و روشني است در صورتي كه فخر رازي معتقد به وجوب عصمت در صادقين و وجود آنان در همه اعصار و زمان‌ها مي‌باشد پس چگونه ممكن است اجماع امت هميشه صادق بوده و به دور از گناه باشند و هيچ مورد استثنايي نيز وجود نداشته باشد؟ (2)
2 ـ اگر منظــور از صادق در آيه كسي است كه في الجمله صادق باشد كــه شامل تمام مسلمانان مي‌شود كه صحيح نيست زيرا مستلزم پيروي از يك يــك مسلمانــان اســت كه آن خود نيــز سبب گمــراهي است. و يا منظور كســي اســت كــه در تمــام گفتــار صــادق باشــد كــه آن نيز

مستلزم عصمت است.
3 ـ اين مطلــب از آيه كاملاً مشهود است. آن‌هايي كه بايد با صــادقين باشند غيــر از خود صادقيــن هستند اما بنابــر آنچه كه مدعي شده هر دو يكي هستند.
1- خوانســاري، «انصاف در امامت»، 418 .
2- رسالــة القــرآن، 9/150 ـ الصادقيـن .
(254) صداقت و سيماي صادقين
4 ـ اما ادعاي او بر اين مبنا كه منظور از صادقين مجموع مسلمانان از نظر مجموع بودن است زيرا آن‌ها از جهت اجتماع دروغگو نيستند نيــز محال و غيرممكــن است.
5 ـ دليلي كه فخر رازي براي بطلان ادعاي شيعه در شناختن امام نقل كرده نيز كاملاً مردود است زيرا هر نادان و گمراه و دين سازي مي‌تواند ادعا كند كه اگر امامي بود ما بايد او را مي‌شناختيم چنانچه براي عدم پيگيري از حق و گردن نهادن به شرايع، يهودان نيز مي‌توانند بگويند اگر محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله پيامبر مي‌بود ما به نبوت او پي مي‌برديم، در صورتي كه چنين آگاهي و علمي را نداريم و همين‌طور ساير كفار و گمراهان اين ادعا را مي‌توانند بكنند. پس اين ياوه سرايي‌ها فقط از تعصب و دشمني و تقصير در شناخت حق به وجود مي‌آيد، اگر پرده‌هاي تعصب و دشمني را از روي چشم كنار بزنند و دقت در دلائل امامت ائمه عليهم‌السلام و معجزات و اخلاق پسنديده و شخصيت عالي آن‌ها بكنند به حق و واقعيت پي خواهند برد و جاي شك و ترديد براي ايشان باقي نمي‌ماند همين يك آيه با همان استدلالي كه خود فخر رازي كرد بر لزوم وجود امام در هر عصر و زمان و معصوميت ايشان به تنهايي كــافــي است كــه امــام را در هـر عصــر به مــا بشنــاســانــد. (1)
در نهايت لازم است گفته شود عصمت از امور خفيه‌اي است كه غير از عالم به سرائر، كسي از آن اطلاعي ندارد و راهي براي اطلاع بر آن
1- مجلسي، «ترجمه بحارالانوار»، 7/35 .
صادقين در قرآن و حديث: اهل بيت عليهم‌السلام (255)
نيست مگر نص و تصريح خدا و رسول و امام نسبت به امام بعدي و خوشبختانه عصمت اميرالمؤمنين عليه‌السلام و ساير ائمه هدي عليهم‌السلام بدين طريق نيز ثابت شده است البته حق بر قلب و زبان و قلم فخر رازي ابتدائا جاري شده وليكن متأسفانه بعد از نزديك شدن به حق تعصّب و عناد او را از حق دور كرده است، چه خوب بود براي فخر رازي كه با انصاف در آيات و احاديث و اراده درباره علي بن ابيطالب عليه‌السلام تدبّر مي‌كرد تا بتواند معصومي كه خداوند در قرآن كريم امر به پيروي از او نموده را بشناسد. ليكن مع الاسف او بعد از نزديك شدن به

حق در اثر خالــي نبودن از تعصــب حق را پيدا نكرده و پنداشته كه با اين تمهيلات مي‌توان استدلالات منطقي و مبرهن شيعه اماميه را رد كند. (1)
در پاسخ به نظر دوم كه معتقدند صادقين انبياء هستند بايد گفت كه مراد از صادقين نمي‌تواند انبياء باشد زيرا انطباق صادقين بر انبياء نياز به ادله و قرايني دارد كه آن را ثابت نمايد و اگر گفته شود انبياء از مصاديــق قطعي صادقين هستند در پاسخ بايد گفت كه گرچه اين مطلــب صحيح اســت اما انحصــار صادقين به انبيــاء صحيح نيست به خصوص آنكه در آيــه 69 سوره نســاء مي‌بينيم كه صديقين بر انبياء عطف شده است «...فَأُولآئِكَ مَــعَ الَّذينَ اَنْعَمَ‌اللّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبيّنَ وَ الصِّدّيقينَ...» و ايــن دليـل بــر آن اســت كه نمي‌توان صديقيــن را به طـور كامل بر انبياء تطبيق داد.
1- خـوانسـاري، «انصاف در امامت»، 418 .
(256) صداقت و سيماي صادقين
اما در مورد قول به اينكه مراد از صادقين مهاجرين هستند بايد گفته شود كه مهاجرين همگي صادق نيستند زيرا حتي اگر فرض كنيم كه همه آن‌ها در آن زمان از صادقين بوده‌اند لكن به گواه تاريخ بعضي از آن‌ها بعدا با رفتار و اعمال خود ثابت كردند كه از محدوده صداقت و صادقين خارج گشته‌اند از طرفي اين قول مستلزم آن است كه صادقين فقط مهاجرين باشند ولاغير و اين نتيجه باطلي است اما قول به آنكه مراد از صادقين وفاكنندگان به عهدهايشان هستند نيز نمي‌تواند كاملاً صحيح باشد زيرا چنانچه در تعريف صدق گفته شد معناي صادق بسيار وسيع‌تر از آن است و يكي از مصاديق صدق وفاء به عهد مي‌باشد (كه همان صدق در كردار است). (1)
اما در مورد قولي كه معتقدند صادقين اصحاب رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله هستند قبلاً به طور كامل صحبت شد و گفته شد كه اين آيه زمان و مكان محدودي را معين نكرده و هيچ قرينه‌اي براي اين قول وجود ندارد ضمن آنكه مفهوم آيه نشان مي‌دهد همه مؤمنين در همه زمان‌ها را مورد خطاب قرار مي‌دهد. در ضمن اگر منظور پيروي از صحابه باشد نيز غيرقابل قبول است زيرا اولاً نياز به قرينه و دليلي دارد كه آن را ثابت نمايد ثانيا اختيار اين قول مستلزم قبول عدالت صحابه است در صورتي كه مي‌دانيم همه صحابه عادل و معصوم نيستند زيرا در بين آن‌ها منافقين نيز وجود دارند و خداوند مي‌فرمايد: «اِنَّ الْمُنافِقينَ لَكاذِبُونَ» پس اگر گفته شود كه منظور از صحابه منافقين نيستند بلكه
1- رسالـة القرآن، صادقين، 9/150 و 151 .
صادقين در قرآن و حديث: اهل بيت عليهم‌السلام (257)
مراد از صحابه افرادي غير از منافقين‌اند كه صادقين محسوب مي‌شوند در جواب بايد گفت كه اين قول نيز صحيح نيست زيرا بعضي از آن‌ها كه حتي

در جنگ بدر با پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله بر ضد كفار شركت كرده بودند بعــدا اعمال ناشايستي را انجام داده و بعضي دچار فسق گشتند چنانچــه قرطبي نقل مي‌كنــد كه قدامه بن مظعون شرب خمر مي‌كرد و به اين جهت حد شرعي به او جاري شد و يا ابــن ابي الحديــد به فسق بعضي از صحابه تصريح مي‌نمايد. بنابراين صحابه نمي‌توانند مصداقي بــراي صادقيــن باشنــد.
اما براي بررسي نظر آخر كه صادقين همان اهل بيت عليهم‌السلام مي‌باشند ابتدا رواياتي را كه در اين زمينه وارد شده‌اند بررسي مي‌كنيم. لازم به ذكــر است كه اين روايــات هم از طريق شيعه و هم از طريق اهل سنت بــه طــور متعــددي نقــل شده‌اند.

1 ـ سيوطي در تفسيرش (1) مي‌گويد ابن مردويه از ابن عباس روايت نموده كه در تفسير آيه «كُونُوا مَعَ الصّادِقينَ» مي‌گويد يعني با علي‌بن ابيطالب باشيد و از ابن عساكر روايت نموده كه او از ابوجعفر عليه‌السلام روايت كرده كه آن حضرت مي‌گفتند با علي‌بن ابيطالب عليه‌السلام باشيد.
2 ـ خوارزمي از ابن عباس (2) روايت كرده كه او مي‌گفته آن صادقيني كه خداوند فرموده «اتَّقُوا اللّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصّادِقينَ» او علي‌بن ابيطالب است فقط.
1- تفسير درالمنثور، 3/290 .
2- مناقب خوارزمي، 198 .
(258) صداقت و سيماي صادقين
3 ـ ابن جوزي (1) درباره اين آيه مي‌گويد علماي سير گفته‌اند كه معني اين آيه اين است كه «بوده باشيد با علي‌بن ابيطالب عليه‌السلام و اهل بيت او و ابن‌عباس گفته علي آقاي راستگويان است». شيخ سليمان (2) قندوزي در تفسير اين آيه به دو طريق از ابن‌عباس نقل‌كرده‌كه او گفته صادقين در آيه حضرت محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله و اهل بيت او عليهم‌السلام مي‌باشند. (3)
4 ـ شبيه همين تعابير را خوارزمي (در مناقب / 189)، زرندي (در دررالمسطين / 91)، عبداللّه شافعي (در مناقب شافعي / 154)، حاكم حسكائي (در شواهد التنزيل، ج 1/259)، نقل كرده‌اند با اين تفاوت كه بعضي تعبير به علي بن ابيطالب دارند (نَزَلَتْ في عَلِيِّ بْنِ اَبيطالِبٍ عليه‌السلام خاصَّةً) و بعضي تعبير به علي عليه‌السلام و اصحاب علي عليه‌السلام (مع علي و اصحاب علي عليه‌السلام) نقل كرده‌اند.
5 ـ حافظ سليمان قندوزي حنفي در يَنابيع المَوَدَّة از سلمان فارسي نقل مي‌كند كه وقتي آيه «يا اَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصّادِقينَ» نازل شد، سلمان عرض كرد يا رسول اللّه هذا عامّه‌ام خاصة؟ اي رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله اين آيه عام است يا خاص. پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: «اَمَّا الْمَأْمُورُونَ فَعامَّةُ الْمُؤْمِنينَ وَ اَمَّا الصّادِقُونَ فَخاصَّةٌ في عَلِيٍّ وَ اَوْصِيائِه مِنْ بَعْدِه اِلي يَوْمِ الْقِيامَةِ: اما كساني كه مأمور به اين دستورند عموم مؤمنانند و اما صادقين خصوص برادرم علي عليه‌السلام و اوصياي او بعد از او تا روز قيامت هستند.»
1- تذكره سبط، 20 .
2- ينابيع الموده، 119 .

3- انصاف در امامت، 414 .
صادقين در قرآن و حديث: اهل بيت عليهم‌السلام (259)
6 ـ حاكم حسكائي در شواهد التنزيل از عبداللّه بن عمر در ذيل جمله «وَ كُونُوا مَعَ الصّادِقينَ» مي‌گويد يعني محمّدا و اهل بيته كه يعني منظور از صادقين محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله و اهل بيت او هستند. (1)
7 ـ جمعي از بزرگان اهل سنت مانند علامه حموييني در فرائد السمطين و شيخ‌ابوالحسن كازروني در شرف‌النبي از ابوجعفرالباقر عليه‌السلام در ذيل اين آيه نقل كرده‌اند «مَعَ آلِ مُحَمَّدٍ صلي‌الله‌عليه‌وآله يا مَعَ مُحَمَّدٍ صلي‌الله‌عليه‌وآله وَ آلِه يا مَعَ مُحَمَّدٍ صلي‌الله‌عليه‌وآله وَ عَلِيٍّ كه معني همه نزديك به يكديگر است. (2) يعني با محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله و آل او باشيد. (3)
8 ـ در تعليقه احقاق الحق مؤلف محترم از هشت نفر ديگر از اعضاي اهل سنت نقل كرده كه همه آنان گفته‌اند مراد از صادقين خاندان عصمت مي‌باشند: 1 ـ علامه ثعلبي 2 ـ علامه گنجي در كفايه 3 ـ علامه صاحب شرف النبي 4 ـ علامه ابويوسف بن سفيان 5 ـ علامه خرگوشي 6 ـ علامه ميرمحمّد صالح تِرْمِذي در مناقف مرتضوي 7 ـ علامه شَوْكانِيّ 8 ـ علامه آلوسي.
علامه آلوسي در كتاب روح المعاني گفته كه ابن مردويه از ابن عباس روايت كرده و ابن عساكر نيز از ابوجعفر كه مراد در آيه اين است كه بوده باشيد با عَليّ كَرَّمَ اللّهُ وَجْهَهُ.(1)
1- شواهـــد التنزيــل، 1/262 .
2- الغدير، 2/277 .
3- مطلب از قسمت 4 از پيام قرآن، 9/222 .
(260) صداقت و سيماي صادقين
با اين حال جاي بسي تعجب است از بعضي مفسران معروف اهل سنت مانند آلوسي كه بعد از بيان اخباري كه صادقين را در اين آيه به علي عليه‌السلام تفسير مي‌كند، مي‌افزايد شيعه به آن براي حقانيت علي عليه‌السلام استــدلال كرده‌انــد، سپس مي‌گويد اين استدلال باطل است ولي بي‌آنكـه يك كلمه دليــل براي مدّعــاي خود بگويــد از آن مي‌گــذرد.
ايــن‌گونـه موضع‌گيري‌ها نشان مي‌دهد كه پرده‌هاي ضخيم تعصب تا چه حد مي‌تواند مانــع تابش نــور انديشه گردد و آزاداندیشي راحتــي از دانشمنـــدان بگيـــرد.
در مقابل افراد آزاداندیشي مانند دكتر محمّد تيجاني پيدا مي‌شوند كه مسير خود را در پرتو همين آيه و روايات مربوطه پيدا كرده و آشكارا ايمان صريح خود را به علي عليه‌السلام و ساير امامان اهل بيت عليهم‌السلام با نهايت شجاعت ابزار داشته و كتاب بسيار ظريف و لطيفي در اين زمِينه

نوشته و نام آن را لِاَءَكُونَ مَعَ الصّادِقِينَ گذارده است، اين كتاب تأثير عجيبي بر بسيــاري از مسلميـن گذارده است. (2)
1- خوانســاري، «اصنــاف در امامـت»، 415 .
2- «پيام قرآن»، 9/223 .

علامه مجلسي در جلد هفتم كتاب بحارالانوار روايات متعددي را نيز در اين مورد نقل مي‌نمايد كه همگي بر اين مطلب كه مراد از صادقين، اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام و اوصياء طاهرين مي‌باشند دلالت دارند. البته بعضي از اين روايات در ديگر كتب علماي شيعه نيز آمده است كه مختصرا در ذيل به بعضي از آن‌ها اشاره مي‌كنيم.
1 ـ كليني از ابوصالح از ابن عباس نقل مي‌كند در تفسير «كُونُوا مَعَ الصّادِقينَ» يعني با علي عليه‌السلام و اصحاب او باشيد. (1)
2 ـ جابر از حضرت باقر عليه‌السلام نقل مي‌كند «كُونُوا مَعَ الصّادِقينَ» يعني با آل محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله باشيد. (2)
3 ـ در بصاير آمده: بريد عجلي نقل كرده كه از حضرت باقر عليه‌السلام معني «يآ اَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصّادِقينَ» را پرسيدم، ايشان فرمودند: از صادقين ما را قصد كرده. (3)
4 ـ همچنين در بصائر آمده: احمدبن محمّد نقل كرده كه از حضرت رضا عليه‌السلام تفسير آيه «يآ اَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصّادِقينَ» را پرسيدم، ايشان فرمودند صادقين ائمه عليهم‌السلام هستند كه گفتارشان با عمل در فرمانبرداري خدا برابر است. (1)
1- مجلسي، «ترجمه بحارالانوار»، 7/28 .
2- طبرسي، «ترجمه تفسير مجمع البيان»، 11/233 .
3- مجلسي، «ترجمه بحارالانوار»، 7/28 .

5 ـ شيخ در امالي از جابر نقل كرده كه ابي جعفر عليه‌السلام درباره آيه «يآ اَيُّهَا الَّذينَ امَنُوا اتَّقُوا اللّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصّادِقينَ» فرمودند يعني با علي بن ابيطالب عليه‌السلام باشيد. (2)
6 ـ در نهج البيان روايت شده كه از پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله سؤال شد كه صادقين كدامند ايشان فرمودند: آنان علي و فاطمه و حسن و حسين و ذريه پاك ايشان هستند تا روز قيامت. (3)
و در اين معنا روايات بسياري از امامان معصوم عليهم‌السلام وارد شده است كه در كتب مختلف شيعه آمده و همگي آن‌ها بر اين مطلب دلالت دارند كه صادقيني كه در آيه «كُونُوا مَعَ الصّادِقينَ» به آن‌ها اشاره شده و مردم را به پيروي از آن‌ها دستور داده همانا اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام و اوصياء طاهرين ايشان مي‌باشند، كه هم داراي مقام عصمت بوده و هم از جانب پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله به مقام امامت نصب گشته و امامت و رهبري مردم تا روز قيامت به ايشان تفويض گشته است و

بنابــر روايات مردم در همه حــال وظيفه دارنــد كه از آنان پيــروي و اطاعت نماينــد تا بتوانند مسيــر صحيح اسلام را شناخته و در آن گام برداشته و از گمــراهــي و ضــلالت نجــات يابند.
در ادامه، آيات شريفه ديگر، در باب صدق را بيان مي‌نمائيم كه روايات، آن‌ها را بر اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام تطبيق نموده و ايشان را مصداق اتم و اكمل آن آيات و مصداق كامل صدق معرفي مي‌نمايد. البته منظور از اين روايات محدود كردن آيات قرآني نيست بلكه آيات قرآن بر تمام عصرها و تمام مؤمنين مي‌باشد لكن منظور معرفي نمونه و اسوه كاملي از آن آيات براي جامعه مسلمانان مي‌باشد.
1- مجلسي، «ترجمه بحارالانوار»، 7/28 .
2- البحرانـي، «تفسير البرهان»، 2/170 .
3- البحرانـي، «تفسير البرهان»، 2/170 .
صادقين در قرآن و حديث: اهل بيت عليهم‌السلام (263)
2 ـ در سوره احزاب آياتي است كه به گفته گروهي از مفسران درباره علــي عليه‌السلام نــازل شده و يا نظــر به فداكـاري‌هـاي بــي‌نظيــر او دارد.
در آيه 23 سوره احزاب مي‌خوانيم: «مِنَ الْمُؤْمِنينَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضي نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَ ما بَـدَّلُوا تَبْديلاً: در ميان مؤمنان مرداني هستند كه بر سر عهدي كه با خدا بسته‌اند صادقانه ايستاده‌اند، بعضي پيمان خود را به آخر بردند (و در اين راه شربت شهادت نوشيدند) و بعضي ديگر در انتظارند و هرگز تغييــر و تبديلــي (در عهد و پيمان خود) نداده‌اند . (1)
در شواهد التنزيل در ذيل اين آيه با سند خود از حضرت علي عليه‌السلام نقل مي‌كند كه فرمودند: «فينا نَزَلَتْ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللّهَ عَلَيْهِ». اين آيه درباره ما نازل شده است. سپس فرمود: «فَاَنَا وَاللّهِ الْمُنْتَظِرُ» آن كس كه در انتظار (شهادت است) به خدا سوگند منم. (2) اين حديث در تفسير مجمع البيان آمده و نيز از عبداللّه بن عباس نقل مي‌كند كه آيه
1- 23 / احزاب .
2- شواهــد التنزيــل، 2، ص 1 و 2 ـ پيــام قــرآن، 9/308 ـ ترجمــه مجمـع البيان، 20/73 .
(264) صداقت و سيماي صادقين
«رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللّهَ عَلَيْهِ...» ناظر به علي عليه‌السلام و حمزه و جعفر است و جمله «..وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ...» اشاره به علي عليه‌السلام است كه در انتظار شهادت در راه خدا بود، «فَوَاللّهِ لَقَدْ رُزِقَ الشَّهادَةَ» به خدا سوگند شهادت نصيب او شد. (1)
همين معني در صواعق ابن حجر و فصول المهمه ابن صباغ مالكي و

الكشف و البيان نيشابوري نيز نقل شده است. ابن شهر آشوب از امام محمّد باقر عليه‌السلام نقل مي‌كند: «مِنَ الْمُؤْمِنينَ رِجالٌ صَدَقُوا قالَ حَمْزَةٌ وَ عَلِيٌّ وَ جَعْفَرٌ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضي نَحْبَهُ قالَ عَهْدَهُ وَ هُوَ حَمْزَهٌ وَ جَعْفَرٌ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ قالَ عَلِيٌّ بْنُ اَبيطالِبٍ عليه‌السلام (2): مِنَ الْمُؤْمِنينَ رِجالٌ صَدَقُوا حَمْزَهٌ وَ عَلِيٌّ وَ جَعْفَرٌ هستند و فَمِنْهُمْ مَنْ قَضي نَحْبَهُ يعني بر سر عهد و پيمان خود بودند حمزه و جعفر هستند و آنكه منتظر است علي بن‌ابيطالب عليه‌السلام است.

علي‌بن‌ابراهيم نيز از امام محمّد باقر عليه‌السلام نقل مي‌كند «مِنَ الْمُؤْمِنينَ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدوُا اللّهَ عَلَيْهِ لا يُغَيِّرُوا اَبَدا فَمِنْهُمْ مَنْ قَضي نَحْبَهُ» اَيْ اَجَلَهُ هُوَ حَمْزَهُ وَ جَعْفَرُبْنُ اَبيطالِبٍ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ اَجَلَهُ يعني عَلِيّا عليه‌السلام يَقُولُ وَ ما بَدَّلُوا تَبْديلاً لِيَجْزِيَ اللّهُ الصّادِقينَ بِصِدْقِهِمْ وَ يُعَذِّبَ الْمُنافِقينَ الاْيه». (3)

1- شواهد التنزيل، 2، ص 1 و 2 ـ پيام قرآن، 9/308 .

2- البحراني، «تفسير البرهان»، 3/303 .

3- البحراني، «تفسير البرهان»، 3/303 .

صادقين در قرآن و حديث: اهل بيت عليهم‌السلام (265)

در اين آيه منظور از آن‌ها كه اجلشان رسيده حمزه و جعفربن ابيطالب هستند و ازآن‌ها كسي‌كه منتظر اجلش‌است علي‌بن‌ابيطالب عليه‌السلام است و آنچه كه تغيير و تبديل در آن نيست اين است كه خداوند صادقين را به جهت صدقشان پاداش داده و منافقين را عذاب مي‌دهد.

البته بعضي گفته‌اند جمله «مَنْ قَضي نَحْبَهُ» اشاره به شهيدان بدر واحد است و جمله «وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ» اشاره به مسلمانان راستين ديگري است كه در انتظار پيروزي يا شهادت بودند.

از ابن‌عباس نقل شده كه گفته: جمله «مِنْهُمْ مَنْ قَضي نَحْبَهُ» اشاره به حمزه‌بن عبدلمطلب و بقيه شهيدان احد و انس‌بن نصر و ياران او است.

در ميان اين تفسيرها هيچ منافاتي نيست چراكه آيه مفهوم وسيعي دارد و همه شهداي اسلام را كه قبل از ماجراي جنگ احزاب شربت شهادت نوشيده بودند شامل مي‌شود و منتظران نيز تمام كساني بودند كه در انتظار پيروزي و شهادت بر سر مي‌بردند و افرادي چون حمزه سيدالشهداء و علي‌بن‌ابيطالب عليه‌السلام در رأس اين دو گروه قرار داشتند. (1)

لذا در تفسير صافي چنين آمده است «اِنَّ اَصْحابَ الْحُسَيْنِ عليه‌السلام بِكَرْبَلاءِ كانُوا كُلُّ مَنْ اَرادَ الْخُرُوجَ وَدَّعَ الْحُسَيْنَ عليه‌السلام وَ قالَ اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يَابْنَ رَسُولِ اللّهِ. فَيُجيبُهُ وَ عَلَيْكَ السَّلامُ وَ نَحْنُ خَلْفَكَ وَ يَقْرَءُ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضي نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ.» (2) ياران امام حسين عليه‌السلام در كربلا هركدام مي‌خواستند به ميدان بروند با امام وداع مي‌كردند و مي‌گفتند

1- مكـــارم، «تفسير نمونه»، 17/247 .
2- فيض كاشاني، «تفسير الصافي»، 2/345 .
(266) صداقت و سيماي صادقين
ســلام بر تو اي پسر رسول خدا (سلام وداع) امام عليه‌السلام نيز به آن‌ها پاســخ مي‌داد و سپــس اين آيــه را تــلاوت مي‌فرمود «فَمِنْهُمْ مَنْ قَضي نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَـنْ يَنْتَظِـرُ».
اين آيه كه پس از آيات مربوط به جنگ احزاب آمده در وصف مؤمناني است كه در جنگ احزاب شركت نموده‌اند و براستي چه شباهت نزديكي ميان ياران حسين و مردان مؤمني كه در جنگ احزاب بر عهد و پيمان خويش وفا كردند وجود دارد. اين‌ها در دشت كربلا در محاصره لشكر يزيد قرار گرفتند و آن‌ها در پشت خندق مدينه در محاصره پدر بزرگ يزيد (ابوسفيان) و ائتلاف نيروهاي مشرك، در جنگ احزاب الگو و اسوه مؤمنين رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله بود، و در دشت كربلا امامشان حسين عليه‌السلام نواده و پيرو راستين پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله . اصحاب رسول اللّه همين كه خود را درمحاصره نيروهاي قدرتمند قريش و جنگجويان وحشي از طوائف بدوي ديدند، بجاي آنكه روحيه خود را باخته و ترس و تزلزلي به دل راه دهند به ياد كلام خدا و رسول افتادند كه صدق ايمان تنها با گذر از كوره فتنه و ابتلائات جهاد في سبيل اللّه ثابت مي‌گردد. «اَحَسِبَ النّاسُ اَنْ يُتْـرَكُوا اَنْ يَقُولُوا امَنّا وَ هُمْ لا يُفْتَنُونَ. وَ لَقَدْ فَتَنَّا الَّذينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللّهُ الَّذينَ صَدَقُوا وَ لَيَعْلَمَنَّ الْكاذِبينَ»
«و كسي كه بنده واقعي خدا باشد همين كه در راه توحيد قيام كرده خدا را به وحدانيت بخواند همه نيروهاي شرك بر او خواهند شوريد با چنين تذكر و يادآوري ايمان و تسليمشان به خدا (نه دشمن) افزايش يافته با روحيه‌اي سرشار از نشاط و شجاعت گفتند اين همان وعده‌اي
صادقين در قرآن و حديث: اهل بيت عليهم‌السلام (267)
است كه خدا و رسول به ما وعده دادند و چه راست گفتند خدا و رسولش: «وَ لَمّا رَأَ الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزابَ قالُوا هذا ما وَعَدَنَااللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللّهُ وَ رَسُولُهُ وَ مازادَهُـمْ اِلاّ ايمـانـا وَ تَسْليمـا»
اصحاب امام حسين عليه‌السلام با جمع 72 نفري قليل خود وقتي در برابر هزاران تن دشمن فريب خورده قرار گرفتند، همچون كسي كه منتظر چنين صحنه‌اي است و به آن خبر داده شده، ايمان و تسليمشان به خدا افزون شد و رشادت‌هايي به خرج دادند كه در تاريخ كمتر نظير دارد، سخنان سرشار از صدق و صفايي كه اين برگزيدگان و نخبه‌هاي انسانيت در واپسين ساعات حيات خود در شكر و سپاس خدا و درود بر رسول رسول و حمايت از يادگار گرامي او ابراز داشتند. دلالت بر شور و شوق و عشق به شهادت در راه خدا و نشاط در جهاد با دشمنان اسلام‌مي‌كند سرانجام

همه‌اصحاب به‌شهادت رسيدند و امام‌حسين عليه‌السلام با خانواده و خويشان تنها ماند. اين‌ها كه تعدادشان به 17 نفر مي‌رسيد علاوه بر فرزندان امام، فرزندان علي‌بن ابيطالب، امام حسن مجتبي، جعفر طيار و عقيل بودند، نخستين كسي كه از بني هاشم اجازه جنگ گرفت فرزند ارشد امام جناب علي اكبر عليه‌السلام بود كه به روايات مختلف از هيجده تا بيست و پنج سال از عمر مباركش مي‌گذشت به اين ترتيب امام عليه‌السلام اجازه ايثار و استقبال از شهادت را ابتدا به فرزند برومند خويش كه همچون اسماعيل عليه‌السلام براي ابراهيم عليه‌السلام بود داد در حالي كه او را با اشك حسرت روانه قربانگاه مي‌كرد دست تسليم به درگاه پروردگار بلند كرده اظهار داشته: پروردگارا! شاهد باش كه اينك جواني به سوي اين گروه مي‌رود كه از نظر آفرينش، اخلاق و گفتار شبيه‌ترين مردم به رسول تو است و ما هرگاه به ياد پيامبر تو مي‌افتاديم به او مي‌نگريستيم.(1) آنگاه آيه ذيل را تلاوت فرمود:
«اِنَّ اللّهَ اصْطَفي ادَمَ وَ نُوحا وَ الَ اِبْراهيمَ وَ الَ عِمْرانَ عَلَي الْعالَمينَ. ذُرِّيَّــةً بَعْضُها مِــنْ بَعْضٍ وَ اللّــهُ سَميعٌ عَليمٌ»
(268) صداقت و سيماي صادقين
آيه فوق كه در سه فصل داستان آل عمران از زكريا و يحيي و مريم و عيسي عليه‌السلام در سوره آل عمران آمده است پالايش و پيوستگي نژادي پيامبران و انتقال ژنتيكي استعدادهاي معنوي آن‌ها را نشان مي‌دهد، تــلاوت اين آيه توسط امام حسين عليه‌السلام به‌خصوص پس از توصيفي كه از شباهت ظاهري جناب علي اكبر با جــد بزرگوارش مي‌نمايــد تلويحا وراثت روحي و اخلاقي و شباهت باطني فرزند برومندش را با پيــامبــر القــاء مي‌نمايــد. (2)
3 ـ درباره آيه «...وَ بَشِّرِ الَّذينَ‌امَنُـوآ اَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ...» از ابــي‌عبـداللّه نقـل شــده كــه مي‌فرمــاينـــد: «قالَ نَزَلَتْ في وَلايَةِ عَلِــيِ‌بْنِ اَبيطالِبٍ عليه‌السلام ». (3) (4)
4 ـ و همچنين درباره آيه 33 سوره زمر نيز روايات تطبيق آن را بر اميــرالمؤمنين عليه‌السلام اثبــات مي‌كند: «والـذي جاء بالصدق و صدق به».
در مجمع البيان در ذيل اين آيه آمده: بعضي گفته‌اند منظور از آن
1- بازرگان، «انسان كامل»، 148 و 149 .
2- بازرگان، «انسان كامل»، 148 و 149 .
3- 2 / يونس .
4- مجلسي، «بحارالانوار»، 36/58 .
صادقين در قرآن و حديث: اهل بيت عليهم‌السلام (269)
كس كه صدق آورده رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله و منظور از آن‌كه به وي

تصديق كرده علي‌بن ابيطالب عليه‌السلام است و اين معنا از ائمه هدي نيز روايت شده در تفسير الميزان نقل شده اين روايت را در درّالمنثور از ابن‌مردويه از ابي‌هريــره روايت كرده. در تفسير صافي از قمي نقل كرده «جاءَ بِالصِّدْقِ مُحَمَّــدٌ صلي‌الله‌عليه‌وآله وَ صَــدَّقَ به اميرُالْمُؤْمِنينَ عليه‌السلام » (1) همين روايت در تفسيــر البرهــان نيز آمده.
در تفسير البرهان از امالي شيخ صدوق نقل مي‌كند از اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام في قوله: «فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ كَذَّبَ عَلَي اللّه وَ كَذَّبَ بِالصِّدْقِ أذ جاءَه قالَ اَلصِّدْقُ وَلايَتُنا اَهْلَ الْبَيْتِ». (2)
اميـرالمؤمنين علـي عليه‌السلام مي‌فرمايند صدق ولايت ما اهل بيت است.
5 ـ چنانچــه در ذيــل آيــه 5 سوره ذاريــات نيز ايــن‌گونــه روايــات وارد شــده اســـت:
«اِنَّمــا تُوعَــدوُنَ لَصادِقٌ» (3)
در تفسير البرهان از علي‌بن ابراهيم نقل مي‌كند كه از اباجعفر عليه‌السلام شنيدم‌كه مي‌فرمود درباره آيه «اِنَّما تُوعَدوُنَ لَصادِقٌ» يعني في عَلِيٍّ عليه‌السلام «وَ اِنَّ الــدّيــنَ لَــواقِــعٌ» يعنــي «عَلَيّــا وَ عَلِــيٌّ هــذَا الــدّيــنُ». (4)
6 ـ همچنين در تفسير آيه «وَ اجْعَلْ لي لِسانَ صِدْقٍ فِي‌الاخِرينَ»
1- فيض كاشاني، «تفسير الصافي»، 2/467 ـ البحراني، «تفسير البرهان»، 4/76 .
2- البحراني، «تفسير البرهان»، 4/76 .
3- 5 / ذاريات .
4- البحرانـــي، «تفسيـــر البرهــان»، 4/230 .

تفسير قمي نقل كرده كه فرمودنــد مقصود از اين لســان صدق در آخــرالزمــان علي‌بــن ابيطالب عليه‌السلام اسـت. (1) (2)
علي‌بن ابراهيم نيز در باب ايــن آيه گفتــه كه ايــن فرد حضرت علي عليه‌السلام است. (3)
و همچنين در بحارالانوار آمده كه ابن مردويه در رابطه با آيه «وَ اجْعَلْ لي لِسانَ صِدْقٍ فِي‌الاخِرينَ» از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه فرمودند: «هُوَ عَلِيُّبْنُ‌اَبيطالِبٍ عليه‌السلام عُرِضَتْ وَلايَتُهُ عَلي اِبْراهيمَ فَقالَ اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ مِنْ ذُرِّيَّتي فَفَعَلَ اللّهُ ذلِكَ»، امام فرمودند: ايشان علي‌بن ابيطالب عليه‌السلام هستند كه ولايت ايشان بر ابراهيم عليه‌السلام عرضه شد پس وي دعا نمود كه خدايــا او را از ذريــه من قرار بــده، پس خداوند اين كار را انجــام داده و دعــاي او را اجابــت فرمود. (4)
البته بعضي از مفسرين معتقدند كه منظور از لسان خير ذكر جميل است و نيزگفته‌شده‌كه‌منظوراز «لِسانَ صِدْق فِي‌الاخِرينَ» اين‌است‌كه وي از

خداوند درخواست نموده كه در ذريه‌اشَ در آخرالزمان كسي را قرار دهد كه مردم را به سوي دين او فراخوانـد و آن فرد حضرت محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله است، البته علامه مجلسي پس از ذكر اين اقوال در بحارالانوار اين طور
1- 84 / شعراء .
2- طبـاطبـايي، «تـرجمـــه تفسيـــر الميـــزان»، 15/437 .
3- مجلسي، «بحار الانوار»، 36 و البحراني، «تفسيرالبرهان»،4/184 .
4- مجلسي،«بحارالانوار»،36/57 ـ البحراني،«تفسيرالبرهان»2/218.
صادقين در قرآن و حديث: اهل بيت عليهم‌السلام (271)
بيان مي‌كند كه بعيد نيست اين آيه بر حضرت علي‌بن ابيطالب عليه‌السلام تطبيـق شود زيرا ايشـان باعث شرافت و ذكر جميل براي حضرت ابراهيـم عليه‌السلام بوده‌انـد و فضل و شرف ايشان بر كسي پوشيده نيست. (1)
7 ـ در مورد آيه «...وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِدْقٍ عَلِيّا» نيز بحارالانوار از تفسيـر قمـي نقـل كـرده كه امام حسـن عسكري عليه‌السلام فرمودنـد يعني اميرالمؤمنين علـي عليه‌السلام (2) ايـن روايت در تفسير صافي نيز آمده.
و نيز در تفسير البرهان آمده ابن شهر آشوب از ابي‌بصير از امام صادق عليه‌السلام نقل كرده كه فرمودند «اِنَّ اِبْراهيمَ عليه‌السلام كانَ قَدْ دَعَا اللّهَ اَنْ يَجْعَلَ لَهُ لِسانَ صِدْقٍ فِي‌الاخِرِينَ فَقالَ اللّهُ تَعالي وَ وَهَبْنـا لَهُ اِسْحـقَ وَ يَعْقُـوبَ وَ كُلاًّ جَعَلْنا نَبِيّـا. وَ وَهَبْنا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنا وَ جَعَلْنا لَهُمْ لِسانَ صِـدْقٍ عَلِيّا يعني اميرالمؤمنين علي‌بن ابيطالب عليه‌السلام » (3)
8 ـ همچنين آيه 15 سوره حجرات نيز از جمله آياتي است كه بنابر قول بعضي از مفسرين درباره اميرالمؤمنين و يا نظر به ويژگي‌هاي ايشان نازل شده است. در اين آيه خداوند مي‌فرمايد: «اِنَّمَـا الْمُؤْمِنُـونَ الَّذيـنَ امَنُـوا بِاللّـهِ وَ رَسُولِـه ثُمَّ لَمْ يَرْتابُوا وَ جاهَدُوا بِاَمْوالِهِمْ وَ اَنْفُسِهِـمْ في سَبيـلِ اللّهِ اُولئِـكَ هُمُ الصّادِقـوُنَ» (4)
در تفسيـر صافي از قول قمي نقل شده كه نَزَلَتْ في اَميرِالْمُؤْمِنينَ
1- مجلسـي، «بحارالانوار»، 36/58 .
2- مجلسي، «بحارالانوار»، 36/57 ـ فيض كاشاني، «تفسير الصافي»، 2/47 .
3- البحراني، «تفسير البرهان»، 3/14 .
4- 15 / حجرات .
(272) صداقت و سيماي صادقين
عَلِيٍّ عليه‌السلام (1) يعني اين آيه درباره اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام است در تفسير البرهان نيز اين روايت آمده و همچنين در تفسير البرهان

آمده كه محمّدبن عباس درباره اين آيه چنين نقل كرده: «قالَ ابْنُ عَبّاسٍ: ذَهَبَ عَلِيٌّ عليه‌السلام بِشَرَفِها وَ فَضْلِها». (2)
همان‌طور كه مي‌دانيم صدّيق اكبر از القاب و صفات مختص اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام است كه اهل سنت آن را براي ابوبكر بكار برده‌اند. و در اين باب رواياتي را نيز نقل مي‌كنند به طور مثال ابن المنظور در لسان العرب در ذيل آيه «وَ الَّذي جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ» از حضرت علي عليه‌السلام نقل مي‌كند كه ايشان فرموده‌اند: «وَ الَّذي جاءَ بِالصِّدْقِ» حضرت محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله هستند و صَدَّقَ بِهِ ابوبكر است. (3)
و نيز در تاج‌العروس اشاره شده كه صِدّيق لقب ابي بكر است. (4)
حال در اين بخش رواياتي كه مصداق اكمل و اَتَمّ صدّيق را معرفي مي‌نمايند را از منابع اهل سنت و شيعه بيان مي‌نماييم.
در شواهد التنزيل از ابن ابي ليلي از پدرش، چنين نقل مي‌كند: «قالَ رَسُولُ اللّهِ صلي‌الله‌عليه‌وآله اَلصِّدّيقُونَ ثَلاثَةٌ: حَبيبُ النَّجارِ مُؤْمِنُ آلِ ياسينَ، وَ حَزْبيلٌ (حِزْقيلٌ) مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ وَ عَلِيُّ بْنُ ابي طالِبِ الثّالِثُ وَ هُوَ اَفْضَلُهُم». (1)
1- فيض كاشاني، «تفسير الصافي»، 2/596 .
2- البحراني، «تفسير البرهان»، 4/215 .
3- ابن المنظور، «لسان العرب» .
4- الزبيدي، «تاج العروس» .
صادقين در قرآن و حديث: اهل بيت عليهم‌السلام (273)
رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود صديقان سه نفرند: حبيب نجار، مؤمن آل ياسين و حزقيل مؤمن آل فرعون و علي‌بن ابي طالب سومين نفر آن‌ها است و از همه آنان افضل و برتر است.
اين حديث در كتاب فضائل احمد حنبل، و معرفة الصحابه ابونعيم و مناقب ابن مغازلي نيز آمده است در همان كتاب شواهد التنزيل چهار حديث ديگر به همين مضمون از طرق ديگر نقل كرده است. (2)
در كتاب ينابيع المودّة شيخ سليمان قندوزي حديث فوق از مسند احمد و ابونعيم و ابن مغازلي و موفق خوارزمي از ابوليلي و ابوايوب انصاري نقل شده است كه اين هر دو گفتند پيامبر خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: «اَلصِدّيقُونَ ثَلاثَةٌ، حَبيبُ النَّجارِ،... وَ حِزْقيلٌ مُؤْمِنُ آلِ فِرْعَوْنَ،... وَ عَلِيُبْنُ اَبيطالِبٍ وَ هُوَ اَفْضَلُهُمْ.» (3)
در كنز العمال نيز همين معني از ابن‌عباس نقل شده است (4) سيوطي در جمع‌الجوامع (ج 6/152) و ابن‌حجر در صواعق (ص 74) نيز از ابن‌عباس نقل كرده‌اند، در احقاق الحق نيز اين حديث را از كتب مختلف و از طرق مختلف نقل كرده است. (1)
1- شواهد التنزيل، 2/223 ـ پيام قرآن، 9/319 .

2- مكـارم شيـرازي، «پيـام قـرآن»، 9/319 .
3- ينابيع المودة، 124 باب 42 ـ پيام قرآن، 9/320 .
4- پيام قرآن، 9/320 .
(274) صداقت و سيماي صادقين
اين روايـت در كتب شيعـه نيز نقل شـده از جمله تفسير البرهان (ج 4/292)، كتـاب الغـديـر (ترجمـه) ج 4/194 نيـز آمـده اسـت.
البته روايات ديگري نيز بر اين مضمون نقل شده است از جمله: در بحارالانوار آمده كه انس نقل مي‌كند روزي با پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله نماز صبح را خوانديم، در اين موقع آن جناب رو به جانب ما برگردانيد، من عرض كردم يا رسول اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله براي ما اين آيه را تفسير فرماييد: «...فَاُولآئِكَ مَعَ الَّذينَ اَنْعَمَ‌اللّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبييّنَ وَ الصِّدّيقينَ...» فرمود منظور از پيامبران منم و صديقين برادرم علي اما شهداء عمويم حمزه و صالحين دختـرم فـاطمـه و اولاد او حسـن و حسيـن عليهم‌السلام ، ايـن روايـت در تفسيـر البـرهـان نيز آمـده اسـت. (2)
و نيز در تفسير البرهان آمده كه ابن بابويه از ام سلمه نقل مي‌كند كه وي مي‌گويد درباره آيه «...فَاُولآئِكَ مَعَ الَّذينَ اَنْعَمَ‌اللّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبييّنَ وَ الصِّدّيقينَ...» از پيامبر سؤال نمودم، ايشان فرمودند كساني كه خداوند به ايشان نعمت داده النبيين من هستم، صِدّيقين علي بن ابيطالب و شهداء حسن و حسين و صالحين حمزه و حَسُنَ اُولئِكَ رَفيقا دوازده امام بعد من هستند. (3)
1- احقـاق الحـق، 3/243 ـ پيـام قـرآن، 9/320 .
2- بحارالانوار، ترجمه، 7/28 ـ البحراني، تفسير البرهان، 1/392 .
3- البحراني، «تفسير البرهان»، 1/393 .
صادقين در قرآن و حديث: اهل بيت عليهم‌السلام (275)
و يا در همـان تفسير از ابن شهـر آشوب از قول ابن عباس درباره آيه «وَ الَّذينَ امَنُوا بِاللّـهِ وَ رُسُلِهِ اوُلئِكَ هُمُ الصِّدّيقُونَ» و... نقل مي‌كند كه صدّيق اين امت علي‌بن ابيطالب است او صدّيـق اكبر و قـارون اعظـم اسـت و... .(1)
اين گونه روايات به ميزان زيادي البته با اندكي اختلاف در كتب شيعه و سني نقل شده است اما آنچه در ادامه به آن مي‌پردازيم رواياتي است كه علامه اميني در كتاب الغدير در اين رابطه نقل كرده و با آوردن آن‌ها اين حقيقت را به اثبات مي‌رسانند كه اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام صِدّيق اكبر و فارُوق امت هستند. لازم به ذكر است كه ايشان در ذيل هر حديث تمام منابع، كتب و مآخذي كه آن حديث در آن‌ها موجود است را ذكـر مي‌نمايند كه البته بيشتر اين منابع از كتب اهل سنت مي‌باشند.
1 ـ رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمودند همانا اين علي عليه‌السلام

نخستين كسي است كه به من ايمان آورد و اولين كسي خواهد بود كه در روز رستاخيز با من مصافحه كند و اوست صِدّيق اكبر و اين است فارُوق اين امت كه حق را از باطل جدا مي‌كند و اوست يَعْسُوب مؤمنان (طبراني اين روايت را از سلمــان و ابــي ذر و... نقــل كــرده و ديگــر كتــب نيــز آمــده.)
ابن عباس و ابي‌ذر گفته‌اند از پيغمبر شنيديم كه به علي مي‌فرمود: «اَنْتَ الصِّديقُ الاَكْبَرُ وَ اَنْتَ الْفارُوقُ الَّذي يَفْرُقُ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْباطِلِ»، تويــي صدّيق اكبر و تويــي فاروقي كه حق را از باطل جدا مي‌كند.
1- البحراني، «تفسير البرهان»، 4/293 .
(276) صداقت و سيماي صادقين
پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: در شب معراج پروردگارم به من گفت: اي محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله چه كسي را به خلافت خود بر امت گمارده‌اي، گفتم: پروردگارا! تو داناتري، گفت: اي محمّد صلي‌الله‌عليه‌وآله من تو را به رسالت برگزيدم و براي خويش انتخابت كردم، تو پيامبر من و برگزيده من از ميان آفريدگان مني و پس از آن صدّيق اكبر و آن پاك و پاكيزه نهادي است كه او را از سرشت تو آفريدم و وي را وزير تو ساختم و پدر دو سبط پاك و پاك نهاد تو آن دو سرور جوانان اهل بهشت قرار دادم و همسر او بهترين زنان است، تو درختي، علي شاخه، فاطمه برگ و حسن و حسين ميوه آن درخت‌انــد، آن دو را از سرشت عِلّيّين آفريدم و شيعه شما را از طينــت (شما) ساختــم، چه اگر گردن‌هــاي آنان را به شمشيــر بزنند، بر مهرشان نسبت به شما مي‌افزايند، گفتم: پروردگارا! صدّيق اكبر كيست؟ فــرمــود: بــرادرت علـــي بــن ابيطــالــب.
علي عليه‌السلام فرمود: من بنده خدا و برادرِ پيامبر و صِدّيق اكبرم و كسي به (اين لقب) پس از من قائل نخواهد شد مگر آن كه دروغ‌گو و دروغ‌پرداز باشد، من هفت سال پيش از همه مردم نمازگزاردم. اين روايت را علامه اميني در كتاب الغدير نقل كرده و در ذيل آن تمام منابع كتب سني كه اين روايت در آن‌ها بوده از جمله سُنَن نِسائي، سنن ابن‌ماجَة، خصائص و غيره را ذكر نموده است.
و نيز در الغدير با توجه به منابع اهل سنت آمده: كه معاذه گفت: از علــي عليه‌السلام آن گاه كه بر منبر بصره خطبه مي‌خواند شنيدم كه مي‌گفت: منم صِدّيق اكبر كه پيــش از آن كه ابوبكــر ايمــان آورد، ايمـان آوردم و پيش از آن‌كه ابوبكر اسلام آورد، اسلام آوردم.(1)
صادقين در قرآن و حديث: اهل بيت عليهم‌السلام (277)
در بحارالانوار نيز آمده كه ابوذر گفته من شهادت مي‌دهم كه از پيامبر شنيدم كه مي‌فرمود: «عَلِيٌّ اَوَّلُ مَنْ آمَنَ بي وَ اَوَّلُ مَنْ يُصافِحُني يَوْمَالْقِيامَةِ وَ هُوَ الصِّدّيقُ الاَكْبَرُ وَ هُوَ الْفارُوقُ يَفْرقُ بَيْنَالْحَقِّ وَالْباطِل»(2)،

حضرت‌علي عليه‌السلام اول كسي‌است‌كه به من ايمان آورد و اولَ كسي است كه در روز قيامت با من مصافحه مي‌كند او صدّيق اكبر است و او فاروق است كه بين حق و باطل را جدا مي‌كند.
گرچه احاديث فوق به طور مستقيم سخني درباره مسئله خلافت نمي‌گويد ولي اثبات مقام صدّيق امت بودن براي علي عليه‌السلام چنان فضيلتي است كه هرگاه در كفّه ترازوي مقايسه او با ديگران گذارده شود برتري آشكاري را نشان مي‌دهد كه او را از همه شايسته‌تر براي مقام خلافت پيامبر معرفي مي‌كند.
عجيب اين كه مطابق اين روايات كثيره، صدّيق اين امت علي عليه‌السلام اســت، اما گروهي اين لقب را به ديگران داده‌اند. درست است كه در ذيل ايــن آيه روايتي نقــل كرده‌اند كه صديقــون هشت نفرنــد از جمله ابوبكــر و علــي عليه‌السلام ولــي اين روايــت از پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله نيست رواياتي كه از پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله نقــل شده علــي عليه‌السلام را صدّيــق امت معرفــي مي‌كند.
اين نكته نيز لازم به يادآوري است كه عموميت مفهوم آيه، تضادي با روايات فوق ندارد، زيرا بارها گفته‌ايم كه اين‌گونه روايات ناظر به فرد اكمل است، يعني مي‌گويد كامل‌ترين مصداق، «صدّيق» در امت اسلامي علــي عليه‌السلام است، كسي كه بسيار راستگو و صادق بود و قبل از تمام مردان امــت ايمان آورد و تصديــق پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله نمود و پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله عنوان صدّيق در امت‌اسلامي به‌او داد.(1)
1- اميني، ترجمه الغدير، 4/197.
2- مجلسي، «بحارالانوار»، 38/210.
(278) صداقت و سيماي صادقين
در نهج البلاغه نيز در موارد متعددي حضرت علي عليه‌السلام بر صداقت خويش قسم ياد نموده و خداوند را بر صداقت خويش گواه گرفته از جمله مي‌فرمايند: «وَاللّهِ ما كَتَمْتُ وَ شْمَةً وَ لا كَذَبْتُ كِذْبَةٌ وَ لَقَدْ نُبِّئْتُ بِهذَاالْمَقامِ وَ هذَاالْيَوْمِ»(2) به خدا سوگند كه هيچ حقيقتي را كتمان نمي‌كنم و سخني به دروغ نمي‌گويم و هر آينه پيش از اين روزگار خبر ايــن وضع و زمـان به من داده شده بود.
«وَ الَّــذي بَعَثَهُ بِالْحَــقِّ وَ اصْطَفاهُ عَلَي الْخَلْقِ ما اَنْطِقُ اِلاّ صادِقا»(3)
سوگند به هم اويي كه به حق معبودش كرد و بر تمامت خلق برگزيدش، جز به راستي سخن نمي‌گويم.
«وَ قَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعي مِنْ رَسُولِ‌اللّهِ صلي‌الله‌عليه‌وآله بِالْقَرابَةِ الْقَريبَةِ وَ الْمَنْزِلَةِ الْخَصيصَةِ وَضَعَني في حِجْرِهِ وَ أَنَا وَليدٌ، يَضُمُّني اِلي صَدْرِهِ وَ يَكْنِفُني في فَراشِهِ وَ يَمَسُّني جَسَدَهُ وَ يَشُمُّني عَرْفَهُ وَ كانَ يَمْضَغُ الشَّيْءَ ثُمَّ يُلْقِمُنيـهِ، وَ مـا وَجَــدَلــي كِــذْبَــةً في قَــوْلِ وَ لا خَطْلَــةً في فِعْلِ». (4)

و شما خود در پيوند من با رسول خدا ًصلي‌الله‌عليه‌وآله همً به دليل خويشاوندي نزديك و هم به سبب منزلتي ويژه جايگاه مرا مي‌شناسيد، او مرا از روزهايي كه نوزادي بودم به دامن مي‌نشاند و به سينه مي‌چسباند در بستر خويش پناهم مي‌داد بدنش را به بدنم مي‌ساييد و از عطر دل‌آويــزش بهره‌مند مي‌ساخت، لقمه را مي‌جويد و در دهانم مي‌گذاشت و هرگـز در گفتارم دروغـي نشنيد و در كردارم خطايي نديد.

1- مكارم، «پيام قرآن»، 9/320.

2- نهج البلاغه، خ /16 .

3- خ / 174 .

4- نهج البلاغه، خ /234.

صادقين در قرآن و حديث: اهل بيت عليهم‌السلام (279)

«وَ إِنّي لَمِنْ قَوْمً لا تَأْخُذُهُمْ فِي‌اللّهِ لَوْمَةُ لائِمٍ، سيماهُمْ سيمَاالصِّدّيقينَ وَ كَلامُهُمْ كَلامُ‌الأبْرارِ...» (1) من از آن تبارم كه در راه خدا در آنان سرزنش هيــچ ملامــت‌گــري در نمي‌گيــرد، چهره‌هاشــان چهره راستــان اســت و گفتارشــان همسنــگ نيكــان.

اَلسَّلامُ عَلَيْكَ اَيَّتُهَا الصِّدّيقَةُ الشَّهيدَةُ
صدّيقه از نام‌هاي حضرت فاطمه زهرا عليهاالسلام است زيرا كه پدرش وي را به اين نام ناميد. در الغدير آمده ابوسعيد در كتاب شرف النبوه از رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله نقل كرده كه به علي عليه‌السلام فرمود: سه چيز به تو ارزاني شده است كه به هيچ كس و به من هم ارزاني نشد، تو داماد كسي چون من شدي كه من چنين نشدم، و تو را زني صديقه چون دختر من دادند كه چنين زني به من ارزاني نشد و حسن و حسين از پشت تواند و از صلــب من چون آنــان به وجود نيامد، ليكن شما از منيد و من از شمايم (2) اين روايت را محب طبري نيز در الرياض النضره و نيز در همان كتاب آمده كه حاكم مستدرك و ابونعيم در حليةالاولياء و ديگران به سند خود از عايشه نقل كرده‌اند كه مي‌گويد هيچ‌كس را راستگوتر از فاطمه عليهاالسلام نديدم مگــر آن پدري كه چنين دختري را به وجود آورد.(1)
1- نهـــج البـــلاغـه، خ /234.
2- الرياض النضرة، 2/202 ـ الغديــر (ترجمه)، 4/194 ـ زندگانــي حضرت فاطمــه و دختران ايشان /92، حضرت فاطمه /69.
(280) صداقت و سيماي صادقين
صِدّيقَة كه يكي از با مسمّي‌ترين اسامي آن حضرت است يعني فردي كه دروغ نگفته باشد، همواره گفتارش تصديق كننده كردارش باشد و هيچ‌گونه انحراف و اعوجاجي از نظر علم و عمل و كردار و پندار در وجودش و در سراسر زندگي‌اش راه نيافته باشد.
و به راستــي كــه فاطمــه اطهر نمونــه و مظهــر چنين شخصيتــي و مثــل روشن و اعــلاي صِدّيقَــة بودن اســت.(2)
از اباعبدالله عليه‌السلام نقل شده كه براي فاطمه عليهاالسلام 9 اسم نزد خداوند اســت كه آن‌ها فاطمــه و صديقه و... مي‌باشند.(3)
هم‌چنين از ابي عبدالله عليه‌السلام نقل شده: «اِنَّ اللّهَ تَبارَكَ وَ تَعالي أَمْهَرَ فاطِمَــةَ عليهاالسلام رُبْعَ‌الدُّنْيا، فَرُبْعُهالَهــا وَ أَمْهَرَهَا، الْجَنَّةَ وَالنّارَ تَدْخُلُ اَعْداءَهَا النّارَ وَ تَدْخُلُ اَوْلِياءُهَا الْجَنَّةَ وَ هِيَ الصِّدّيقَةُ الْكُبْري وَ عَلي مَعْرِفَتِهــا دارَتِ الْقُرُونُ الاُولي».(4)
در مجمــع البحرين آمده كه در حديث است: «فاطِمَةُ عليهاالسلام صِدّيقَةٌ لَمْ يَكُــنْ يَغْسِلُهــا إلاّ صِــدّيــقٌ».(5)
1- مستدرك، 3/150 ـ حليةالاولياء، 2/41 ـ الغدير (ترجمه) 4/194 ـ زندگاني حضرت فاطمه و دختر ايشان /92، حضرت فاطمه 71.
2- عقيقــي بخشايشــي، صديقه طاهره /75 .

3- مجلسـي، «بحـارالانـــوار»، 43/10.
4- مجلسـي، «بحارالانوار»، 43/105/17.
5- طريحـي، مجمـعالبحـريـن، 5/564 .
صادقين در قرآن و حديث: اهل بيت عليهمالسلام (281)
(282)

(283)
(284)
ابوذر راستگوترين فرد صحابه
در ميان صحابه راستين پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله بعضي چون ابوذر و سلمان و عمار و مقداد و... در صداقت سرآمد بوده و در باب صداقت آنان روايات زيادي نيز نقل شده است. اما صداقت و راستگويي ابوذر واقعيتي است كه تاريخ مكررا آن را ذكر مي‌نمايد آن خداپرست بسيار پارسا، آن يگانه فرمانبر هميشگي حق، همو كه در راه حق سرزنش هيچ‌كس او را از كار بازنمي‌داشت و خشم فرمانروايان و اميران وي را بي‌تاب نمي‌كرد، وي كسي بود كه در دانش فناء در خدا و بقاء به خدا سخن راند و بر سختي‌ها و دشواري‌ها پايداري نمود و پيمان‌ها و سفارش‌ها را نگاه داشت و بر محنت‌ها و مصيبت‌ها شكيبايي كرد و از آميختن با مردمان خودداري نمود تا رخت بر جهان ديگر برد، آري ابوذر غِفاري همنشين و همراه رسول بود و بر پرسيدن از او و فراگرفتن دانش از وي حرص داشت و به برخاستن به كارهايي كه از وي مي‌آموخت انسي داشت درباره اصول و فروع و ايمان به نيكوكاري، بقاء پروردگارم و ديگر احكام و مسائل دين.(1)
ابوذر غفاري انسان والامقامي است كه با راستگويي و راست كرداري تكيه‌گاهي فناناپذير براي مسلمين همه دوران‌هاست، در يكي از منابع تاريخي آمده كه وقتي عثمان مي‌خواست ابوذر را تبعيد نمايد، از ابوذر پرسيد كه تو را به كجا تبعيد نمايم؟ ابوذر پاسخ داد: به بصره،
1- امينــي، «تــرجمــه الغـــديــر»، 16/122 و 123 .
صداقت ابوذر صحابه راستين پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله (285)
عثمان گفت: رفتن تو به بصره آشوب ايجاد خواهد كرد. ابوذر گفت: به مكه، عثمان گفت: در آن جا هم در موسم حج غائله به‌راه خواهي انداخت. ابوذر گفت: به شام تبعيد كن. عثمان گفت: در شام آشوب به راه انداختي و از آن‌جا تو را به مدينه فرستاده‌اند، آن‌گاه عثمان گفت: از سكونت در چه نقطه‌اي احساس ناراحتي مي‌كني؟ ابوذر گفت: از ربذه كه در آن جا محروم از اسلام بودم. عثمان ابوذر را به ربذه فرستاد. در اين داستان عظمت راستگويي ابوذر به اوج خود مي‌رسد و مي‌تواند عامل اميدي براي كساني كه از دروغ‌پردازي حيوان صفتان انسان‌نما به يأس و نوميدي دچار گشته‌اند، بوده باشد.
در باب راستگويي ابوذر رواياتي نيز نقل شده از جمله علامه اميني در كتاب الغدير حديث راستگويي و پارسايي ابوذر را با عبارات مختلف از

كتب حديثي زيادي نقل مي‌كنند كه پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: آسمان سايه بر سر نيفكند و زمين در برنگرفت كسي را كه راستگوتر و باوفاتر از ابوذر ـ شبيه عيسي مريم ـ باشد، عمربن خطاب مانند كسي كه حسد برده باشد گفت اي رسول! آيا اين صفت را براي او بشناسيم، فرمــود: آري آن را بــراي او بشناسيد.(1)
اين روايت از حضرت علي عليه‌السلام نقل شده كه پيامبر آسمان سايه بر سرنيفكند و زمين دربر نگرفت گوينده‌اي را كه راستگوتر از ابوذر باشد
1- اميـــي، «تــرجمـــه الغـــديـــر»، 16/123.

و او جوينـده چنان پارسائي است كه مردم از رسيدن به آن ناتوان‌اند.(1)
و نيــز در همــان كتــاب از پيــامبـر صلي‌الله‌عليه‌وآله نقل شــده كه فرمودنــد: هر كس دوست دارد عيسي را با نيكوكاري و راستگويي و جِدِّيّتش بنگــرد ابــوذر را ببينـد.(2)
در انتهاي اين مطلب حديثي را از همان كتاب الغدير درباره مقام والاي ابوذر نقل مي‌كنيم در المستطرف آمده كه جبرئيل در صورت دحيه كلبي نزد پيامبر بود كه ابوذر بر ايشان بگذشت و سلام نگفت، جبرئيل گفت: اين ابوذر است اگر سلام مي‌داد پاسخ او را مي‌داديم، پيامبر فرمود: جبرئيل مگر مي‌شناسي‌اش، گفت: سوگند به آن كس كه تو را به راستي و پيغمبري برانگيخت كه او در ملكوت هفت آسمان معروف‌تر است تا در زمين، پرسيد چگونه خود را به اين مقام رسانده، گفت: با پارسائي‌اش در برابر اموال نابود شونده دنيا، اين نقل در زمخشري نيز آمده است.(3)
1- امين، «ترجمه الغدير»، 16/124.
2- اميني، «ترجمه الغدير»، 16/125.
3- اميني، «ترجمه الغدير»، 26/128.

فصل هفده :اثرات دنیوي صدق

اثرات دنيوي صدق

17ـ1ـ نورانيــت
17ـ2ـ تزكيه عمل
17ـ3ـ رهايـي از مشكــلات
17ـ4ـ خير دنيــا و آخــرت
17ـ5ـ محبــوبيــت الهــي
17ـ6ـ لباس يقين و لباس حق
17ـ7ـ نجــات و سـلامــت
17ـ8ـ اعتبــار اجتماعـــي
17ـ9ـ كــرامــت و عـــزت
17ـ10ـ حســن اطمينـــان
17ـ11ـ ايجــاد هيبـــــت
17ـ12ـ بينـــش و بصيــرت
(289)
(290)
راستگويي و صداقت صفتي است كه اثرات آن زندگي دنيوي انسان را بهره‌مند ساخته و علاوه بر آن كه در بسياري از موارد سبب موفقيت و رسيدن به هدف مي‌گردد اثراتي چون نورانيت، كرامت، عزت، محبوبيت و اعتبار اجتماعي را نيز به دنبال دارد كه شعاع آن تمام زندگاني انسان را دربرمي‌گيرد.
پس چه شايسته است مؤمنان همگي در اين طريق گام برداشته و با تمام توان بر مشكلات بسيار زياد اين راه فائق آمده و خود را به زيور زيباي صداقت بيارايند. اثرات دنيوي كه در ذيل براي التزام به صداقت ذكر شده همگي يا از آيات شريفه قرآن كريم و يا از سخنان گهربار پيامبراكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله و ائمه معصومين عليهم‌السلام برگرفته شده است. به اميد آن كه ذكــر اين آيــات و روايات سبب تبريك و تميّن اين كلام گشته و ما را به‌سوي حقيقت رهنمون گردد.

در سوره حديد پس از آن كه خداوند مؤمنان راستين را به دو صف صِدّيق و شَهيد توصيف مي‌كند در آخر سوره مي‌فرمايد: «لَهُمْ اَجْرُهُمْ وَ نُورُهُمْ»(1)، براي آن‌هاســت پاداش اعمالشان و نور ايمانشان، اين تعبير سربسته اشاره به پاداش عظيــم و نور فــوق‌العــاده آن‌ها دارد.(2)

1- 19 / حديد.

2- مكارم، «تفسير نمونه»، 23/350.

در اصول كافي از حضرت صادق عليه‌السلام نقل شده كه مي‌فرمايد: «مَنْ صَدَقَ لِسانُهُ زَكي عَمَلُهُ»، هركس زبان راستگويي داشته باشد داراي عمل پاك و نتيجه‌بخشي خواهد بود. (1)
بيان «زَكي عَمَلُهُ» يعني در اثر صدق عملش پاك و ثمربخش و پرثواب خواهد شد، چون عمل فقط از اهل تقوي پذيرفته مي‌شود و صدق و راستي از مهم‌ترين اركان تقوي است و يا منظور از «زَكي عَمَلُهُ» اين است كه صدق و راستي با حق است و خداوند موجب كثرت و زيادي عمل مي‌شود و باعث مي‌گردد كه آن چه را خداوند دستور داده انجام دهد همچنان كه صدق و راستي باعث خلوص و هم موجب كثرت و زيادي عمل مي‌شود، چون وقتي از اين انسان راستگو سؤال شود كه فلان عمل را انجام مي‌دهي يا نه؟ اگر انجام نمي‌دهد بگويد انجام مي‌دهم و همين راستگويي باعث انجام آن عمل مي‌شود و تدريجا خلوص هم مي‌آيد. البته مي‌توان گفت كه صدق و راستي با حق چون موجب خوف و ترس از حق مي‌شود و خوف هم باعث عمل هر چه بيشتر و عبادت زيادتري خواهد شد، بنابراين صدق و راستي با يك واسطه (خوف) موجب اعمال و عبادت بيشتر خواهد شد.
و البته منظور از «زَكي عَمَلُهُ» يعني اعمالش از ريا پاك مي‌شود، چون ريا خود نوعي دروغ گفتن است.(1)
1- اصول كافي، «كتاب ايمان و كفر» حديث 3.

صــداقــت در بسيــاري مــوارد باعــث برطــرف شــدن خــودبخود مشكــلات مي‌گــردد.
قالَ اَميـرُالْمُؤْمِنينَ عَلِيٌّ عليه‌السلام «مَن تَحَرَّي الصِدقَ خَفَّتْ عَلَيه المَؤنُ» (2)
قالَ اَميـرُالْمُؤْمِنيــنَ عليه‌السلام «أَرْبَــعٌ مِنْ أعْطيهُــنَّ فَقَدْ أُعْطِـيَ خَيْرَالدُّنْيا وَ الاْخِــرَةِ: صِدْقُ حَديــثٍ وَ اَداءُ اَماناَــةٍ وَ عِفَّــةُ بَطْــنٍ وَ حُسْـنُ خُلْقٍ.(3)
اميرالمؤمنين عليه‌السلام مي‌فرمايند: چهارچيز به هر كس داده شود خير دنيا و آخرت به او بخشيده شده است سخن به راست گفتن، امانت پرداختن، پاك بودن و خوشخويي.

4 ـ محبوبيت الهي

چنان‌چه در فصل پاداش‌هاي اخروي صادقان ذكر مي‌نماييم رضايت الهي شامل حال صادقان مي‌گردد. قالَ اَميرُالْمُؤْمِنينَ عليه‌السلام : «اِذا اَحَـبَّ اللّهُ الْعَبْـدَ أَلْهَمَـهُ الصِّدْقَ».(4)

چـون خـداونـد بنـده‌اي را دوسـت بـدارد صـدق و راستـي را بـه او الهـام كنـد.

1- مجلسي، «مرآة العقول»، 18/181 ـ ترجمه موسوي همداني قسمت 4/8.

2- الحـرّانـي، «تحـف‌العقـول»، 92 ـ آثـارالصادقيـن، 10/494.

3- غـررالحكـم، 2/151 - آثـارالصـادقيـن، 10/494.

4- غـرر الحكـم، 3/161 - آثـارالصـادقيـن، 10/495.

5 ـ لباس يقين و لباس حق

راستگويــي سبب رسيــدن به حــق و حقيقــت و يقيـن مي‌گـردد.
قــالَ اَميــرُالْمُــؤْمِنيــنَ عليه‌السلام «اَلصِّــدْقُ لِبــاسُ الْيَقيــنِ»، راستگويي جامه يقين است.(1)
قــالَ اَميرُالْمُؤْمِنيــنَ عليه‌السلام «اَلصِّــدْقُ لِبــاسُ الْحَقِّ»، راستگويي جامــه و پوشـش حق است.(2)

راستگويــي سبب نجــات مؤمنان است خواه نجات از مشكلات و يا نجات از گناه و يا نجات از آتش دوزخ. حضرت علي عليه‌السلام مي‌فرمايند: «اَلْزِمُوا الصِّــدْقَ فَاِنَّــهُ مَنْجــاةٌ»، ملازم راستگويي باشيد كــه مــوجــب نجـــات اســت.(3)
و هم‌چنيــن از سخنان ايشــان است كه مي‌فرمــاينــد: «عاقِبَةُ الصِّدْقِ نَجــاةٌ وَ سَلامَــةٌ»، سرانجـام راستي نجات و سلامت است. (4)
و يا «اَلصّادِقُ عَلي شَرَفٍ مَنْجاةٍ وَ كَرامَةٍ»، راستگو بر مقام والاي نجات و بزرگواري قرار دارد.(5)
1- غررالحكم، 1/132 - آثارالصادقين، 10/496.
2- غررالحكم، 1/236 - آثارالصادقين، 10/497.
3- خصـــال، 240 - آثــارالصـادقين، 10/503 .
4- غررالحكم، 2/502 - آثارالصادقين، 10/502.
5- غــررالحكـــم، 1/44.
(294) صداقت و سيماي صادقين
و هم‌چنين از ايشان نقل شده: «اَلصِّدْقُ يُنْجي، اَلْكِذْبُ يُرْدي، اَلْبُخْلُ يَزْري»(1) راستي رستگاري مي‌دهد، دروغ به هلاكت اندازد و بخل خوار و بي‌مقــدار گرداند.

7 ـ اعتبار اجتماعي

قــال اميرالمؤمنيــن عليه‌السلام : «عَلَيْــكَ بِالصِّــدْقِ فَمَنْ صَــدَقَ في اَقْــوالِــهِ جَــلَّ قَدْرُهُ» (2)
اميرالمؤمنين عليه‌السلام مي‌فرمايند: ملازم راستگويي باش چه هر كس در گفتارش راستگو باشد بلند مرتبه گردد.

8 ـ كرامت و عزت

كرامــت و عزت صفتــي است كه همــواره همــراه انســان راستگــو مــي‌بـاشـد.
امام صادق عليه‌السلام مي‌فرمــاينـــد: «اَلصِّدْقُ عِــزٌّ»، راستــي ارجمندي و عـــــزت اســـت.(3)
اميــرالمؤمنين عليه‌السلام مي‌فرمايند: «إِنَّ الصّادِقُ لَمُكْرَمٌ جَليلٌ وَ اِنَّ الْكاذِبَ لَمُهــانٌ ذَليــلٌ»(4) راستگو محترم و ارجمند است و دروغ‌گو خوار و ذليل مي‌باشد.
1- غررالحكم، 1/56 .
2- غررالحكم، 4/296.
3- البحـار، 78/269/109 - ميزان الحكمه، 10162.
4- غــررالحكـــم، 3409 - ميـزان الحكمه، 10192.
اثرات دنيوي صدق (295)
و باز از ايشان نقل شده «اَلصّادِقُ عَلي شَفا مَنْجاةٍ وَ كَرامَةٍ» (1) راستگو بر كناره نجات و كرامت است.

9ـ حسن اطمينـان

حسن اطمينان از نظر اجتماعي بزرگ‌ترين خدمتي كه صدق و راستي مي‌تواند به انسان‌ها بكند مسئله جلب اطمينان و اعتماد است.(2)

10ـ ايجـاد هيبـت

كه روايت ذيل به آن اشــاره دارد.
نقل اميرالمؤمنين علي عليه‌السلام «يَكْتَسِبُ الصّادِقُ بِصِدْقِهِ ثَلاثا: حُسْنُ الثِّقَـةِ وَ الْمَحَبَّةُ لَــهُ وَ الْمَهابَةُ مِنْهُ».(3)
راستگو به راستگويي خود سه چيز را به دست مي‌آورد: حسن اطمينــان و جلب محبـت و مهربانـي و ايجاد هيبت.

اميرالمؤمنين مي‌فرمايند: «وَ بَصَّرَنيكُمْ صِدْقُ النِّيَّةِ»(4) و صدق نيت و صفاي درونم حقيقت شما را بر من آشكار ساخته.
هنگامي كه آئينه حق‌نماي دل به گرد و غبار و زنگار هوي و هوس و فعاليت‌هـاي طبيعـي خود آلوده نشود همه‌چيز را روشن نشان مي‌دهد.
آري:
1- نهج البلاغه، خ / 86.
2- مكارم، «زندگي در پرتو اخلاق».
3- غررالحكم، 2/876 .
4- نهــج‌البـــلاغـــــه، خ / 4).
(296) صداقت و سيماي صادقين
آئينه دل چون شود صافي و پاك نقش‌ها بيني برون از آب و خاك
هم ببيني نقش و هم نقاش را فرش دولت را و هم فراش را
در اين كلام سخن اميرالمؤمنين عليه‌السلام خطاب به منافقين كوردل مي‌باشد كه در دل تمايل به حكومت داشتند قطعا آن تبهكاران منافق و غوطه‌ور در رويدادهاي بي‌محاسبه زندگي و آن زنجير كشيده شدگان عادات و تقاليد معنايي از دين را حرفه خود ساخته بودند كه آن به‌جاي آن كه بر آگاهي‌هاي آن‌ها درباره واقعيات كمك كند، عامل تخدير و نابينايي آنان گشته بود مسلم است كه با آن عينك‌هاي تعبير شده از درون‌هاي ناپاك نمي‌توانستند شخصيت صريح و روشن‌تر از آفتاب علي را ببينند، ولــي علي بن ابيطـالب به خوبي آنان را مي‌شناخت.(1)
1- جعفري، «ترجمه و شرح نهج‌البلاغه» 3/42.
اثرات دنيوي صدق (297)
(298)

فصل هيجدهم:پاداش اخروي صادقين

پاداش اخروي صادقين

18ـ1ـ بهره‌مندي از نعمت‌ها و پاداش‌هاي الهي
18ـ2ـ غفران و آمرزش
18ـ3ـ اجـــر عظيـم
18ـ4ـ باغ‌هاي بهشتـي
18ـ5ـ همسران پاكيـزه
18ـ6ـ رضــايــت و رضــوان خــداونــد
(299)
(300)
راستگويي و راست كرداري و التزام به صدق ويژگي است كه علاوه بر اثرات دنيوي، پاداش‌هاي اخروي كه به مراتب عظيم‌تر و رفيع‌تر مي‌باشند را در پي دارد و اين پاداش‌ها كه در آيات متعددي از قرآن ذكر شده چه نيكو عاقبتي است براي صادقين و چه خوش منزلتي مي‌باشــد. بارالها! ما را نيــز به لطــف خود در زمـره صادقين قرار ده.

1 ـ بهره‌مندي از نعمت‌ها و پاداش‌هاي الهي

در سوره زمر خداوند در توصيف صادقان مي‌فرمايد: «وَ الَّذي جاءَ بِالصِّدْقِ وَ صَدَّقَ بِهِ اوُلئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»(1) و كسي كه سخن صدق و حق بيــاورد و كسي كه آن را تصديــق كند پرهيزكاران واقعي آن‌ها هستند.
به اين ترتيب سخن از كساني است كه هم آورنده صدقند و هم عمــل‌كننده به آن، سخــن از آن‌ها اسـت كه مكتــب وحــي و سخن حــق پروردگار را در عالــم نشر داده و خــود به آن مؤمن هستند و عمل مي‌كنند، اعــم از پيامبــران و امامــان معصوم و تبيين كنندگان مكتــب آن‌هــا.(2)
در دو آيــه بعد ســه پاداش بــزرگ بـراي اين گروه بيــان مي‌دارد:
1 ـ بهره‌مندي از نعمت‌ها و پاداش‌هاي الهي (هر چه بخواهند در نزد پروردگارشان دارند) نخست مي‌فرمايد: «لَهُمْ ما يَشاءُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذلِـكَ جَزاءُ الْمُحْسِنينَ»(3)
1- 33 / زمر.
2- مكارم، «تفسير نمونه» 19/452.
3- 34 / زمر.
پاداش اخروي صادقين (301)
گستردگي مفهــوم اين آيه به قــدري است كه تمــام مواهب معنوي و نعمت‌هــاي مادي را شامــل مي‌شود، آن‌چه در تصور و وهم ما بگنجــد يـا نگنجــد؟
بعضي در اين‌جا سؤالي مطرح كرده‌اند كه آيا اگر آن‌ها تقاضاي مقامات انبياء و اوليـاء برتر از خـود را بكنند نيز به آن‌ها داده مي‌شود؟
غافل از اين كه بهشتيان چون چشم حقيقت بين دارند هرگز به فكر چيزي كه بر خلاف حق و عدالت و بر خلاف اصل توازن شايستگي‌ها و پاداش است نمي‌افتند.
به تعبير ديگر امكان ندارد افرادي كه در درجات متفاوت در ايمان و عمل هستند جزاي مشابهي داشته باشد. بهشتيان چگونه آرزوي محال مي‌كنند؟ و در عين حال آن‌ها از نظر روحي چنان هستند كه به آن‌چه دارنــد راضيند و هيچ‌گونــه حسد و رشـك بر وجود آنان حاكم نيست.
مي‌دانيم پاداش‌هاي آخرت و حتي تَفَضُّل‌هاي الهي بر اساس شايستگي‌هايي است كه انسان در اين دنيا كسب مي‌كند، كسي كه مي‌داند ايمان و عملش در اين دنيا در سر حد ايمان و عمل ديگران نبوده هرگز آرزوي مقام آن‌ها را نخواهد كرد چرا كه يك آرزوي غيــرمنطقـي است.(1)
تعبيــر «عِنْدَ رَبِّهِمْ» (نزد پروردگارشان) بيان نهايت لطف الهي درباره

آن‌هــا است گويي هميشــه ميهمان او هستنــد و هر چه بخـواهنـد نــزد او دارند.
1- مكارم، «تفسير نمونه» 19/453.
(302) صداقت و سيماي صادقين
تعبير «ذلِكَ جَزاءُ الْمُحْسِنينَ» (اين است پاداش نيكوكاران) و به اصطــلاح استفاده از اسم ظاهر به جاي ضمير اشاره به اين است كه علت اصلــي اين پاداش‌هــا همان احســان و نيكوكـاري آن‌ها است.(1)

در آيه بعد (همان سوره) دومين و سومين پاداش آنان (كساني كه آورنده صدق‌انـد و نيز عمل كننـده به آن هستند) را نيز بيان مي‌فرمايد:
«لِيُكَفِّرَ اللّهُ عَنْهُمْ اَسْوَءَ الَّذي عَمِلُوا وَ يَجْزِيَهُمْ اَجْرَهُمْبِاَحْسَنِ الَّذي كـانُـوا يَعْمَلُـــونَ»(2)
آن‌هـا مي‌خواهند خداوند بدترين اعمالي را كه انجام داده‌اند بيامـرزد و جبران كند و آن‌ها را به بهترين اعمالي كه انجام مي‌داده‌اند پـــــاداش دهـــــد.
چه تعبير جالبي؟ از يك سو اين تقاضا را دارند كه بدترين اعمالشان در سايه لطف الهي پوشانده شود و با آب توبه اين لكه‌ها از دامانشان پـاك گردد و از سوي ديگـر تقاضاهايشان اين است كه خداوند بهترين اعمالشان را معيار پاداش قرار دهد و همه اعمال آن‌ها را به حسـاب آن بپـذيرد.(3)
و خداوند نيز با تعبيري كه در اين آيات بيان فرموده درخواست آنان را پـذيرفتـه است، بدترين را مي‌بخشد و بهترين را معيـار پـاداش قرار مي‌دهد.
1- مكـارم، «تفسيـر نمونـه» 19/454.
2- 35 / زمر.
3- مكارم، «تفسير نمونه» 9/454 و 455.
پاداش اخروي صادقين (303)
بديهـي اسـت هنگامـي كه لغزش‌هـاي بـزرگ اسـت و بـه همين جهـت مؤمنـان بيشتـر در فكـر آن هستنـد.(1)
و معلوم است كه وقتي بدترين اعمال آن‌ها كفاره داده شود، پايين‌تر از آن نيـز كفـاره داده مي‌شود و مـراد به بدتريـن اعمال همان شرك و گناهان كبيـره‌اي است كه در حـال شرك مرتكب شدند.
در مجمع البيان در ذيل اين آيه گفته شده (يعني خدا عقاب شرك و گناهاني كه قبل از ايمان آوردن مرتكب شدند از آن‌ها ساقط كرد) به خاطر اين كه ايمـان آوردند و نيكوكاري كردند و به سوي خداي تعالي بـرگشتنـد.
در اين جا اين سؤال پيش مي‌آيد كه مگر در آيات قبل سخن از پيامبران آن‌ها نبود؟ چگونه آن‌ها لغزش‌هاي بزرگ دارند؟
پاسخ اين سؤال با توجه به يك نكته روشن مي‌شود و آن اين كه هنگامي كه فعلي به گروهي نسبت داده مي‌شود، مفهومش اين نيست كه همه آن‌ها مرتكب آن شده‌اند، بلكه كافي است گروهي از ميان آن‌ها آن را انجام داده باشند، مثلاً مي‌گوييم: بني‌عباس بر مسند خلافت پيامبر

صلي‌الله‌عليه‌وآله به ناحق تكيه زدند، مفهومش اين نيست كه همه آن‌ها به خلافت رسيده باشنـد بلكه كافــي است گروهــي از آن‌هــا چنين باشند.
1- مكارم، «تفسير نمونه» 19/454 و 455.
(304) صداقت و سيماي صادقين
در آيــه فوق نيــز از مجموعــه پيام آوران وحي و پيروان مكتب آن‌ها بعضي لغزش‌هايي داشته‌اند كــه خداونــد به خاطر اعمال نيكشـان از آن‌ها مي‌گذرد.
به هر حال ذكر غفران و آمرزش قبل از پاداش، به خاطر آن است كه نخست بايد شستشويي كنند و پاك شوند و آن گاه بر بساط قرب خدا قدم نهند، نخست بايد از عذاب الهي آسوده خاطر گردند تا نعمت‌هاي بهشتي بر آن‌ها گوارا شود. (1)

3 ـ اجر

در ادامه آيه فوق مي‌فرمايد: «وَ يَجْزِيَهُمْ اَجْرَهُمْ‌بِاَحْسَنِ الَّذي كانُوا يَعْمَلُونَ» (2)
بعضي از مفسرين گفته‌اند: مراد اين است كه به اعمال ايشان نظر مي‌شود و در بهترين آن اعمال و بهترين جزائي كه لايق بدان است نظر مي‌كنند، آن وقت همه اعمال نيكشان را بر طبق آن بهترين جزاء پاداش مي‌دهند. و ممكن است گفته شود مراد اين است كه در بلند پايه‌ترين اعمال ايشان نظر مي‌شود و درجات ايشان را برحسب آن عمل بالا مي‌برند و در نتيجه از عملشان آخرين درجه كمال فوت نمي‌شود و لكن اين وجه آن طور كه بايد روشن نمي‌كند كه چه‌طور نظير اين كلام در مسئله «اَسْوَءَ الَّذي عَمِلُوا» جريان مي‌يابد.
بعضي ديگر گفته‌اند اصلاً كلمه (اَسْوَءَ و اَحْسَن) در اين آيه به
1- مكارم، «تفسير نمونه» 19/455.
2- 25 / زمر.
پاداش اخروي صادقين (305)
معناي بدتر و بهتر نيست بلكه در زيادي مطلق استعمال شده است، چون معصيت خدا همه‌اش بد و اطاعتش همه خوب مي‌باشد.(1)
مغفرت و اجر كه از پاداش‌هاي صادقان است در آيه 35 سوره احزاب نيز به‌آن اشاره شده و مي‌فرمايد:
«اِنَّ الْمُسْلِمينَ وَ الْمُسْلِماتِ وَ الْمُؤمِنينَ وَ الْمُؤمِناتِ وَ الْقانِتينَ وَ الْقانِتاتِ وَ الصّادِقينَ وَ الصّادِقاتِ وَ الصّابِرينَ وَ الصّابِراتِ وَ الْخاشِعينَ وَ الْخاشِعاتِ وَ الْمُتَصَدِّقينَ وَ الْمُتَصَدِّقاتِ وَ الصّائِمينَ وَ الصّائِماتِ وَ الْحافِظينَ فُرُوجَهُمْ وَ الْحافِظاتِ وَ الذّاكِرينَ اللّهَ كَثيرا وَ الذّاكِراتِ اَعَدَّ اللّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ اَجْرا عَظيما». (2)
در پايان آيه، پاداش بزرگ اين گروه از مردان و زناني را كه داراي ويژگي‌هاي دهگانه فوق هستند چنين بيان مي‌كند خداوند براي آن‌ها مغفرت و پاداش عظيمي فراهم ساخته است. «اَعَدَّ اللّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَ اَجْرا عَظيما» نخست با آب مغفرت گناهان آن‌ها را كه موجب آلودگي روح و جان آن‌ها است مي‌شويد، سپس پاداش عظيمي كه عظمتش را جز او كسي نمي‌داند در اختيارشان مي‌نهد، در واقع يكي از جنبه نفي ناملايمات دارد و ديگر جلب ملايمات.
تعبير به اَجْرا خود دليل بر عظمت آن است و توصيف آن با وصف عظيم تأكيدي بر اين عظمت است و مطلق بودن اين عظمت دليل
1- طباطبايي، «تفسير الميزان»، 17/414 و 415.

2- 35 / احزاب .
(306) صداقت و سيماي صادقين
ديگري است بر وسعت دامنه آن بديهي است چيزي را كه خداوند بزرگ، بزرگ بشمرد فوق‌العاده عظمت دارد.
اين نكته نيز قابل توجه است كه جمله «اَعَدَّ» (آماده كرده است) با فعل ماضي بياني است براي قطعي بودن اين اجر و پاداش و عدم وجود تخلف و يا اشاره‌اي به اين كه بهشت و نعمت‌هايش از هم اكنون براي مـؤمنـان آماده است.(1)
مناسـب اسـت در ايـن قسمت به شـأن نـزول ايـن آيـه شريفه اشاره‌اي نمائيم.
جمعي از مفسران گفته‌اند هنگامي كه اسماء بنت عُمَيْس همسر جعفربن ابي طالب با شوهرش از حبشه بازگشت به ديدن همسران پيامبـر اكـرم صلي‌الله‌عليه‌وآله آمد يكي از نخستيـن سؤالاتي كه مطرح كرد اين بود كه آيا چيـزي از آيـات قـرآن درباره زنـان نازل شـده است آن‌ها در پاسـخ گفتنـد: نـه،
اسماء به خدمت پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله آمد عرض كرد: اي رسول خدا صلي‌الله‌عليه‌وآله جنـس گرفتار خسران و زيان است پيامبر صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمود: چرا، عرض كرد: به خاطر اين كـه در اسـلام و قرآن فضيلتـي درباره آن‌ها همانند مـردان نيامـده است.
اين جا بود كه آيه فوق نازل شد و (به آن‌ها اطمينان داد كه زن و مرد در پيشگـاه خـدا از نظر قـرب و منزلت يكساننـد، مهم آن است كه از نظر اعتقـاد و عمـل و اخـلاق اسلامـي واجـد فضيلت باشند).(1)
1- مكـارم، «تفسيـر نمـونـه»، 17/312.
پاداش اخروي صادقين (307)

«قالَ اللّهُ هذا يَوْمُ يَنْفَعُ الصّدِقينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنّتٌ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الأنْهرُ خلِدينَ فيها اَبَدارَضِيَاللّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُواْ عَنْهُ ذلِكَالْفَوْزُ الْعَظيمُ» (2)
خداي تعالي مي‌گويد: امروز روزي است كه راستي راستگويان به آن‌ها سود مي‌بخشد براي آن‌ها باغ‌هايي از بهشت است كه آب از زير (درختان) آن جريان دارد و جاودانه و براي هميشه در آن مي‌مانند، خداوند از آن‌ها خشنود و آن‌ها از او خوشنود خواهند بود و اين رستگـاري بزرگي است.
يكي ديگر از آياتي كه بهشت را براي صادقان وعده داده است در سوره آل عمران مي‌باشد كه مي‌فرمايد: «قُلْ اَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذلِكُمْ لِلَّذيـنَ اتَّقَوْا عِنْـدَ رَبِّهِـمْ جَنّاتٌ تَجْـري مِنْ تَحْتِهَـا الأنْهارُ خالِدينَ فيها وَ اَزْواجٌ مُطَهَّرَةٌ وَ رِضْـوانٌ مِنَ اللّـهِ وَ اللّـهُ بَصيرٌ بِالْعِبادِ. اَلَّذينَ يَقُولُـونَ رَبَّنـا اِنَّنا امَنّا فَاغْفِرْ لَنا ذُنُوبَنـا وَ قِنا عَذابَ النّـارِ. اَلصّابِرينَ وَالصّادِقينَ وَالْقانِتينَ وَالْمُنْفِقينَ وَالْمُسْتَغْفِرينَ بِالأسْحارِ»(3)
آيا شما را از چيزي آگاه كنم كه از اين (سرمايه‌هاي مادي) بهتر است براي كساني كه پرهيزكاري پيشه كرده‌اند (و از اين سرمايه‌ها در طريق مشروع و حق و عدالت استفاده نموده‌اند) در نزد پروردگارشان، باغ‌هايي (در جهان ديگر) است كه نهرها از پاي درختان آن مي‌گذرد هميشه در آن خواهند بود و همسراني پاكيزه (از هر پليدي) و خوشنودي خداوند (نصيب آن‌هاست) و خدا به امور بندگان بينا است.
1- مكارم، «تفسيرنمونه»، 17/308.
2- 119 / مائده .
3- 15، 16 ، 17 / آل‌عمـــــران.
(308) صداقت و سيماي صادقين
با توجه به اين دو آيه مشاهده مي‌كنيم نعمتي كه در اين دو آيه براي صادقان ذكر فرموده باغ‌هايي است كه نهرها از پاي درختان آن مي‌گذرد و هميشه در آن خواهند بود. «لَهُمْ جَنّاتٌ تَجْري مِنْ تَحْتِهَا الأنْهارُ خالِدينَ فيها» باغ‌هايي كه بر خلاف غالب باغ‌هاي اين جهان، هرگز آب روان از پاي درختان آن قطع نمي‌شود.(1)
رسـول اكـرم صلي‌الله‌عليه‌وآله مي‌فرماينـد شـش خصلـت موجـب دخـول در بهشـت مـي‌شـود:
1 ـ راستگـــو بـــــودن
2 ـ به وعـده وفـا نمـــودن
3 ـ در امانت خيانـت نكردن
4 ـ چشم از نامحـرم پوشيدن

5 ـ دســت تعـــدي نگشودن
6 ـ پاك‌بودن (با عفت بودن).
هم‌چنيــن اميــرالمؤمنين عليه‌السلام مي‌فرمايند: «إِنَّ اللّهَ يُدْخِلُ بِصِدْقِ النِّيَّةِ وَ السَّريرَةِ الصّالِحَةِ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ الْجَنَّةَ»، خداي سبحان به‌خاطر نيت راسـت و درون پــاك هر كس از بندگانــش را كــه بخواهد وارد بهشـــت خواهــد كـــرد.(2)
1- مكارم، «تفسير نمونه»، 2/342 .
2- نهج البلاغه، خ / 42 .

5 ـ همسراني پاكيزه

از جمله پاداش‌هاي صادقين همسراني هستند كه بر خلاف بسياري از زيبارويان اين دنيا، هيچ ناپاكي و نقطه تاريكي در جسم و جان آن‌ها وجـود نـدارد. «وَ اَزْواجٌ مُطَهَّــرَةٌ»

و از ايــن نعمت‌هــاي مــادي مهم‌تـر اين اســت كه هـم خداونــد از آن‌ها راضــي و هم آن‌هــا از خداونــد راضــي و خوشنودنــد (رَضِــيَ اللّهُ عَنْهُـمْ وَ رَضُوا عَنْهُ).
و شك نيست كه اين موهبت بزرگ كه جامع ميان موهبت مادي و معنــوي است، رستگـاري بزرگ محسوب مي‌شود «ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ».
قابل توجه اين كه در اين آيه پس از ذكر باغ‌هاي بهشت با آن همه، نعمت‌هايش، نعمت خوشنودي خداوند از بندگان و بندگان از خداوند را ذكر مي‌كند و به دنبال آن «ذلِكَ الْفَوْزُ الْعَظيمُ» مي‌گويد و اين نشان مي‌دهد تا چه اندازه اين رضايت دو جانبه، واجد اهميت است، (رضايت پروردگار از بندگان و رضايت بندگان از پروردگار) زيرا ممكن است انسان غرق عالي‌ترين نعمت‌ها باشد ولي هنگامي كه احساس كند مولي و معبــود او از او ناراضــي است تمــام آن نعمت‌هــا و مواهب در كــام جانــش تلـخ مي‌گردد.
و نيز ممكــن است انسان واجــد همه چيــز باشــد ولي به آن چه دارد راضــي و قانــع نباشد، بديهي اســت آن همه نعمــت با اين روحيه او را خوشبخــت نخواهد كرد و ناراحتي مرموزي دائما او را آزار و شكنجــه مي‌دهد و آرامــش روح و روان را كــه بزرگ‌ترين موهبت الهي است از او مي‌گيـرد.
(310) صداقت و سيماي صادقين
عــلاوه بر اين هنگامــي كه خدا از كسي خشنود باشد هر چه بخواهد به او مي‌دهد و هنگامـي كه هر چــه او خواست به وي داده شود او نيز خوشنود خواهد شد، نتيجه اين كه بالاتريــن نعمت اين است كه خداونــد از انسان خوشنـود و او نيز از خدايش راضي باشد.(1)
و البته خداوند از آنان راضي است به جهت آن صداقت‌هايي كه در دنيا از خود نشان دادند و آنان از خود راضيند براي آن مثوباتي كه خداوند به ايشان مرحمت فرمود.
در اين آيه خوشنودي را متعلق به خود بندگان راستگوي خود نموده نه به راستگوئيشان به خلاف (وَ رَضِيَ لَهُ قَولاً،(2) و خوشنود باشد از قول او) و آيه شريفه (وَ اِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ،(3) و اگر شكر بگذاريد مي‌پسندد آن را براي شما). كه رضايت را متعلق به عمل نموده و بين اين دو قسم تعبير فوق تعبير روشني است، چه خوشنودي از عمل به اين است كه از ديدن آن چهره درهم نكشد و از آن نفرت نكند و چه بسا دشمن انسان كار پسنديده‌اي كند در حالي كه خود او مورد نفرت است و به عكس دوست

انسان كاري ناشايست مرتكب شود در حالي كه خودش محبوب انسان باشد، پس اين كه فرمود: «رَضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ» دلالت مي‌كند بر اين كه خداي تعالي نه تنها از صداقت صادقين خوشنودي خداوند وقتي به خود آنان تعلق مي‌گيرد كه غرضش از خلقتشان حاصل شده باشد و غرض از خلقت را در آيه ذيل بيان فرمود:
1- مكارم، «تفسير نمونه»، 5/139 و 140.
2- 109 / طه .
3- 7 / زمر .
پاداش اخروي صادقين (311)
«وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْاِنْسَ اِلاّ لِيَعْبُدُونِ»(1)، نيافريديم جن و انس را مگر براي اين كه عبادت و بندگي كنند.(2)
پس غرض پروردگار از خلقت انسان همانا عبوديت است وقتي خداي سبحان نه تنها از عملش بلكه از خود او خوشنود مي‌شود كه نفس او مثل اعلاي عبوديت باشد، يعني خود را بنده كسي بداند كه مربي هر چيزي است خود را و هيچ چيز ديگري را جز بنده و مملوك او خاضع در برابر ربوبيت او نبيند، جز او هدفي و جز به سوي او بازگشت و رجوعي نداشته باشد.
چنان كه درباره حضرت سليمان و ايوب عليهم‌السلام فرموده «نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهُ اَوّابٌ»(3) اين بود معناي رضايت پروردگار از بنده خود و لازمه اين مقام كه يكي از مقامات عبوديت است اين است كه نفس از تمامي مراتب كفر و از اتصاف به فسق پاك باشد، چنان‌كه درباره طهارت بندگان از كفر «وَ لا يَرْضي لِعِبادِهِ الْكُفْرَ»(4) و نمي‌پسندد كفر را براي بندگان خود و طهارت آنان از فسق فرموده: «فَاِنَّ اللّهَ لايَرْضي عَنِ‌الْقَوْمِ الْفاسِقينَ» (5) زيرا خشنود نمي‌شود از مردم فاسق. و از آثار اين مقام اين است كه وقتي نفس بنده داراي ذلت عبوديت شد و آن چه را كه به چشم و دل خود درك نمود همه را مملوك خدا و خاضع در برابر او دانست قهرا از او خوشنود مي‌شود. زيرا مي‌بيند كه اگر خدا به او داده آن چه را كه داده همانا از فضل و كرمش بوده نه اين كه او از خدا طلبكار و بر خدا واجب
1- 56 / ذاريات .
2- مكارم، «تفسير نمونه»، 2/342.
3- 30 و 44 / ص .
4- 7 / زمر .
5- 96 / توبه .
(312) صداقت و سيماي صادقين
و حتم بوده كه آن را بدهد و اگر هم چيزي از او دريغ داشته و نداده، ندادنش هم از روي حكمت بوده و علاوه بر آن خداي تعالي درباره حال

بندگان مرضي خود در بهشت فرموده: «لَهُمْ فيها ما يَشاؤُونَ»(1) و معلوم است كه وقتي انسان به هر چه كه بخواهد بتواند دست پيدا كند البته راضي خواهد شد. اين است منتها درجه سعادت براي آدمي از نظر اين كه بنده است و لذا خداي تعالي كلام خود را به همين معني پايان داده‌وفرموده: «ذلِكَ‌الْفَوْزُ‌الْعَظيمُ»(2) اين‌است‌رستگاري و سعادت عظيم.

7 ـ نزديكي به‌پيامبر و شفاعت‌ايشان در قيامت

يكي ديگر از پاداش‌هاي صادقين شفاعت پيامبر و قرب به ايشان در روز قيامــت مي‌باشد. در جامع احاديث شيعه ج 13 آمده قــال رسول‌اللّه صلي‌الله‌عليه‌وآله : «اِنَّ اَقْرَبَكُمْ مِنّي غَدا وَ اَوْجَبَكُمْ عَلَيَّ شَفاعَةً: اَصْدَقَكُمْ لِسانا و اَدّاكُمْ لِلْاَمانَــةِ وَ اَحسَنُكُـمْ خُلْقــا و اَقْرَبَكُمْ مِنَ النّاسِ».
پيامبر اكرم صلي‌الله‌عليه‌وآله فرمودند: همانا فرداي قيامت آن كس به من نزديك‌تر و شفاعت من بر او واجب‌تر است كه راستگوتر و در اداء امانت كوشاتر و اخلاقش بهتر و به مردم نزديك‌تر باشد.
«رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلُ صِدْقٍ وَ أَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَ اجْعَلْ لِّي مِنْ لَّدُنْكَ سُلْطَانا نَصيرا»
1- 31 / نحل .
2- طبـــاطبـــايي، «تـــرجمـــه و تفسيــر الميـــزان»، 6/398 و 399.
پاداش اخروي صادقين (313)

منابع و مآخذ

قــرآن كريم، ترجمــه آيةاللّه ناصـر مكارم شيرازي، خط: عثمان طه
ناشر: دارالقرآن الكريم، «دفتر مطالعات تاريخ و معارف اسلامي»، تهران، 1376
نهــج البلاغه، ترجمــه استاد محمّد دشتي، انتشارات پارسائيان، قــم، 1379
غررالحكم و دررالكلم، تأليف عبداواحد امدي، ترجمه محمّد علي الانصــاري، قــم، مؤسســه دارالكتاب
1 ـ احسانبخش رشتي، صادق. آثار الصادقين، ناشر: روابط عمومي ستاد برگزاري نماز جمعه گيلان، 1369.
2 ـ ابن ابي الحديد، شرح نهج البلاغه، تحقيق: محمّد ابوالفضل ابراهيــم، ناشر: دارااحيــاء الكتــب العـربيــه، 1962، ه.ق.
3 ـ إفريقي، ابن المنظور، لسان العرب، بيروت، دارصادر.
4 ـ اميني (علامــه)، الغديــر، ج 16، مترجــم: اكبــر ثبوت، ناشــر، بنيــاد بعثــت، تهـران 1369.
5 ـ اميني (علامه)، الغدير، ج 4، مترجم: دكتر علي شيخ الاسلامي، بنيـــاد بعثـــت، تهـــران 1370.
6 ـ انصاري (شيخ) عبداللّه كشف الاسرار و عدةالابرار، ابوالفضل رشيدالدين ميبدي، تهران، تابان 1339.
7 ـ بحراني (علامه) سيد هاشم، تفسير البرهان، قم، مؤسسه اسمــاعيليان.
(314)
8 ـ برازش، عليرضا. المعجم المفهرس، لالفاظ احاديث بحارالانوار، سازمــان چاپ و انتشــارات وزارت فرهنــگ و ارشاد اسلامي ، تهران، 1373.
9 ـ بيآزار شيرازي، عبدالكريم حجتي (محمّد باقر)، تفسير كاشــف، دفتر نشــر فرهنــگ اسلامـــي، تهـــران 1376.
10ـ بينا، محسن. مقامات معنوي، ترجمه و تفسير منازلالسايرين (خواجــه عبــداللّه انصـــاري)، 1354.
11ـ تهرانــي، جــواد. آئيــن زنــدگـــي و درسهــاي اخــلاق، قم ـ انتشـــارات در راه حـــق، 1351.
12ـ جعفري (علامه)، محمّد تقي. ترجمه و شرح نهجالبلاغه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، 1360.
13ـ جوادي آملي، عبداللّه تفسير موضوعي قرآن مجيد، ج 11، تهــران،

مركــز نشر فرهنگــي رجـــاء.
14ـ حرّاني، ابومحمّد الحسن، تحف العقول، ترجمه بهراد جعفري، تصحيح استاد علي‌اكبر غفاري، نشر صدوق، تهران 1377.
15ـ حسيني، سيد مرتضي. حضرت فاطمه در كتب اهل سنت، ترجمــه علي شيروانـي هرندي، انتشارات الزهراء، 1369.
16ـ خميني (امام)، روح اللّه چهل حديث، مركز نشر فرهنگي رجاء، 1368.
17ـ خوانساري، محمّــد باقــر. انصــاف در امامت، صدوق، تهران 1371.
(315)
18ـ دستغيب، عبدالحسين. گناهان كبيره، كانون ابلاغ انديشه‌هاي اسلامـي، تهران 1361.
19ـ دشتـي، محمّد، معجم الفاظ نهج‌البلاغه.
20ـ دهخدا، علي اكبر، لغت نامه دهخدا، چاپخانه دانشگاه تهران، تهـــــــران ، 1342.
21ـ راغب اصفهاني، ابوالقاسم حسين. روش بزرگواري در اسلام (الذريعــه الي مكارم الشريعـه)، ترجمــه: فريد گلپايگاني ـ صبا، تهـــــــران ، 1363.
22ـ راغب اصفهاني، ابوالقاسم حسين. المفردات في غريب القرآن، ترجمه و تحقيق: دكتر سيد غلامرضا خسروي حسيني، تهران، چاپخانه خورشيـــــد، 1363.
23ـ رسولي محلاتي، هاشم. زندگاني حضرت فاطمه (س) و دختــران، تهران ـ علميه اسلاميه، 1398 (ه.ق).
24ـ زبيدي، سيد محمدي مرتضي، تاج العروس، بيروت، دارصادرـ ناشر ليبيا، 1386، ه.ق.
25ـ سبحاني، جعفر. سيمــاي اسلام، دارالتبليــغ، تهــران، 1348.
26ـ صــدر، سيدرضا. دروغ، شركت سهامـــي انتشـــار چاپخانه شمـــــــس، 1347.
27ـ طاهايي، سيد هاشم. مصباح الهدايه في توضيح معراج السعاده، ناشـــر: كتابفــروشـــي بوذرجمهـــري 1340.
28ـ طباطبايي (علامه) سيد محمّد حسين. تفسير الميزان، ترجمه:
(316)
سيــد محمّد باقــر موســوي همدانــي و...، بنيــاد علمي و فكري علامـــه طباطبـايــي، 1363.
29ـ طبرسي (شيخ)، تفسير مجمع البيان، مترجم: سيد هاشم رسولي محـلاتي، دكتر احمد بهشتي، ناشر: مؤسسه انتشارات فراهاني، 1351.
30ـ طريحــي (شيخ) فخرالديــن، مجمــع‌البحـــريـــن، دارالكتب‌العلميه، نجف‌اشرف.

31ـ عارف، محمّد صادق. راه روشن ترجمه المحجةالبيضاء، انتشارات آستان قدس رضوي، مشهد، 1375.
32ـ عاملي (شيخ) محمّدبن‌الحسن‌الحر، وسائل الشيعه، تهران مكتبةالاسلاميه، 1382، ه.ق.
33ـ عبدالباقي، محمّد فوأد. المعجم المفهرس لالفاظ قرآن الكريم، دارالكتب المصريه، 1407.
34ـ عقيقي بخشايشي، صديقه طاهره بانوي بزرگ اسلام، دفتر نشر نويد اسلام، قم، 1375.
35ـ غزالي، ابوحامد محمّد، احياء علوم‌الدين، ترجمه: موءالدين محمّد خوارزمي به كوشش حسين خديو جم، بنياد فرهنگ ايران، 1359.
36ـ غزالي، ابوحامد محمّد، كيمياي سعادت، ترجمه مرتضي گيلاني، تهران، 1350.
37ـ فلسفي، محمّد تقي، كودك از نظر وراثت و تربيت، هيئت نشر (317)
معارف اسلامي، تهران 1343.
38ـ فيض كاشاني (مولي)، محسن، تفسير الصافي، تهران، انتشارات اسلاميه، 1362.
39ـ فيض كاشاني (مولي)، محسن، المحجةالبيضاء في تهذيب الاحياء، تهران انتشارات اسلامي.
40ـ فيض كاشاني (مولي)، محسن، اخلاق حسنه، مترجم: محمّد باقر ساعدي، انتشارات پيام آزادي، تهران 1362.
41ـ فيض كاشاني (مولي) محسن. حقايق، مترجم: محمّد باقر ساعدي خراساني، انتشارات علميه اسلاميه، تهران 1340.
42ـ فيض كاشاني، محسن. الوافي، تهران اسلاميه، 1375 ه.ق.
43ـ قرشي، سيد علي اكبر، قاموس قرآن، دارالكتب اسلامي، تهران، 1354.
44ـ قمي، شيخ عباس، سفينةالبحار، دارالاسره، لبنان 1414 ه.ق.
45ـ كليني، محمّد، اصول كافي، ترجمه و شرح سيد جواد مصطفوي، دفتر نشر فرهنگ اهل بيت تهران.
46ـ مجلسي(علامه)، محمّد باقر، بحارالانوار.
47ـ مجلسي، محمّد باقر، بحارالانوار، ج 7، مترجم موسي خسروي، كتابفروشي اسلاميه، 1357.
48ـ مجلسي، محمّد باقر، بحارالانوار، ج 11، مترجم سيد ابوالحسن موسوي همداني، ناشر كتابخانه مسجد ولي عصر (عج) نشر محمّد، تهران 1364.

49ـ مجلسـي، محمّد باقر، مـرآة العقول، دارالكتب اسلاميه تهران، 1398، ه.ق.
50ـ مجتبوي، سيد جلال الدين. علم اخلاق اسلامي، گزيده جامع السعادات، انتشارات حكمت، تهران، 1369.
51ـ محدث خراساني، علي، خورشيد تابان در علم قرآن. بنياد پژوهـش‌هـاي اسلامـي، مشهـد، 1372.
52ـ محمّدي ري شهري، محمّد، ميزان‌الحكمه، ناشر: مركز نشر كتـب علوم اسلامـي، قـم و تهران، 1362.
53ـ محمّدي ري شهري، محمّد، ترجمه ميزان الحكمه، مترجم: حميدرضا روشن، قم، دارالحديـث، 1377.
54ـ محمدي ري شهـري، محمّـد، فلسفه امامـت و رهبري، ياسـر، قم، 1361.
55ـ مسعودي، ابوالحسن، مروج الذهب، ترجمه: ابوالقاسم پاينده، شركـت انتشارات علمي و فرهنگي، 1365.
56ـ مصطفوي، حسن، پيرامون سوره مباركه حشر، انتشارات برهـان، تهـران.
57ـ مصطفوي، حسن (مترجم)، مصباح الشريعه و مفتاح الحقيقه در تزكيه نفس و حقايق و معارف الهي به امام ششم حضرت جعفربن محمّد الصادق عليه‌السلام ، ترجمه و شرح مصطفوي، انتشـارات قلـم، 1363.
58ـ معاديخـواه، عبدالمجيـد، فرهنگ آفتـاب، نشـر ذره، 1372.
59ـ مكارم شيرازي، ناصر، تفسير نمونه، انتشارات دارالكتب

الاسلاميه، تهـران.
60ـ مكارم شيرازي، ناصر، پيام قرآن، قم ـ مدرسةالامام اميـرالمـؤمنيـن عليه‌السلام ، 1371.
61ـ مكـارم شيـرازي، ناصـر، زنـدگـي در پـرتـو اخـلاق، قـم ـ مدرسـةالامام اميرالمؤمنين عليه‌السلام .
62ـ مكارم شيرازي، ناصر، ترجمه گويا و شرح فشرده نهج‌البلاغه به قلـم محمّد جعفر امامـي، محمّد رضا آشتياني، ناشر: مدرسةالامام علـي بن ابي‌طالـب عليه‌السلام ـ قـم، 1370.
63ـ مهدوي كني، محمّد رضا، نقطه‌هاي آغاز در اخلاق عملي، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، 1372.
64ـ ميـرزا محمّد، عليرضا، مفتاح الميزان، تهران، مركز نشر فرهنگي رجاء، 1367.
65ـ نراقي (مولي) احمد. معراج السعادة، تهران، انتشارات علمي

اسلامي، 1351، ه.ق.
66ـ الهندي، علاءالدين علي، كنزل العمال، بيروت، مؤسسه الرسالــه، 1405 ه.ق.
مجـــــــــلات:
67ـ پزشكــي، عزيزاللّه بياني درباره نقش صداقت در سعادت انسان و جامعه مكتــب اسلام، 2/1373.
68 ـ نظــري، منفرد. بحث و بررسي نظرات مفسران قرآن درباره آيه 119 ســوره توبه پيرامــون صدق، رسالــه القـرآن، 1/1413 ه.ق.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌اي قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحیم
جاهِدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِكُمْ في سَبيلِ اللَّهِ ذلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه 41)
با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است
اگر بدانید حضرت رضا (علیه السّلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند
بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص 159
بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهلبیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال 1340 هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.
مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال 1385 هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.
اهداف :دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السّلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :
الف)چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب)تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن سهمراه
ج)تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما ، انیمیشن ، بازیهاي رایانه اي و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د)ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار هاي تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر
ه)تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای
و)راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط 2350524)
ز)طراحی سیستم هاي حسابداري ، رسانه ساز ، موبایل ساز ، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک ، SMS و...
ح)همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...
ط)برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه
ی)برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضوری و مجازی) در طول سال
دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگي مذهبي قائميه اصفهان
تاریخ تأسیس: 1385 شماره ثبت : 2373 شناسه ملی : 10860152026
وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com
فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com
تلفن 25-2357023- (0311) فکس 2357022 (0311) دفتر تهران 88318722 (021) بازرگانی و فروش 09132000109 امور کاربران 2333045(0311)
نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی ، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت

امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشاالله.
شماره حساب 621060953 ، شماره کارت :6273-5331-3045-1973و شماره حساب شبا : IR90-0180-0000-0000-0621-0609-53به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان – خیابان مسجد سید
ارزش کار فکری و عقیدتی
الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام -: هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنتِ غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می‌فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کَرَم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».
التفسیر المنسوب إلی الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست‌تر می‌داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می‌رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می‌گشایی که آن بینوا، خود را بِدان، نگاه می‌دارد و با حجّت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می‌سازد و او را می‌شکند؟».
[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی‌گمان، خدای متعال می‌فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».
مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».


برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹